



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تفسیری بر سورہ یوسف

کمال انسانیت

محمد حسین پورعابدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کمال انسانیت: تفسیر سوره یوسف (علیه السلام)

نویسنده:

محمد حسین پورعابدی

ناشر چاپی:

نوآوران دانش رویانا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	کمال انسانیت: تفسیر سوره یوسف (علیه السلام)
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۷	فهرست مطالب
۲۶	زندگی‌نامه نویسنده
۲۶	حکایتی از طلوع تا عروج یک عالم
۳۶	مقدمه
۳۸	پیشگفتار
۳۸	دورنمایی از معارف سوره یوسف علیه السلام
۴۲	بخش اول نکات تربیتی و اخلاقی سوره یوسف
۴۲	آیه یک
۴۳	آیه دو
۴۵	آیه سه
۴۶	آیه چهار
۴۷	تصویر نمادهای اعضای خانواده در آیه کریمه
۵۰	آیه پنج
۵۲	آیه شش
۵۴	آیه هفت
۵۶	آیه هشت
۵۹	آیه نه
۶۱	آیه ده
۶۲	آیه یازده
۶۳	آیه دوازده

- ۶۴ آیه سیزده
- ۶۵ آیه چهارده
- ۶۶ آیه پانزده
- ۶۸ آیه شانزده
- ۶۹ آیه هفده
- ۷۱ آیه هجده
- ۷۳ آیه نوزده
- ۷۵ آیه بیست
- ۷۶ آیه بیست و یک
- ۷۷ ادامه آیه ۲۱
- ۷۹ تعبیر خواب در سوره یوسف
- ۸۳ آیه بیست و دو
- ۸۶ آیه بیست و سه
- ۹۲ آیه بیست و چهار
- ۹۲ برهان رب چیست؟
- ۹۶ توضیحی پیرامون «عقل نظری» و «عقل عملی»
- ۹۸ آیه بیست و پنج
- ۱۰۲ آیه بیست و شش
- ۱۰۴ آیه بیست و هفت
- ۱۰۵ آیه بیست و هشت
- ۱۰۶ آیه بیست و نه
- ۱۱۰ آیه سی
- ۱۱۴ آیه سی و یک
- ۱۱۵ آیه سی و دو
- ۱۱۵ مطلب اول این که چرا انسان دچار قضاوت غلط می شود؟
- ۱۱۸ مطلب دوم این که راه های درست قضاوت کردن چیست؟

- ۱۱۹ ----- مطلب سوم این که اگر در قضاوت مرتکب اشتباه شدیم چه کنیم؟
- ۱۲۹ ----- آیه سی و سه
- ۱۳۱ ----- آیه سی و چهار
- ۱۳۳ ----- آیه سی و پنج
- ۱۳۴ ----- آیه سی و شش
- ۱۳۵ ----- آیه سی و هفت
- ۱۳۶ ----- آیه سی و هشت
- ۱۳۸ ----- آیه سی و نه
- ۱۳۹ ----- آیه چهل
- ۱۴۱ ----- آیه چهل و یک
- ۱۴۲ ----- آیه چهل و دو
- ۱۴۴ ----- آیه چهل و سه
- ۱۴۵ ----- آیه چهل و چهار
- ۱۴۷ ----- آیه چهل و پنج
- ۱۴۸ ----- آیه چهل و شش
- ۱۴۹ ----- آیه چهل و هفت
- ۱۵۱ ----- قانون دیگر معنویت:
- ۱۵۲ ----- آیه چهل و هشت
- ۱۵۳ ----- آیه چهل و نه
- ۱۵۵ ----- آیه پنجاه
- ۱۵۷ ----- آیه پنجاه و یک
- ۱۵۹ ----- آیه پنجاه و دو
- ۱۶۰ ----- آیه پنجاه و سه
- ۱۶۴ ----- آیه پنجاه و چهار
- ۱۶۶ ----- آیه پنجاه و پنج
- ۱۷۱ ----- آیه پنجاه و شش

- ۱۷۵ آیه پنجاه و هفت
- ۱۷۶ عوارض منفی دنیاطلبی
- ۱۸۰ آیه پنجاه و هشت
- ۱۸۲ آیه پنجاه و نه
- ۱۸۵ آیه شصت
- ۱۸۶ آیه شصت و یک
- ۱۸۷ آیه شصت و دو
- ۱۸۸ آیه شصت و سه
- ۱۹۰ آیه شصت و چهار
- ۱۹۱ آیه شصت و پنج
- ۱۹۳ آیه شصت و شش
- ۱۹۴ آیه شصت و هفت
- ۱۹۶ آیه شصت و هشت
- ۱۹۸ آیه شصت و نه
- ۱۹۹ آیه هفتاد
- ۲۰۰ آیه هفتاد و یک و هفتاد و دو
- ۲۰۱ آیه هفتاد و سه
- ۲۰۲ آیه هفتاد و چهار و هفتاد و پنج
- ۲۰۳ آیه هفتاد و شش
- ۲۰۴ آیه هفتاد و هفت
- ۲۰۶ آیه هفتاد و هشت
- ۲۰۷ یوسف علیه السلام و دیدگاه های مختلف نسبت به او
- ۲۱۱ آیه هفتاد و نه
- ۲۱۱ تفاوت «معاذ الله» حضرت یوسف (علیه السلام) با «عود» حضرت مریم (سلام الله علیها)
- ۲۱۲ آیه هشتاد
- ۲۱۴ آیه هشتاد و یک

- آیه هشتاد و دو ۲۱۶
- آیه هشتاد و سه ۲۱۷
- تأثیر آثار اعمال اعضای خانواده نسبت به همدیگر ۲۱۹
- شواهدی از قرآن مبنی بر تأثیرگذاری متقابل اعمال خانواده بر یکدیگر ۲۲۰
- نکات اخلاقی و تربیتی آیه ۲۳ سوره قصص ۲۲۳
- تأثیر تقوای همگانی بر نزول برکات بر جامعه ۲۲۵
- آیه هشتاد و چهار ۲۲۶
- آیه هشتاد و پنج ۲۲۸
- آیه هشتاد و شش ۲۳۰
- آیه هشتاد و هفت ۲۳۳
- آیه هشتاد و هشت ۲۳۶
- آیه هشتاد و نه ۲۳۸
- آیه نود ۲۳۹
- آیه نود و یک ۲۴۰
- آیه نود و دو ۲۴۲
- آیه نود و سه ۲۴۴
- مثال های تفوق مقام معنوی فرزند بر والدین خود ۲۴۷
- آیه نود و چهار ۲۴۸
- آیه نود و پنج ۲۴۹
- آیه نود و شش ۲۵۰
- آیه نود و هفت ۲۵۱
- آیه نود و هشت ۲۵۲
- آیه نود و نه ۲۵۳
- آیه صد ۲۵۴
- آیه صد و یک ۲۵۶
- آیه صد و دو ۲۵۷

- ۲۵۸ سخن پایانی
- ۲۶۰ بخش دوم: برداشت های مهدوی سوره یوسف
- ۲۶۹ آثار سوء رفتار برادران یوسف با به چاه انداختن یوسف
- ۲۷۰ مصائب دوران غیبت
- ۲۷۲ دیدگاه اطرافیان حضرت یوسف به ایشان
- ۲۷۲ دیدگاه برادران یوسف
- ۲۷۳ دیدگاه کاروانیان که یوسف را از چاه بیرون کشیدند
- ۲۷۳ دیده گاه خریدار یوسف
- ۲۷۴ دیدگاه همسر عزیز مصر (زلیخا)
- ۲۷۴ دیدگاه زنان اشراف مصر
- ۲۷۵ دیدگاه خدای تبارک و تعالی به یوسف
- ۲۷۷ ما از امام زمان چه می خواهیم؟
- ۲۷۹ آیه صد و سه
- ۲۸۲ بخش سوم: نتیجه گیری
- ۲۸۴ یک توصیه برای بحث کردن
- ۲۸۴ ارتباط آیه ۱۰۳ با داستان یوسف علیه السلام
- ۲۸۶ آیه صد و چهار
- ۲۸۹ تحقیق پیرامون آیه ﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ...﴾ و نظایر آن در قرآن
- ۲۹۲ آیاتی که با لفظ «مال» آمده است:
- ۲۹۴ جمع بندی آیات وارده
- ۲۹۵ ارتباط آیه با داستان یوسف علیه السلام
- ۲۹۶ آیه صد و پنج
- ۲۹۷ ارتباط این آیه با سوره یوسف (علیه السلام)
- ۲۹۸ آیه صد و شش
- ۲۹۸ تعابیر صاحب المیزان در تفسیر این آیه
- ۲۹۹ شرک خفی یا اصغر از دیدگاه روایات

- ۳۰۱ «۲» روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله پیرامون «ریاء»
- ۳۰۱ دیدگاه برخی آیات قرآنی در رابطه با «شُرک خفی»
- ۳۰۳ شرک ورزی به خدا بعد از رفع بلاء: -
- ۳۰۴ شرکی که پدر و مادر در رابطه با فرزند مرتکب می شوند:
- ۳۰۴ نکات مربوط به آیه -
- ۳۰۵ نوع شرک که این ها مرتکب می شوند این است که: -
- ۳۰۷ بیان حضرت علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) در تفسیر «عَظَايِرُ الْاِثْمِ وَ بَاطِنُهُ»: -
- ۳۱۱ آیه صد و هفت -
- ۳۱۲ مروری دوباره بر چند آیه گذشته -
- ۳۱۲ ارتباط این آیه با کل داستان یوسف علیه السلام -
- ۳۱۳ آیه صد و هشت -
- ۳۱۶ آخرین پیام آیه -
- ۳۱۶ ارتباط آیه با داستان یوسف علیه السلام -
- ۳۱۷ آیه صدونه -
- ۳۲۰ ارتباط آیه با داستان یوسف علیه السلام -
- ۳۲۱ آیه صد و ده -
- ۳۲۳ ارتباط آیه با حکایت یوسف (علیه السلام) -
- ۳۲۵ آیه صد و یازده -
- ۳۲۷ عبرتی دیگر: -
- ۳۲۷ عبرت های مادی و ظاهری از گردش شب و روز: -
- ۳۲۸ عبرت های معنوی و باطنی -
- ۳۳۳ تفسیر زیبایی راغب اصفهانی (رحمه الله علیه) از کلمه «لَبَّ»: -
- ۳۳۶ منابع: -
- ۳۳۷ درباره مرکز -

کمال انسانیت: تفسیر سوره یوسف (علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه: پورعابدی، محمدحسین، 1340-1399.

عنوان و نام پدیدآور: کمال انسانیت: تفسیر سوره یوسف (علیه السلام) / محمدحسین پورعابدی؛ ویراستار علی رضا بخشی ره خلیل.

مشخصات نشر: کرج: نوآوران دانش رویانا، 1401.

مشخصات ظاهری: [324] ص.؛ 14/5 × 21/5 س.م.

شابک: 2500000 ریال : 7-0-93520-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [324].

عنوان دیگر: تفسیر سوره یوسف (علیه السلام).

موضوع: تفاسیر (سوره یوسف) تفاسیر شیعه -- قرن 15 -- 21st century Shiite hermeneutics -- Qur'an

رده بندی کنگره: BP102/35

رده بندی دیویی: 297/18

شماره کتابشناسی ملی: 9199984

ص: 1

اشاره

سرشناسه: پورعابدی، محمدحسین، 1340-1399.

عنوان و نام پدیدآور: کمال انسانیت: تفسیر سوره یوسف (علیه السلام) / محمدحسین پورعابدی؛ ویراستار علی رضا بخشی ره خلیل.

مشخصات نشر: کرج: نوآوران دانش رویانا، 1401.

مشخصات ظاهری: [324] ص.؛ 14/5 × 21/5 س م.

شابک: 2500000 ریال : 7-0-93520-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [324].

عنوان دیگر: تفسیر سوره یوسف (علیه السلام).

موضوع: تفاسیر (سوره یوسف) تفاسیر شیعه -- قرن 15 21st century -- Shiite hermeneutics -- Qur'an

رده بندی کنگره: BP102/35

رده بندی دیویی: 297/18

شماره کتابشناسی ملی: 9199984

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

ویراستار دیجیتالی: محمد منصوری

عنوان: کتاب | کمال انسانیت

نویسنده: محمد حسین پورعابدی

ویراستار علی رضا بخشی ره خلیل

صفحه آرا: فاطمه شکرانی

طراحی جلد: علی رضا بخشی ره خلیل

نوبت و سال چاپ اول 1401

شابک: 7-0-93520-622-978

ناشر: نوآوران دانش رویانا

شمارگان: 500 نسخه

قیمت: 250.000 تومان

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 2

تقديم نامه

تقديم به

ساحت مقدس امام زمان

(عج الله تعالى فرجه الشريف)

ص: 3

فهرست مطالب

زندگینامه نویسنده...14

حکایتی از طلوع تا عروج یک عالم...14

مقدمه...24

پیشگفتار...26

دورنمایی از معارف سوره یوسف علیه السلام...26

بخش اول انکات تربیتی و اخلاقی سوره یوسف...30

آیه یک...30

آیه دو...31

آیه سه...33

آیه چهار...34

آیه پنج...38

ص: 5

آیه شش...40

آیه هفت...42

آیه هشت...44

آیه نه...47

آیه ده...49

آیه یازده...50

آیه دوازده...51

آیه سیزده...52

آیه چهارده...53

آیه پانزده...54

آیه شانزده...56

آیه هفده...57

آیه هجده...59

آیه نوزده...61

آیه بیست...63

آیه بیست و یک...64

آیه بیست و دو...71

آیه بیست و سه...74

آیه بیست و چهار...80

- آیه بیست و پنج...86
- آیه بیست و شش...90
- آیه بیست و هفت...92
- آیه بیست و هشت...93
- آیه بیست و نه...94
- آیه سی...98
- آیه سی و یک...102
- آیه سی و دو...103
- آیه سی و سه...117
- آیه سی و چهار...119
- آیه سی و پنج...121
- آیه سی و شش...122
- آیه سی و هفت...123
- آیه سی و هشت...124
- آیه سی و نه...126
- آیه چهل...127
- آیه چهل و یک...129
- آیه چهل و دو...130
- آیه چهل و سه...132

- آیه چهل و چهار...133
- آیه چهل و پنج...135
- آیه چهل و شش...136
- آیه چهل و هفت...137
- آیه چهل و هشت...140
- آیه چهل و نه...141
- آیه پنجاه...143
- آیه پنجاه و یک...145
- آیه پنجاه و دو...147
- آیه پنجاه و سه...148
- آیه پنجاه و چهار...152
- آیه پنجاه و پنج...154
- آیه پنجاه و شش...159
- آیه پنجاه و هفت...163
- آیه پنجاه و هشت...168
- آیه پنجاه و نه...170
- آیه شصت...173
- آیه شصت و یک...174
- آیه شصت و دو...175

- آیه شصت و سه...176
- آیه شصت و چهار...178
- آیه شصت و پنج...179
- آیه شصت و شش...181
- آیه شصت و هفت...182
- آیه شصت و هشت...184
- آیه شصت و نه...186
- آیه هفتاد...187
- آیه هفتاد و یک و هفتاد و دو...188
- آیه هفتاد و سه...189
- آیه هفتاد و چهار و هفتاد و پنج...190
- آیه هفتاد و شش...191
- آیه هفتاد و هفت...192
- آیه هفتاد و هشت...194
- آیه هفتاد و نه...199
- آیه هشتاد...200
- آیه هشتاد و یک...202
- آیه هشتاد و دو...204
- آیه هشتاد و سه...205

آیه هشتاد و چهار...214

دو آیه هشتاد و پنج...216

آیه هشتاد و شش...218

آیه هشتاد و هفت...221

آیه هشتاد و هشت...224

آیه هشتاد و نه...226

آیه نود...227

آیه نود و یک...228

آیه نود و دو...230

آیه نود و سه...232

آیه نود و چهار...236

آیه نود و پنج...237

آیه نود و شش...238

آیه نود و هفت...239

آیه نود و هشت...240

آیه نود و نه...241

آیه صد...242

آیه صد و یک...244

آیه صد و دو...245

بخش دوم | برداشت های مهدوی سوره یوسف... 248

مصائب دوران غیبت... 258

دیدگاه اطرافیان حضرت یوسف به ایشان... 260

دیدگاه خدای تبارک و تعالی به یوسف... 263

ما از امام زمان چه می خواهیم؟... 265

آیه صد و سه... 267

بخش سوم | نتیجه گیری... 270

آیه صد و چهار... 274

آیه صد و پنج... 284

آیه صد و شش... 286

آیه صد و هفت... 299

آیه صد و هشت... 301

آیه صد و نه... 305

آیه صد و ده... 309

آیه صد و یازده... 313

ص: 11

زندگینامه نویسندہ

حجۃ الاسلام والمسلمین

حاج محمد حسین پورعابدی

ص: 13

به نام خداوند علیم

(إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ تَلَمَّ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ). (1)

هرگاه عالمی بمیرد رخنه ای جبران ناپذیر در اسلام ایجاد می شود که تا روز قیامت هیچ چیز آن را فرو نمی پوشد.

امام علی (علیه السلام)

حکایتی از طلوع تا عروج یک عالم

حضرت حجة الاسلام حاج محمد حسین پورعابدی در روز پنج شنبه 20 مهر 1340 ه.ش مصادف با دوم جمادی الاولی سال 1381 ه.ق. در خانواده ای مذهبی و مخلص ائمه اطهار در دزفول دیده به جهان گشود و او را محمد حسین نام نهادند. دوران طفولیت را تحت تربیت مادری معتقد و

ص: 14

پدری کاسب سپری کرد. از همان دوران طفولیت علاقه اش به قرآن و ائمه نمایان و عیان بود. او در اولین فرصت وارد جلسه قرآن مسجد جامع دزفول و سپس مسجد حصیرباغان تحت مدیریت حاج رحیم سعیدفر شد. او در زمانی وارد جلسه قرآن شد که نظام ستم شاهی اصرار زیادی برای اجرا نشدن این جلسات داشت. او در جلسه ای شرکت می کرد و مسئولیت

توضیح المسائل را برعهده داشت که اشخاص شاخصی چون شهید حجة الاسلام شیرزاد و شهید محمودرضا فرزانه نیز شرکت داشتند.

ایشان با توجه به استعدادی که داشت با مشورت بعضی از دوستان مصمم شد که در کسوت روحانیت ادامه کسب فیض نماید لذا در سال 1361 به انتخاب سپاه وارد حوزه علمیه رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) قم شد و با وجود محدودیت های فراوان مالی و سکونت در قم به ادامه تحصیل پرداخت و زانوی ادب در محضر اساتیدی مجرب به زمین زد و عاشقانه

خالصانه به کسب علم پرداخت.

وی در سال... با بانویی از خانواده ای متدین و مذهبی ازدواج نمود که حاصل این ازدواج، یک پسر و دو دختر می باشد.

در سال 1364 قبل و بعد از آن به لشکر 7 ولیعصر دزفول اعزام و در گردان تخریب در عملیات والفجر 3 مشغول انجام وظیفه در کسوت روحانی گردان

ص: 15

شد و با دم مسیحایی خود همه برادران گردان تخریب را جذب صداقت و اخلاق خود گردانید.

در گفتاری مرحوم می گفت «زمانی که در قم مشغول تحصیل بودم روزی بر اثر فشار درس و زندگی به حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) متوسل شدم و از او خواستم اگر من عاقبت خیری در درس خواندن دارم، مرا کمک کن و اگر قرار است موفق نشوم، کمکم کم تا از درس خواندن منصرف شوم.»

ایشان در جایی دیگر می گفت «بعد» از توسل، زندگی ام خوب شد، ازدواج کردم و مشکلات زندگی برایم یکی بعد از دیگری مرتفع شد.»

در تاریخ 1367 جذب سازمان عقیدتی سیاسی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران شد و با عشق تمام به بیان معارف اسلامی در حلقه ارتشیان غیور مشغول گردید. وی با نبوغ و حسن عملی که داشت ریاست عقیدتی پایگاه های چهارم و پنجم و دانشکده پرواز اصفهان، شهید نوژه همدان و منطقه شهید بابایی اصفهان به وی سپرده شد. در مقطعی نیز ریاست

بازرسی عقیدتی - سیاسی نهاجا را به او سپردند اما با توجه به عشق وافر ایشان به تبلیغ مستقیم با وجودی که جایگاه شغلی او پایین تر می آمد، مجدداً به اصفهان برگشت و ریاست عقیدتی - سیاسی منطقه شهید بابایی را به عهده گرفت.

در زمانی که در پایگاه شهید نوژه همدان مشغول خدمت بود بر اثر یک اتفاق با شخصی در سطح شهر همدان آشنا شد که زندگی اش را متأثر ساخت و آن کسی نبود جز مرحوم «الطافی نشاط» که یک لحاف دوز در شهر همدان بود. ایشان پدر شهید بود و از صفای باطن عجیبی برخوردار بود. مرحوم پورعابدی همیشه ذکر مرحوم الطافی نشاط را زنده نگه می داشت و از او داستان های عرفانی بسیار عجیبی نقل می کرد.

در یک سفر به سرپل ذهاب که همراه ایشان بود به دعوت مرحوم الطافی نشاط به دیدار یک نفر در جوار مرقد منور احمد بن اسحاق قمی در شهر سرپل ذهاب رفتند مرحوم پورعابدی می گفت که دیدار در روز جمعه بود که به جوار مرقد احمد بن اسحاق رسیدیم پیرمردی خوش سیما و نورانی به استقبال ما آمد بعد از احوال پرسی مشغول صحبت شدیم و این پیرمرد با این که من روحانی بودم، بیشتر به آقای الطافی نشاط توجه می کرد و گرم صحبت بودند. بنده خیال کردم که ایشان خادم مرقد است. در هر صورت صحبت رسید به ظهر جمعه؛ حاضرین اصرار داشتند نماز جماعت را به امامت بنده بخوانند، اما آن پیرمرد گفت که این جا چون نماز جمعه برگزار می شود بهتر است نماز جماعت نخوانید در هر صورت بعد از اتمام صحبت ها از هم خداحافظی کردیم و در راه سر صحبت را با آقای

الطافی باز کردم و گفتم: «حاج آقا این آقا کی بود؟»

ایشان تا رسیدن به همدان از جواب ظفره رفتند در فرصتی دیگر از ایشان با اصرار خواستم که بگویند او کی بود؟

ایشان با شرط این که تا زنده ام جایی مطرح نکنی گفتند: «ایشان احمد بن اسحاق قمی نائب چهار امام تا امام حسن عسگری بود ما به دیدار ایشان رفتیم و ایشان هم به دیدار ما آمد.»

بعد از آن تاریخ من چند دفعه که به سرپل ذهاب برای مأموریت رفتم، در محل مرقد از هرکس سراغ این پیرمرد را گرفتم، همه خادمین انکار وجود چنین شخصی را کردند.

مرحوم پورعابدی، عالمی عامل بود در رعایت شئون اخلاقی، اختلاط با غیر محرم، استفاده از بیت المال، تهجد و تبلیغ امور دینی سخت ترین مراقبت ها را داشت؛ تا جایی که برای خودش و گاهی برای خانواده موجب زحمت می شد در یک سخن بارها به بنده می گفت: «بعد از حدود 43 سال از ازدواج، خواهران خانم خود را فقط به صدا می شناسم و چهره آنان را ندیده ام.»

در استفاده از بیت المال و مراجعه به دزفول، حتماً مأموریت می گرفت تا استفاده از خودرو سازمان شخصی نباشد؛ و در جابه جایی در سطح شهر دزفول از خودروهای شخصی اقدام به استفاده می کرد. از هرگونه شوخی

زننده به شدت دوری می کرد و معتقد بود آنان که شوخی زننده می کنند حتماً در دل خود آثاری از آن عمل زننده دارند.

در مراقبت از اعمال مجدانه می. کوشید زمانی که در دزفول بود مقید بود که باهم به نماز جمعه برویم؛ ولی اصرار داشت که قبل از اذان باید در نماز جمعه باشیم. من هم بارها تبعیت کردم ولی در یک بار که داشتیم به محل نماز جمعه می رفتیم از ایشان سؤال کردم که چرا اصرار دارد که قبل از اذان آن جا باشیم؟

ایشان فرمود شبی در خواب دیدم که هاتقی به من گفت که فلانی، فلان قدر «عمره» از شما مقبول افتاده. از خواب بیدار شدم و تعبیر خواب خود را در احادیث جستجو. کردم دیدم که حضور در نماز جمعه به مثابه عمره مفرده است؛ اما برای خودم سؤال بود که من بیشتر از این ها نماز جمعه شرکت کرده ام که باز به شرایط حضور در نماز جمعه جوابم را پیدا کردم و آن حضور به موقع در نماز جمعه است.

ایشان در عمل به احکام هیچ تعارفی نداشت و دین را آن چنان که نازل شده بود تبیین می کرد و عمل می نمود و هیچ وقت دچار جوزدگی و احساسات نبود.

بارها و بارها به پیشنهاد ایشان برای نماز جماعت به مساجد مختلف دزفول می رفتیم و ایشان اول شرط می کردند مرا مسجدی ببر که امام جماعتی

داشته باشد تا من مجبور نباشم در غیاب امام جماعت، پیش نماز شوم. اتفاقاً روزی برای نماز مغرب و عشاء به مسجدی رفتیم که بر حسب تصادف امام جماعت تشریف نیاورده بود. نمازگزاران همه به اتفاق از ایشان درخواست ادای نماز جماعت کردند که ایشان به اکراه پذیرفتند اتفاقاً تابلو نوشته ای به مناسبتی بالای محراب نصب شده بود که ایشان بین الصلاتین تذکر دادند که این تابلو نوشته جهت اجرای نماز جماعت اشکال شرعی دارد. در هر صورت در اجرای احکام دینی هیچ تعارفی نداشت.

ایشان گنجینه ای گران بها از خاطرات خدمت در ارتش سپاه و کمیته داشت که در دست نوشته هایی که از ایشان به یادگار مانده و تا حدودی ذکر گردیده و بعضی را به صورت شفاهی بنا به اقتضا برای افراد حکایت کرده است.

ایشان در حفظ اسرار نظامی فردی بسیار بسیار مقید بود و هیچ وقت اتفاق نیفتاد که اطلاعاتی از محل خدمت خود را ذکر نماید و اگر از ایشان سؤالی می شد، محترمانه طفره می رفت.

ایشان امام جمعه موقت شهر کبودرآهنگ همدان بود و در اصفهان هم به ایشان پیشنهاد امام جمعه شدن در شهری را دادند. رابط از ایشان خواسته بود که رزومه خود را به دفتر ائمه جمعه ارسال کند که ایشان نپذیرفته بود

و گفته بود که من برای گرفتن مسئولیت هیچ گاه پیش قدم نخواهم شد؛ ایشان از دیده شدن بسیار گریزان بود.

حاج آقا در رشته منطق و فلسفه ادامه تحصیل داده بود و در درس خارج شرکت و تدریس می کرد. ایشان علاقه وافری به مطالعه داشت لذا از جمع آوری کتاب هرچند کوچک و گمنام سیر و خسته نمی شد.

ایشان در سال 97 از خدمت عقیدتی سیاسی ارتش با جایگاه سرلشکری بازنشست شد و به علت روحیات منحصر به فرد، خود حاضر به اشتغال در پستی نشد فقط در در تبلیغات و احتمالاً تفسیر سوره مبارکه یوسف ادامه داد؛ چون عشق او در فراگیری علم و نشر آن همراه با عمل خالصانه بود.

در تاریخ 1399/06/20 پس از ابتلا به بیماری منحوس کرونا و تحمل رنج فراوان در بیمارستان اصفهان دعوت حق را لبیک گفت و پس از انتقال پیکر مطهرش به، دزفول در قبرستان شهیدآباد دزفول در قسمت غربی پایگاه چهارم هوایی که خود روزی شمع محفل عاشقانش بود به طرز غریبانه ای دفن گردید و عاشقان و مریدان خود را تا ابد از فیض حضور محروم گردانید.

در رسای فقدان غم انگیز این عالم عامل سالک الی الله و عارف بالله از یکی از مریدان او سرودهای تنظیم شد که در پایان آورده خواهد شد. همچنین

ایشان دارای سروده هایی در رسای وجود نازنین قطب عالم، امکان حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بودند که در ادامه به نشر یک شعر آن بسنده شده است.

شربتیی از لب لعلش نچشیدیم و برفت *** روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت

گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود *** بار بریست و به گردش نرسیدیم و برفت

شد چمان از چمن حسن و لطافت لیکن *** در گلستان وصالش نچمیدیم و برفت

همچو حافظ همه شب ناله و زاری کردیم *** کای دریغا به و داعش نرسیدیم و برفت

1391/11/28

ص: 22

مقدمه

پیشگفتار

ص: 23

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْقُرْآنَ عَلَى عَبْدِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيَكُونَ بُشْرًا وَنَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ حَبِيبِ قُلُوبِنَا وَحَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ الْمُصْطَفِيِّ مُحَمَّدِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَعِزَّتِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ)

در این نوشتار بر آن شدم تا تفسیری بر احسن القصص قرآن یعنی سوره مبارکه یوسف (علیه السلام) را به رشته تحریر درآورم از آن جایی که قرآن کتاب هدایت است و برای تأمین سعادت ابدی انسان نازل گردیده است در این مقال محوریت بحث را براساس مسائل تربیتی و اخلاقی در صحنه خانواده و اجتماع قرار دادم و از ذکر نکته های تخصصی تفسیر و... پرهیز نمودم تا بتوانم به نکات اخلاقی و تربیتی آیات نورانی این سوره بپردازم.

ص: 24

کتاب حاضر را «کمال انسانیت» نام نهادم تا همچون یوسف (علیه السلام) که با پشت سر قرار دادن آزمایشات الهی، به قله کمال انسانیت عروج نمودند، ما هم بتوانیم با بهره گیری از نورانیت معارف این سوره مبارکه بر دامنه این قله خود را رسانده و با عزمی راسخ و اراده‌های مستحکم که ناشی از توکل بر ذات لایزال حضرت احدیت (جل و علا) است، این مسیر را به سوی کمال انسانیت بپیماییم.

(... وَ مَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاِلَيْهِ اُنِيْبُ) (1)

19 تیرماه 1392

مطابق با اول رمضان المبارک 1432 هجری قمری اصفهان

ص: 25

1- آیه 88 سوره هود

دورنمایی از معارف سوره یوسف علیه السلام

فراز و نشیب ها و حوادث تلخ و کمرشکن مربوط به خانواده ای است که پدر خانواده، حضرت یعقوب علیه السلام) چون خورشید بر تارک آن می درخشد و مادر این خانواده هم چون ماه تابان، شب ظلمانی آن را نورافشانی می نماید.

برادران یوسف و یا فرزندان یعقوب (علیه السلام) کسانی هستند که موجبات انواع مصائب، گرفتاری، شدائد و بلاها را به واسطه این که دست خوش شرور نفسانی و شیطانی گردیده اند بر خود و خانواده خویش وارد کرده اند.

بدانید در هر جایگاه و مقام مذهبی و معنوی که قرار دارید از انحراف و کجی رفتار فرزندان خویش ایمن نیستید.

اگر به جایی رسیده اید که شیطان را از خود ناامید ساخته اید، لکن بدانید فرزندان که در قرآن از آن ها به عنوان فتنه یاد شده است، ابزار خوبی برای وساوس شیطانی در جمع خانواده هستند.

احساسی که والدین نسبت به فرزندان خود دارند فرزندان این احساس را نه نسبت به خود دارند و نه نسبت به والدین.

در کنار اعتماد به فرزندان، نظارت را فراموش نکنید. جوانان را دریابید. تصمیمات عجولانه، جوان فردای خود و دیگران را نابود می سازد جوان اگر از روی نادانی یا شرارت ضربه ای به خانواده وارد سازد مجرمی است که قابل تغییر نیست و خیانتکاری است که نمی شود از او شکایت کرد و یا او را به بالای دار مجازات فرستاد. چاره ای جز گذشت از او، صبر جمیل در مقابل مصائب و استعانت از خداوند متعال در امور زندگی وجود ندارد.

رسیدن به کمال انسانیت در سایه تحمل شدائد و پیروز شدن در میدان آزمایشات خطیر الهی میسر است.

رمز پیروزی اولیای الهی در این امور، استعانت فقط از خدای تبارک و تعالی، صبر جمیل، اخلاص در جمیع امور، عفت و پاکدامنی و بخشش خطاکاران است.

خداوند تبارک و تعالی با انجام یک فعل، ده ها، صدها و هزاران هزار امتحان و آزمایش را به عمل آورد.

یوسفی خردسال را به نیتی ناصواب از خانه خارج می کند برای قتل یا

یوسف، آزمایش ها می شود و همچنین افراد دیگری در همین راستا امتحان می شوند؛ پدر، یوسف برادران یوسف، کاروان در راه خریداران در مصر عزیز مصر همسر عزیز مصر زنان اشراف مصر همه زندانی های همبند یوسف، کاهنان معابد و ملت مصر.

ص: 28

بخش اول: نکات تربیتی و اخلاقی سوره یوسف

ص: 29

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آیه یک

(الرَّحْمٰنُ تِلْكَ اٰیٰتُ الْكِتٰبِ وَقُرْآنٍ مُّبِیْنٍ) (1)

آیات نورانی قرآن جهت راهنمایی بشر به سر منزل سعادت ابدی، بسیار روشن و آشکار هستند سه گام تا سعادت کافی است که مؤمنین:

اولاً: به آیات الهی، علم و معرفت پیدا کنند؛

ثانیاً: حقایق و معارف قرآن را باور کنند؛

ثالثاً: در مقام عمل به آیات بکوشند و ایمان بیاورند که نسخه شفابخش دیگری غیر از قرآن وجود ندارد؛ (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ) (1)

ص: 30

(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (2)

یکی از مطالب جدی قرآن، تعقل در آیات و نشانه های الهی است.

آیات قرآن کریم، عموماً بشریت را و خصوصاً مؤمنان را به تعقل دعوت نموده است.

از این که در صدر آیات این سوره، وصف مبین را برای قرآن ذکر فرموده و غرض از نزول قرآن به زبان عربی را تعقل نمودن مخاطبین قرآن ذکر نموده است، ما را به دو حقیقت رهنمون می سازد.

1. آیات و نشانه های الهی کاملاً روشن و واضح هستند و هیچ ابهامی که موجبات سردرگمی دیگران را به وجود آورد ندارند.

2. راه تربیت و اخلاق بر پایه تعقل و تقید به قیود اجتماعی استوار است اعم از این که شاید صحیح باشند و یا شاید غلط و نه بر پای تقلید از رفتارهای دیگران؛ بی آن که بدانند مبنای زشتی و زیبایی رفتار دیگران چیست؟ و به چه دلیل من باید از رفتار آنان تقلید نمایم؟

روایات اهل بیت (سلام الله علیهم اجمعین) در زمینه اخلاق و تربیت به گونه ای هستند که کلیه موارد از فضایل و رذایل در آن ها تشریح شده است. همچنین آثار فردی و اجتماعی دنیوی و اخروی و تمامی مسائلی که ما را بدان امر و یا از آن نهی فرمودند. ذکر شده است خلاصه کلام این که

یکی از وجوه مشخصه انسان از حیوان استفاده از قوه تعقل است؛ و عاقبت عدم تعقل، عذاب دوزخ است؛ (وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ). (1)

ص: 32

1- سوره ملک آیه 10

(نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ) (3)

خداوند متعال این سوره و این داستان را احسن القصص نامید؛ زیرا بنده اش را که نزدیکان (برادران) طرد کردند، در ظلّ عنایت خود قرار داد، از حضيض چاه به سریر سلطنت و از ذلت بردگی به اوج عزت بندگی رساند. آن ها خواستند از چشم پدر بیندازند، ولی شهره عالم گردید. خواستند که نباشد ولی در عوض خودشان نیست و نابود شدند.

(إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ) (4)

یکی از رمزهای موفقیت فرزندان، ارتباط با والدین است. (به ویژه پسر با پدر و دختر با مادر)

در کلام یوسف با پدر در این آیه هیچ اشاره ای به مسئله رؤیا نگردیده است؛ بلکه به یکباره فرمود: (إِنِّي رَأَيْتُ....)

یعنی این که کودک و نوجوان تا به مرحله رشد و بلوغ فکری برسد، حد فاصل بین رؤیا و واقعیت خارجی را تشخیص نمی دهد و یا به تعبیری دیگر رؤیا را همچون واقعیت می پندارد (فتأمل؛ پس نیک بنگر)؛ (... قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ....) (1)

حس «انانیت» در کودک و نوجوان و حتی جوان در اوج است؛ در آیه کریمه دقت بفرمایید که یوسف 5 بار در یک کلام ساده و کوتاه، از خودش نام می برد؛ ولیکن یوسف وقتی به سن بلوغ عقلی می رسد، در مقابل درخواست زلیخا می گوید (... قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ....)

ص: 34

ضعف اعتماد به نفس، جوان را وامی دارد تا سخنان خود را با تأکید (انی رأیت، و رأیتهم، لی) به بزرگ تر خود بقبولاند.

نه تنها حقایق و واقعیت ها را باید از فرزندان بشنویم، بلکه باید گوش شنوایی برای رؤیاهای و تخیلات آن ها داشته باشیم شاید در خلال گفته های آنان، نقشه راه آینده شان کشف شود و نیاز به راهنمایی و آسیب شناسی نسبت به خطرات آینده باشد؛ (لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ... (1)

تصویر نمادهای اعضای خانواده در آیه کریمه

شخصیت پدر در خانه بایستی همچون «خورشید» همسر همچون «قمر» و فرزندان همچون «ستارگان» باشند. در نتیجه بایستی مسئولیت های ذیل را پذیرفته و دیگر اعضای خانواده نیز چنین جایگاهی را برای آن ها قائل باشند

1. محوریت منظومه خانه و خانواده بر عهده او است.

2. نیازهای حیاتی کانون خانواده بر عهده او است.

3. گرمی بخش کانون خانواده است.

4. باوجود خورشید (پدر)، ستارگان (فرزندان) و قمر (همسر)، نمود و ظهوری از خود ندارند.

ص: 35

1- سوره یوسف، بخشی از آیه 5

5. در غیبت خورشید (پدر)، ستارگان (فرزندان) زینت بخش فضای خانواده و قمر (خانم خانه) روشنی بخش فضای خانه است.

6. خانم خانه روشنی و تالّو خود را از آقای خانه دریافت می کند (ارتباط قمر با شمس در کسب نورانیت).

7. فرزندان و یا همان امیدهای، آینده اولویت اول کانون خانواده هستند. (تقدم «احد عشر کوكبا» بر شمس و قمر در آیه)

8. گاهی می بایست والدین و برادران بزرگ تر در مقابل عظمت کوچک ترین فرزند خانواده سر تعظیم فرود آورند.

9. فرزندان در نگرش از نظر اولویت، ابتدا هم سن و سال خود و بعد از آن پدر و سپس مادر را می بینند (فتأمل جیداً). (1)

کم سنی فرزندان و کوچکی قامت آن ها، نباید مانع از دیدن بزرگی روح آن ها و جلالت شأنشان در آینده باشد.

گاه اتفاق می افتد که احدی از فرزندان در پیشرفت و ترقی به دلایل معلوم یا نامعلوم گوی سبقت را از بقیه اعضای خانواده حتی والدین می رباید.

به دنبال کنترل و یا کاهش جمعیت نباشید (در یک خانه 12 فرزند هستند که همگان یک ستاره درخشان می باشند).

ص: 36

1- به صورت دقیق تأمل و دقت کن

گاهی پیش می‌آید که یک فرزند از سایر فرزندان شاخص و متمایز است. در این صورت است که نیاز به حمایت بیشتر والدین دارد. ولی باید توجه داشت، حمایت از فرزند شاخص نباید به صورتی باشد که احساسات دیگر برادران را علیه او تحریک کند؛ و این درس بزرگی است که سوره یوسف به ما می‌آموزد.

در تربیت فرزندان، تحت هیچ شرایطی فرزندان را با همدیگر مقایسه نکنید و این مقایسه را هیچ‌گاه به رخ آنان نکشید.

هر فرزندی دارای یک شخصیت کاملاً مستقل و متمایز از دیگر فرزندان است.

ص: 37

(قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ) (5)

به فرزندان پیاموزید هر چیزی را برای هرکس بیان نکنند و مراقب عواقب سوء گفته هایتان باشید. بدانید که هر فرد نزدیکی محرم نیست.

گاه می شود که فرزندان علیه یکدیگر توطئه و فتنه گری می کنند مواظب توطئه های درون خانواده بوده و توطئه ها را پیش بینی رصد و کنترل نمایید.

باور داشته باشیم که ممکن است فرزندان ما هم اعمال سوء داشته باشند. خوش باوری های مطلق، غیرمنطقی و غیر عقلانی است. متأسفانه عواطف والدین اجازه نمی دهد که چنین حقیقتی درک شود.

«شیطان» فقط در خارج از محیط خانواده فعالیت نمی کند، هر جا انسان هست شیطان هم آن جا نقش آفرینی می کند.

دشمنی شیطان فقط با بزرگ سالان نیست، جوانان بیشتر در معرض آسیب این دشمن هستند غرور بالا و تجربه و علم و دانش کم جوان باعث می شود که دیرتر دشمنی شیطان با انسان را باور کند و زودتر گرفتار دام شیطان شود.

در نقل خواب هایمان باید احتیاط داشته باشیم و نباید هر خوابی را برای هرکسی بیان کنیم؛ البته هر کسی هم از تعبیر خواب سررشته ندارد و چیزی از آن متوجه نمی شود.

شیطان هیچ گاه به شخصه و مستقیم وارد معرکه نمی شود بلکه از خود شخص یا دیگران به عنوان ابزار استفاده می کند (برای شیطان ابزار آماده نکنیم!)

ص: 39

(وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (6)

چونک با کودک سر و کارم فتاد *** هم زبان کودکان باید گشاد (1)

(يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ...) فرزندان و جوانان را بیشتر با خدا آشنا سازیم و وقتی از خدا برای آنان سخن می‌گوییم خدا را بیشتر به آنان نسبت دهیم و نه به خودمان (يَجْتَبِيكَ، رَبُّكَ، يُعَلِّمُكَ، نِعْمَةٌ، عَلَيْكَ)

فرزندانمان را از همان ابتدا موحد بار بیاوریم (در آیه 7 کاف خطاب وجود دارد).

جوانان را به نعمت‌های معنوی خداوند متذکر سازیم. (يَجْتَبِيكَ، رَبُّكَ، يُعَلِّمُكَ)

فرزندان و جوانان را به مفاخر آباء و اجدادی‌شان آگاه سازیم تا بیش از پیش احساس هویت و شخصیت کرده و قدردان نعمت‌های الهی باشند.

ص: 40

اگر انسان مورد پسند حضرت حق جل و علی باشد، خداوند تبارک و تعالی نیز نعمت های خاصش را به او ارزانی می دارد و حتی نعمت هایش را برای او به سر حد اتمام می رساند

ما نه تنها باید قدردان نعمت هایی باشیم که حضرت الله به ما عنایت فرموده است بلکه باید از نعمت هایی که خداوند بر گذشتگان ما نیز افاضه نموده قدردانی کنیم؛ چراکه ما نیز نشأت گرفته از همان نعمت هایی هستیم که خداوند به گذشتگان ما ارزانی فرموده است. (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...)

هرچه بیشتر به ابعاد علم و حکمت حضرت پروردگار پی ببریم کمتر غرور علم و حکمت ما را فرامی گیرد!

دعای مربوط به حضرت سلیمان علیه السلام: (وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ....) (1)

دعا در 40 سالگی (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كَرْهًا وَوَضَعَتْهُ كَرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ). (2)

ص: 41

1- سوره نمل آیه 19

2- سوره احقاف، آیه 15

(لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ) (7)

داستان یوسف و برادرانش یک الگوی تربیتی «سفید و سیاه» است. جبهه حق و باطل در کانون یک خانواده هم وجود دارد.

ظلم، گناه و رذیله، نه تنها در جامعه و هستی جایگاهی ندارد بلکه در جمع کوچک خانواده نیز راه به جایی نمی برد.

داستان یوسف و برادرانش نشان از این دارد که تربیت یکسان است ولی فرآیند تربیت یکسان نیست؛ زیرا که انسان ذاتاً دارای قوه اختیار است؛ یا حسن اختیار دارد و یا سوء اختیار

گاه و بلکه همیشه دشمن بی آن که بداند در مسیر تحکیم اراده الهی قدم بر می دارد!

عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد...

همواره بین والدین و فرزندان حجابی وجود دارد که ریشه های انحراف گاه اصلاً مربوط به خانواده نیست، بلکه مربوط به سوء اختیار شخصی است.

(در خانواده یوسف، پدر، حضرت یعقوب علیه السلام است و فرزندان هیچ شباهت رفتاری و منشی با او ندارند.)

اگرچه «وراثت» جایگاه خاص و ویژه ای در تربیت افراد دارد، لکن در رابطه با فرزندان یعقوب (برادران یوسف) در حالی که، پدر حضرت یعقوب و اجداد گران قدرش حضرت ابراهیم (علیه السلام) پیامبر اولوالعزم و حضرت اسماعیل (علیه السلام) می باشند آثار و نشانه های وراثت کم رنگ و بیرنگ است.

داستان یوسف و برادرانش ممکن است در هر خانواده، جمع و یا اجتماع اتفاق بیفتد، پس یعقوب ها باید هوشیار باشند و یوسف ها هم به برادرانشان اعتماد نکنند

هشدار: اگر یعقوب هم باشید، ممکن است قضیه یوسف و برادرانش در جمع خانواده شما اتفاق بیفتد پس خاطر جمع بودن از عدم انحراف فرزندان امری واهی است.

همه ما دوست می داریم که خانواده و یا اجتماعمان یک شخصیت واحد باشند؛ ولی واقعیت خلاف این مطلب است. آب در کف دست و در پارچ و لیوان بیرنگ است (شخصیت فردی)؛ ولی در رودخانه و دریا به رنگ آبی است (شخصیت اجتماعی). آب در رودخانه و دریا هم در نقاط کم عمق به رنگ آبی آسمانی است؛ ولی در نقاط عمیق به رنگ نیلی می باشد.

داستان یوسف (علیه السلام) به ما می فهماند که نمی توان سر سوزنی با اراده حق مخالفت نمود؛ پس بهتر است که از جاده شرع، ذره ای بیرون نرویم

(إِذْ قَالُوا لِيُوسُفَ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (8)

یعقوب (علیه السلام) دارای دوازده فرزند بود که از چند مادر متولد شده بودند. ده نفر از آنان، بزرگ نیرومند و کارآمد بودند و اما دو پسر دیگر صغیر و از یک مادر دیگر بودند (یوسف و بنیامین) که در دامان پدر تربیت شدند و یعقوب بی اندازه دوستشان داشت؛ چون در جبین آن دو آثار کمال و تقوی مشاهده می کرد. آری، محبت فوق العاده اش بدین سبب بوده است، نه از روی هوی و هوس. (1)

همواره بین والدین و فرزندان حجابی وجود دارد که فرزندان به راحتی نمی توانند مشکلات خود را با والدین در میان بگذارند و از آن ها جواب بگیرند

انحراف در عمل، نتیجه انحراف در تفکر و اندیشه است. اعمال اصلاح نمی شوند مگر این که ابتدا افکار اصلاح شوند.

یکی از عوامل تعارض فرزندان با والدین این است که فرزندان (ولو بزرگ سال) احساس والدین را درک نمی کنند (به این که یوسف و برادرش

ص: 44

خردسال هستند و نیاز به حمایت و محبت بیشتری دارند) این عدم درک آن‌ها را به واکنش‌های منفی (از جمله اعمال حسادت) وامی دارد.

بیشترین نیاز فرزندان از کانون خانواده (پدر و مادر) مهرورزی و محبت به آنان است

فرزندان با بزرگ شدن از دریافت محبت والدین بی‌نیاز نیستند.

اگر کسی (ولو فرزند دیگران) را بیشتر از فرزندتان دوست دارید برای جلوگیری از حسادت فرزندتان آن را در زبان و عمل ابراز ننمایید.

رشد جسمانی و بالارفتن سن از نوجوانی به جوانی دلیل بر رشد عقلانی و بلوغ فکری نیست.

به علت دانش کم و تجربه پایین، جوانان قضاوت و تحلیل‌هایشان سطحی و ساده‌انگارانه است. به واسطه دانش بالا و تجربه فراوان افراد سالخورده، «آن‌چه در آینه جوان بیند پیر در خشت خام آن بیند». به همین دلیل بسیار اتفاق می‌افتد که فرزندان عملکرد والدین خود را محکوم به خطا می‌دانند (... إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛ و در این محکومیت جای هیچ تردیدی برای خود باقی نمی‌گذارند؛ «این، ا، مبین» حال آن‌که حقیقت چیز دیگری است!

ص: 45

جوانان در دو عرصه متضاد قرار دارند:

1. نیاز شدید به حمایت معنوی خانواده؛ (أَحَبُّ إِلَيَّ أُنِّيَا...)

2. احساس بی‌نیازی، به خاطر دارا بودن قوای جسمانی بالا؛ (وَنَحْنُ عَصَبُهُ....)

تعدد فرزندان باعث می‌شود که آن‌ها به پشتوانه، یکدیگر در عرصه خانه و اجتماع احساس قدرتمندی نمایند (وَنَحْنُ عَصَبُهُ...) و بالعکس پدیده کم‌فرزندی (یک پسر و یک دختر) و یا تک‌فرزندی، یعنی احساس تنهایی، بی‌کسی، غریبی و نداشتن پشتوانه‌های قدرتمند در عرصه زندگی.

رفتار جوانان به خاطر عدم اشراف به موضوعات پیرامون و قاطعیت همراه با جهل است.

توقع نداشته باشید که فرزندان در جایگاه و موقعیتی که هستید، به آسانی شما را درک کنند برای درک والدین، فرزندان نیاز به گذشت زمان و رسیدن به موقعیتی همچون والدین خود دارند؛ چراکه تا پدر نشوی قدر پدر ندانی

ص: 46

(أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ) (9)

مراقب توطئه فرزندان علیه یکدیگر باشید.

بدانید احساسی که والدین نسبت به فرزندان دارند، فرزندان نسبت به یکدیگر ندارند.

بسیاری از نزاع های فرزندان بر سر والدین است (... يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ ...) نه نزاع در مورد خودشان که این یکی از موارد غفلت والدین است. در این بین نقش والدین عاقل و یا جاهل در ایجاد وحدت و یا نزاع بین فرزندان، بسیار تعیین کننده است.

تصور والدین این نباشد که فرزندان تا زمان خردسالی، فقط نیاز به توجه و محبت دارند، بلکه تا وقتی والدین در قید حیات، هستند فرزندان در هر سن و سالی، باشند به توجه و محبت آنان نیاز معنوی دارند.

عدم رعایت عدالت در توجه و محبت والدین نسبت به فرزندان به هر دلیل و انگیزه ای که باشد باعث ایجاد حسادت بروز درگیری و نزاع و در نهایت توطئه علیه یکدیگر می شود.

جوانان اعتقادات خوبی دارند (... وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ)، لکن گاه در به کاربردن این اعتقادات دچار اشتباه می شوند.

نقش پدر در بین فرزندان پسر (... يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ....) نقش شاخص و بارزی دارد.

محبت و توجه مادر، جبران کننده محبت و توجه پدر نخواهد بود.

گاه فرزندان در بین خود خلوتی دارند که بسیار متفاوت است با خلوتی که در پیش والدین دارند. فرزندان نیز همچون دیگران برای والدین خود ظاهر و باطن دارند؛ که غالباً این ظاهر و باطن یکسان نیستند.

پیش از این بیان کردیم که قضاوت های دوران جوانی سطحی است، نه عمقی فرزندان به دنبال (... يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ....) آزاد نمودن صورت پدر بودند و نه (... يَخْلُ لَكُمْ قَلْبُ أَبِيكُمْ....) آزاد نمودن قلب پدر. کانون محبت، «قلب» و محل ابراز آن، «صورت» است.

ص: 48

(قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَسْأَلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ) (15)

فرزندان در تصمیمات علیه یکدیگر، گاه دچار تعارض بین «عقل» و «دل» و «وسواس نفسانی» شده و مجبور می شوند تصمیمات خود را تعدیل کنند.

انسان وقتی می خواهد خطا کند باید راه بازگشتی برای خود قرار دهد؛ (... نَسْأَلُوا يُوسُفَ....) به تعبیر ضرب المثل: «پل های پشت سرت را خراب نکن!»

(قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ) (11)

والدین همواره باید مراقب شیطنت های فرزندان باشند.

فرزندان که می دانند بعضاً والدین خواسته های آنان را اجابت نمی کنند، لذا به گونه ای با شیطنت عمل می کنند که به طور نامحسوس والدین را مجبور به جواب مثبتِ ناخواسته نمایند.

فرزندان نباید مکنونات قلبی والدین را نسبت به خودشان و یا نسبت به بعضیشان بدانند (... ما لَكَ لَا تَأْمَنَّا ...) و إلا نسبت به آن برنامه ریزی و موجبات اغفال و فریب والدین را فراهم می کنند.

در شرایطی که فرزندان برای رسیدن به خواسته هایشان تأکیدات اصرار و پافشاری بیش از حد دارند و (... وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ)، والدین باید کنجکاو و بیشتری از خود نشان دهند.

وقتی فرزندان عاطفه والدین را تحریک می کنند (... يَا أَبَانَا...) منتظر درخواست تقاضا و پیشنهاد آن ها باشند.

(أَرْسَلُهُ مَعَنَا عَدَا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (12)

تا زمانی که پدر در قید حیات است، فرزندان بر همدیگر ولایتی ندارند و امورات فرزندان با ولایت پدر است.

فرزندان اگرچه نسبت به هم ولایت، ندارند لکن وظیفه دارند به این صورت که بزرگ ترها باید از کوچک ترها محافظت نمایند؛ (... إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ).

کودکان هم نیاز به آزادی (یرتع) و هم نیاز به بازی (یلعب) دارند. بدانید که تنها مشغول بودن به بازی در خانه و یا ... نیاز آن ها را به بازی رفع نمی کند؛ همچنین آزادی و رها بودن در محیطی مانند دشت و صحرا و باغ نیاز آن ها را به آزادی برطرف نمی کند.

فقط در امورات مهم زندگی نیست که فرزندان نیاز به اجازه پدر دارند بلکه در اموراتی نظیر ورزش، بازی، گردش با دوستان (ولو با برادران) نیز نیاز به اجازه پدر وجود دارد

جهت حفاظت از فرزندان به هنگام ورزش و بازی، بزرگ ترها باید نکات ایمنی را رعایت کنند؛ (... إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ).

قرآن، بازی و رها بودن را برای خردسال و نوجوان ضروری می بیند؛ نه برای افرادی که در جوانی به سن رشد و کمال رسیده اند. لذا برادران یوسف گفتند: «یرتع و یلعب»؛ یعنی یوسف گردش و بازی کند نگفتند: «نرتع و نلعب»؛ یعنی ما گردش و بازی کنیم.

(قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَدْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ) (13)

دغدغه والدین نسبت به فرزندان، یک امر طبیعی است که فرزندان از درک آن عاجزند و این امر همواره مطلب مورد نزاع در خانواده ها است.

البته مطلب فوق در همه سنین طبعاً یکسان نخواهد بود، بلکه برای فرزندان خردسال و نوجوان از حساسیت بیشتری برخوردار است.

گاه آموزش های پیشگیرانه (... أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ...) نتیجه عکس دارد. والدین با شناختی که از فرزندان خود دارند (صداقت در گفتار و کردار و یا بالعکس)، بایستی در این امر دقت بیشتری مبذول نمایند.

اظهار نمودن دغدغه های قلبی توسط والدین نزد فرزندان، ممکن است آن ها را به واکنش منفی وا داشته و موجبات سواستفاده را از آن مطلب فراهم نماید و یا موجب بدآموزی آنان شود.

تلقین های منفی (... أَخَافُ... وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ)، بستر ساز وقوع آن تلقین ها به صدق و یا کذب است؛ مثل قائل شدن به نحوست روز 13 فروردین.

برای فائق آمدن بر دغدغه های درونی، نباید فقط به اسباب ظاهری چشم دوخت (فرزندان برومند و توانمند یعقوب)

(... وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ) از مسبب الاسباب خداوند متعال نباید غافل بود. (فتأملوا جدّاً)

(قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ) (14)

آن چه نظر جوان را بیش از پیش به خود جلب می کند، قدرت جسمانی خویش و هم سن و سالان است. او تصور می کند با زور هر مشکلی قابل حل است؛ (... وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ ...)

تبصره: از اول سوره مبارکه یوسف تا به حال تعبیر (... وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ ...) دو بار تکرار شده است:

«عصبة» به معنای جماعتی است که درباره هم تعصب داشته باشند و از نظر جمعیتی از 10 کمتر و از 15 بیشتر نباشند. (1)

به جوان باید بیاموزیم که «تضمین» پشتوانه می خواهد و الا چه فرقی بین تضمین و عدم تضمین وجود دارد.

اتکا به خود، کاری است که فرزندان یعقوب انجام داده اند و اتکا به غیر (ترک اولای یعقوب (علیه السلام))، زمینه ساز شکست در زندگی، نزول بلایا و مصائب برای انسان موحد است.

نکته: در حفاظت از جان یوسف هیچ حرفی از خدا وجود ندارد.

یعقوب (سلام الله علیه) خوف این را دارد که فرزندانش از یوسف غافل شوند (... وَ أَنْتُمْ غَافِلُونَ ...) فرزندان هم اتکایشان به زور و بازوی خودشان است.

ص: 53

(فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (15)

والدین باید از اتفاق نظر فرزندان در یک امر منفی احساس خطر نمایند؛ چون این امر یعنی اغفال والدین توسط فرزندان و وقوع حتمی آن امر منفی!

اگرچه این مطلب، یعنی از بین بردن یوسف و یا در چاه انداختن یوسف در قرآن «مَسَّ كَوْتُ عَنَّهُ» است که اولین بار توسط کدام یک از برادران عنوان گردید و از طرف دیگر برادران هم مورد قبول واقع شد؛ ولی اجمالاً باید به این نکته توجه کنیم که والدین از تأثیرگذاری فرزندان، خصوصاً فرزندان بزرگ تر بر کوچک تر نباید غفلت ورزند.

وقتی در کاری بر فرزند خود اعتماد کردید از نظارت نامحسوس تا رسیدن به مرحله اطمینان غافل نباشید.

در دوران پیری و کهولت والدین که قدرت تحرک و جنبش آنان به حداقل می رسد و اطمینان فرزندان از این که والدین نمیتوانند به نحوی از آن جا از کار آنان سر در آورند بیشتر زمینه ساز کارهای سوء برای فرزندان خواهد بود؛ مثال های اجتماعی مثل ماهواره، بدحجابی، اعتیاد ... و

هیچ عملی در این عالم بدون عکس العمل نخواهد ماند اگر امروز عکس العمل آن را ندیدیم، بدانید حتماً فردا و بعد از گذشت سال‌ها نتیجه آن کار منتظر ما است.

برادران یوسف در حضور پدر قطعاً نه جرئت چنین کاری داشتند و نه به خود اجازه چنین کاری را می‌دادند؛ لذا بیابان و خلوت را برگزیدند یقیناً اگر خدا را بر عمل خود حاضر می‌دیدند دست به چنین جنایت و عمل شنیعی نمی‌زدند؛ (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ... (1)

والدین باید بدانند خلوت فرزندان‌شان، با خلوت و آشکار آنان بسیار متفاوت است. برای شناخت بهتر فرزندان سعی کنید از خلوت، آنان خلوت با دوستان و خلوت شخصیشان مطلع شوید. البته در این رابطه یادتان نرود که باید (سَتَّارُ الْغُيُوبِ) باشید.

بدانید در جمع خانواده، هر عملی که از عضو و یا اعضای خانواده صورت بگیرد، دامن گیر تمام اعضای خانواده می‌شود.

برای ایمن سازی آینده از گناهایی که شیطان و نفس اماره در نظرمان زینت داده و مرتکب شده ایم و به واسطه عدم احساس گناه توبه نکرده ایم در پیشگاه خدای توأب و، رحیم توبه حقیقی انجام دهیم تا آثار سوء آن‌ها دامن گیر ما نشود.

ص: 55

(وَ جَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ) (16)

شب دیر آمدن فرزندان را به خانه، جدی بگیرد.

ممکن است فرزند بخواهد با صحنه سازی و تحریک عواطف (ببکون)، والدین خود را تحت تأثیر قرار دهد. در چنین مرحله ای آن چیزی که کارگشا است تعقل است نه تحریک پذیری و تحت تأثیر واقع شدن.

انسان گاه با زبان دروغ می گوید و گاه با عمل؛ (ببکون).

نقل خاطره از یکی از همکاران عس که دخترش اظهار می داشت در مدرسه چادر را از سرم برمی دارند. پس شما به عنوان والدین گاه دروغ را می شنوید و گاه دروغ را مشاهده می کنید.

در این که انسان گاه با ارتکاب دروغ، قولاً و عملاً می خواهد آن عمل زشت خود را بپوشاند فرزندانمان مستثنی نیستند.

جوانان همان طور که خود بیشترین تأثیر پذیری را از نظر عواطف و احساسات دارند، متقابلاً به هنگام ضرورت می خواهند از همین جهت بیشترین تأثیرگذاری بر دیگری هم داشته باشند.

به جوانان پیاموریم که اگر ما والدین را گول بزنید باید بدانید که خداوند فریب نمی خورد و دروغگو در نهایت رسوا خواهد شد.

(قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ) (17)

کسی که مسئولیتی را می پذیرد در صورت تخلف از پذیرش مسئولیت هیچ توجیهی پذیرفتنی نیست.

انسان دروغگو همواره به دنبال توجیه خلافتکاری ها و بی مسئولیتی های خویش است و نه پذیرش اشتباهات و در نتیجه رفع آن ها.

افراد توجیه گر در توجیحات خود دائم پیش دستی می کنند (...وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ) تا بتوانند حرف به ناحق خود را به کرسی بنشانند.

انسان برای اثبات یک دروغ مجبور است چندین دروغ بگوید تا دروغ خود را راست جلوه نماید. در این آیه برادران چهار دروغ مرتکب شده اند.

1. (ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ)؛

2. (وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا)؛

3. (فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ)؛

4. (مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ).

انسان های آلوده و گناهکار خود نیز واقف هستند که مورد اعتماد دیگران نیستند جلب اعتماد طرف مقابل فقط از طریق زبان نیست، صداقت در عمل بزرگ ترین سرمایه برای اعتمادسازی است.

ص: 58

(وَوَجَّأُ عَلَى قَمِيصِهِ يَدَيْهِ كَذِبًا قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلًا وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) (18)

انسان گاه با زبان دروغ می گوید و گاه با اعضا و جوارحش (وَجَّأُ وَعَلَى قَمِيصِهِ...)؛ و این پنجمین دروغی بود که از برادران یوسف سر زد.

تسویل نفس به معنای وسوسه نفس است؛ یعنی نفستان در این موضوع شما را به وسوسه می اندازد به این صورت که مطلب را مبهم کرده و حقیقت آن را معین نمی کند. (1)

نفس آدمی با وسوسه گری دائم در پی آن است که با توجیه گری، اعمال سوء را به نوعی تزیین نماید تا شخص دچار نفس لوامه نشود و در نتیجه درصدد جبران خطاها و گناهان خود بر نیاید.

تصور نشود که ما هر چند محیط سالمی داشته باشیم، خانه، اجتماع، فرزندانمان یا افراد اجتماع از تسویلات نفسانی مبرا هستند.

در دوران جوانی به انگیزه این که غرایز به صورت سرکش وجود دارند و قوای بدنی نیز مهیا برای جوابگوی آن ها است، زمینه ارتکاب گناه و خطا بیش از سنین دیگر وجود دارد.

ص: 59

بهترین راه برای مقابله با نزاع های خانوادگی و مشکلات داخلی خانه و خانواده، صبر جمیل است؛ یعنی صبر بی شکوه و شکایت؛ چون در غیر این صورت موجبات لکه دار شدن آبرو و از بین رفتن حیثیت خانوادگی افراد می شود و ثانیاً انسجام خانواده نیز از هم می پاشد؛ برای مثال کم شدن پول توجیبی در خانه یا نزاع با همسر در رابطه با مسائل خانوادگی.

در مشکلات مصائب و بلاهایی که برای فرد یا جامعه به وجود می آید از استعانت به ذاتٌ لَا یَزَالُ احدیت غافل نشوید.

خداوند متعال چون که خود حق مطلق است نخواهد گذاشت که حق مکتوم مانده و باطل به ناحق بر کرسی حق جلوس نماید. دیری نخواهد پایید که بر طبل رسوایی باطل زده خواهد شد؛ پس بدانیم همواره باطل روند نابودی خود را طی خواهد نمود.

«سولت» از ماده سول، درباره نیازی به کار می رود که نفس آدمی بر آن حریص است. «تسویل» زیبا جلوه دادن چیزهایی است که نفس بر آن ها حریص است و آراستن زشتی آن به شکل نیکو است.

حقیقت «تسویل» تحسین و تزئین و ایجاد محبت به چیزی است تا انسان آن را انجام دهد و یا بگوید برخی از تسویل به معنای تسهیل یاد کرده اند و روشن است کیفیت آسان سازی در تسویل به زیبا جلوه دادن است.

(وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرَوهُ بَضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ) (19)

گاه می شود که خودی ها تولید مشکل می کنند و بیگانه به صورت هدفمند یا اتفاقی رفع مشکل می کند در این صورت است که بیگانه ها به انگیزه کارگشایی، ادعای مالکیت می کنند.

هیچ کس همچون والدین به فرزند محبت نمی ورزد؛ حتی فرزندان نسبت به یکدیگر بدانند که بیگانه ها به فرزندان شما به دیده کالا و متاع نگاه می کنند.

در مواجهه با امور غیر مترقبه (... قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ...) مراقب باشیم که فریب نخوریم. لازم نیست که انسان خطا و گناه را با قصد انجام دهد گاه انسان به سوی گناه می رود و گاهی گناه سر راه انسان سبز می شود!

به هر دلیلی که انسان مخفی کاری کند، خداوند به اعمال او آگاه است و عمل او را افشا می کند.

هر انسان عاقلی می داند که هر متاعی هر چه با ارزش تر باشد، به خاطر آفاتی (مانند سرقت و...) باید آن را مخفی کرد (... وَأَسْرَوهُ بَضَاعَةً...) نه این که آن را آشکار نمود؛ (وَأَسْرَوهُ بَضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ).

والدین ممکن است نسبت به فرزندان خطا کنند، ولی هیچ‌گاه خیانت نمی‌کند؛ البته والدین مؤمن ولی دیگران چون نسبت به فرزندان ما بیگانه، هستند برخلاف والدین ممکن است خواسته یا ناخواسته، آگاهانه و یا ناآگاهانه نسبت به فرزندان خیانت کنند.

ص: 62

(وَشَرُّهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ) (25)

(... .. بِثَمَنِ بَخْسٍ...) یعنی بهایی که از قیمت اصلی کم تر باشد. (1)

انسان چیزهایی را که برایش ارزش ندارند (... وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ)، به کم ترین بها از دست می دهد غالباً زهد ما در امور آخرتی و معنوی است؛

چون به راحتی آن ها را از دست می دهیم نه امور دنیوی.

از آیه می توان فهمید میزان در زهد و عدم زهد، رغبت داشتن و عدم رغبت است (فَتَدْبِيرُ أَيَّهَا الْمُتَدَبِّرُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ).

معمولاً افراد نسبت به آخرت، زاهد و نسبت به دنیا، راغب هستند!

ص: 63

(وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا) (21)

اگر می خواهید فرزندتان در آینده برای شما واقعاً فرزند باشد و به شما نفع برساند باید در مسیر تربیتش جایگاه او را گرامی بدارید. فردی که در خانه توسری خور باشد در بیرون هم توسری خور خواهد بود و بالعکس.

بیشترین نقش در تربیت فرزند مربوط به مادر است. (اکرمی)

والدینی که به دلایلی خود متولی تربیت فرزندشان را بر عهده ندارند در آینده باید دو آسیب را متوقع باشند:

1. نافع نبودن فرزندان برای آن‌ها؛ چون احساس می کنند که بدهکار والدین خود نیستند.

2. جایگاه فرزندی شان نسبت به والدین شدیداً خدشه دار می شود.

اگر والدین (به ویژه مادر) به وظیفه تربیتی خود عمل نکنند، نباید مطمئن باشند (عسی) که فرزندشان آثار تربیتی (... یَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا) را بروز دهد زیرا:

1. از آثار سوء تربیت دیگران (مربیان، محیط، جامعه، دوستان ناباب و...) نباید غافل بود.

2. فرزندان موجودی مختار است و ممکن است به جای حسن اختیار دچار سوء اختیار شود!

درک برخی از حقایق (درک جایگاه والدین و احترام به آن‌ها) نیاز به مدت زمان طولانی دارد این امر نباید موجب خستگی در مسیر تربیت و یا ناامیدی گردد. در آیه 15 سوره احقاف، دعای 40 سالگی آمده است؛ (... حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً....)

ادامه آیه 21

(وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

اگر مقام می خواهید، از خدای تبارک و تعالی درخواست کنید؛ خدایی که یوسف را از قعر چاه به قصر عزیز مصر آورد؛ (و كَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ....) خدایی که اگرچه برادران یوسف، او را از دامان پرمهر پدر محروم کردند، به دامان پرمهر عزیز مصر و همسرش انداخت.

اگرچه برادرانش او را به بهای اندکی فروختند (و شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ) [\(1\)](#)؛ ولی عزیز مصر او را به بهای گزاف خرید؛ (وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاغِبِينَ). [\(2\)](#)

ص: 65

1- آیه 20 سوره یوسف.

2- و از جمله خواهان آن بودند.

(... أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا).

محمدرضا الطافی نشاط (رحمه الله علیه) می فرماید: «خودتان را ارزان کنید تا گران بخرند. گران نکنید تا ارزان بخرند.»

اگر خداوند اراده نماید که به انسان مقامی عنایت کند، تمامی تهدیدهای دشمن او را به فرصت تبدیل می کند. گویا دشمنان مأمور می شوند تا اراده حق تعالی را اجرایی نمایند؛ (... وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ).

برای مثال تبعید حضرت امام راحل به نجف اشرف توسط نظام شاهنشاهی تا جایگاه علمی امام را مثلاً در حوزه علمیه نجف منکوب نمایند؛ ولی به عکس امام در نجف از نظر علمی، عرفانی و تقوایی درخشید و زمانی که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید، هیچ کدام از علمای نجف به مخالفت با امام و انقلاب پرداختند؛ بلکه شخصیتی مثل شهید آیت الله صدر که شخصیت امام را درک کرده بود فرمود: (ذُوبُوا فِي الْأَمَامِ كَمَا هُوَ فِي السَّلَامِ) و بعدها که صدام آتش جنگ را شعله ور ساخت علما و ملت عراق فهمیدند که آن ملعون چه خطای بزرگی مرتکب شده است.

مثال دوم اقدامات استکبار جهانی علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی است مستکبرین قصد داشتند که ریشه ملت ایران را بخشکانند، ولی ریشه خودشان در منطقه خشکید خواستند صدای جمهوری اسلامی به ملت های منطقه نرسد، ولی صدای انقلاب اسلامی از کشورهای اسلامی فراتر رفته و

کل قاره های اروپا، آمریکا و آفریقا را در نوردید خواستند با جنگ تحمیلی نظام اسلامی را سرنگون کنند، ولی نظام تصویب شد خواستند با حصر اقتصادی ما را تسلیم، کنند ولی باعث رونق اقتصاد و علم و دانش ما شدند.

آن ها خواستند با تحریم های شکننده مردم را به نظام بدبین کنند ولی مردم بیشتر به نظام وفاداری و پابندی نشان دادند خواستند با فتنه 88 اسلامیت نظام را نشانه بگیرند، ولی مردم را بیشتر متوجه ارزش های اسلامی نمودند.

ریاست و مقام فقط مادی، نیست برخی ریاست ها معنوی هستند؛ مانند تعبیر خواب (... وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ)

تعبیر خواب در سوره یوسف

در این سوره، چهار خواب نقل شده که باعث تحول و انقلاب در زندگی مادی و معنوی یوسف و دیگران شده است:

اول: خواب دوران کودکی یوسف که برای پدرش حضرت یعقوب علیه السلام بیان کرد این خواب نمایانگر جایگاه معنوی و الهی یوسف در آینده و در خاندان یعقوب علیه السلام بود که یعقوب پیامبر را بیش از پیش عاشق و دلباخته او ساخت.

ص: 67

دوم و سوم: خواب هایی که برای زندانیان تعبیر نمود و باعث شد که زندانیان به مقام معنوی او پی ببرند، به توحیدی که او تبلیغ می نمود ایمان بیاورند و او را از محسنین به شمار آورند.

چهارم: خوابی که برای عزیز مصر تعبیر نمود که آثار ذیل را به همراه داشت:

بعد از چندین سال زندان بار دیگر عفت و پاکدامنی یوسف اثبات شد.

جایگاه و ریاست معنوی یوسف برای معبران سلطنتی عزیز مصر و ملت مصر مشخص شد.

تعبیر خواب یوسف باعث شد که ملت و دولت مصر، سال های قحطی که در پیش داشتند را به خوبی و بدون هیچ مضیقه ای بگذرانند.

یوسف بر کلیدی ترین منصب حکومتی مصر منصوب شد و در پیش دولت و ملت مصر از اقتدار و محبوبیت خاصی برخوردار شد.

کشورهای مجاور مصر نیز از تغییر خواب یوسف و نتیجتاً از تدابیر اقتصادی او در سال های قحطی بهره بردند.

وقتی خدای عزیز و مقتدر اراده کند که امری را محقق نماید هیچ مانعی قدرت جلوگیری از تحقق اراده حق را ندارد؛ (... وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ...) بلکه در چنین هنگام های هر کیدی در تضلیل، است هر فقری باعث غنا، هر

گمنامی باعث شهرت و هر بیماری باعث نجات است و برای همین است که در سیره اولیای الهی گفته شده است:

یکی درد و یکی درمان پسندد *** یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران *** پسندم آن چه را جانان پسندد (1)

حال کلید نجات و رستگاری از تمامی مشکلات مصائب و بلاهایی که دشمن برای ما فراهم می کند توجه به ذات اقدس الهی استعانت از ذات مقدس و ثبات قدم در صراط مستقیم است.

وقتی نعمتی را، ندارید از خدا درخواست کنید و هنگامی که خدا آن نعمت را عطا، کرد شکرگزاری کنید.

زمانی که بلا نازل شد از خداوند برطرف شدن آن را بخواهیم و وقتی رفع شد شکرگزاری کنیم.

وعده های دنیوی و اخروی خداوند تماماً و بی کم و کاست، محقق شدنی هستند؛ (... وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَكِنِ أَكْثَرِ النَّاسِ لَا يَكْمُونَ).

اکثر مردم به وعده های الهی ایمان کامل ندارند. اکثر مردم سبب ها را می بینند ولی (از مُسَبِّبِ الْإِسْبَابِ عَلَّتِ الْعِلْلُ وَ خَالِقِ الْأَسْبَابِ وَ عِلَلٌ، غافل

ص: 69

هستند. اکثر مردم اعتقاد ندارند (لا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ وَلَا بِإِلَهِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ). اکثر مردم در توحید افعالی مشرکند.

ص: 70

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (22)

بلوغ اشده، معنای سنینی از عمر انسان است که در آن سنین قوای بدنی رفته رفته بیشتر می شود و به تدریج آثار کودکی زایل می گردد و این از سال هجدهم تا سن کهولت و پیری است که در آن موقع دیگر عقل آدمی کامل و پخته می شود. (1) ظاهراً منظور از آن رسیدن به ابتدای سن جوانی است، نه اواسط و اواخر آن.

همچنین در آیه 41 قصص می فرماید: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا) که در مورد موسی علیه السلام است. زمانی که موسی به حد کمال رسید حکمت و دانش را به او دادیم و در آیه 15 احقاف می فرماید: (... حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي...)

منظور از اواخر بلوغ، همان چهل سالگی است.

دوران جوانی که از هجده سالگی شروع و در چهل سالگی تمام می شود آغاز فصل رویش و شکوفایی است.

ص: 71

فصل جوانی، فصل قابلیت ها است. (آتیناه) اگر قابلیت هایمان را فعال سازیم داده های زیادی هستند که می توانیم دریافت کنیم؛ بنابراین او داده است و اگر اکنون شما دارای آن نیستید، پس قابلیت لازم را نداشته اید.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست *** در باغ لاله روید و در شوره زار خس (1)

فصل جوانی فصل قبول و گرفتن است، (آتیناه) نه فصل دادن و بروز. برخلاف این که بسیاری از جوانان در این سن به دنبال ابراز و ظهورند، قبل از آن که چیزی را دریافت و در خود ذخیره کرده باشند. بزرگان در جوانی تحصیل کرده اند و در سن بالای 40 شروع به تألیفات و تصنیفات نموده اند. مهم ترین توشه دوران جوانی حکمت و علم است؛ (حکماً و علماً).

معلوم است که هر جوانی قابلیت دریافت این علم و حکمت را ندارد. بایستی گروه های بالفعل را به خوبی مدیریت و آفات جوانی (که مهم ترین آن شهوت جنسی است) را به شدت کنترل نمود.

حال به آیه بعد توجه شود؛ (وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي....)

ص: 72

اگر دوران جوانی از هر حیث به خوبی کنترل و مدیریت شود عاقبت فرد در سنین بعدی عمر تضمین شده است؛ (... وَ كَذَلِكَ مُجْرِي الْمُحْسِنِينَ).

دریافت های عالم در دوران جوانی (... آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا...)، نشانه ای از عملکردها و قابلیت های خوب جوان است.

(وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا...) (1) برای رسیدن به مقام محسنین سعی کنید بیشتر دریافت کننده (آتیناه) باشید تا پرداخت کننده؛ حداقل ابتدا دریافت کننده باشید تا بعد...

ص: 73

(وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) (23)

اولین و بزرگ ترین خطر بعد از بلوغ جسمی و جنسی، شهوت جنسی است؛ (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ... وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا...)

بنابراین جوان باید به شدت از خلوت کردن با نامحرم اجتناب نماید که بنا به روایت معصوم علیه السلام سومین آن شیطان است اگر ناچار به این کار شد، راه را برای ورود دیگران باز بگذارد (... وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ...) تا کم تر مغلوب وسوسه های نفس و شیطان شود.

(هَيْتَ لَكَ)، اسم فعل است به معنای بیا. (1)

آسیب شناسی قرآن در رابطه با بی عفتی و انحراف جنسی این است که شروع کار از جنس مؤنث است. (وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي...)

در آیه 2 سوره نور می فرماید: (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي...) تا زن فاسد قولاً یا عملاً اظهار تمایل و آمادگی نکند (... وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ...) (مرد جرأت هیچ تعرضی را به زن ندارد.

ص: 74

رابطه یوسف جوان و زلیخا رابطه فرزند خوانده و مادر خوانده بود قابل توجه افرادی که فرزندی را به فرزندخواندگی قبول می کنند اگر فرزند پسر باشد، در حقیقت خانم خانه مادر او نیست و او نیز فرزند آن مادر نیست و اگر دختر باشد، مرد خانه پدر او نیست و او نیز دختر آن مرد نیست (مگر به واسطه رضاع)

برای پرهیز از گناه کافی نیست که فقط شما اراده گناه کردن نداشته باشید یا اصلاً اهل گناه نباشید بسیار اتفاق می افتد که فرد مقابل شما هم اراده گناه کردن دارد (وَرَأَوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا...) و هم اهل گناه کردن است؛ در این صورت باید بسیار مراقب و مواظب بود برای مثال در رانندگی شما فردی منضبط و اهل رعایت قوانین و مقررات .هستید وقتی طرف مقابل شما توجهی به قانون ندارد و یا خواب و مست است، تکلیف چیست؟

در جایی که تمامی درها به روی شخص بسته و بستر گناه کاملاً آماده است تنها راه نجات استعاذه به ذات اقدس الهی است؛ (...قَالَ مَعَاذَ اللّهِ...) استعاذه نباید فقط لقلقه زبان، باشد بلکه طبق آیه 25، استعاذه واقعی این است که به مقتضای استعاذه هم عمل کند؛ (وَاسْتَبَقَا...)

یوسف بعد از ذکر استعاذه، به سمت در فرار کرد؛ (وَاسْتَبَقَا...)

اگرچه درها همه قفل بودند، یوسف به امید خدا به سوی درهای بسته فرار کرد و خداوند یکی پس از دیگری درها را به رویش گشود؛ (... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا). (1)

آن چیزی که یوسف را از دام گناه نجات داد موحد بودن او بود؛ (... إِنَّهُ رَبِّي ...)

ترس از، آبروریزی نترس از عذاب خداوندی نترس اصالت خانوادگی و....

این ها همه در جای خود مهم هستند؛ اما به تنهایی در لحظه خطر کافی نیستند.

شخصیت الهی و توحیدی فرد مؤمن است که مانع از ارتکاب گناه او می شود (... إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ).

بیشترین صفتی که در قرآن از خداوند متعال نام برده شده، کلمه ربط است. این صفت نیز اختصاص به موجودی دون موجود دیگر ندارد بلکه مربوط به تمام هستی است؛ (رب العالمین)

برابر این هر گناهی که از انسان سر می زند در واقع یک خیانت به ساحت مقدس پروردگار عالم است؛ چون او ما را این چنین (گناهکار) تربیت نکرده است؛ (... إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ...)

ص: 76

1- آیه 2 سورة طلاق.

گناه (زنا) از مصادیق ظلم به نفس است و این عمل سوء، مانع رسیدن انسان به رستگاری می شود.

بسیاری از انحرافات جنسی و بی عفتی هایی که در سطح جامعه صورت می گیرد و رفتارهای خلاف شرعی که برخی از دختران و زنان نسبت به نامحرم از خود نشان می دهند گویی عملاً با زبان می گویند: «هَيْتَ لَكَ».

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (لِسَانَ الْحَالِ أَصْدَقُ مِنْ لِسَانِ الْمَقَالِ). (1)

در چنین شرایطی جوانان و مردانی که یوسف گونه هستند می توانند با استعاذه قوی و عملی خود را از این دام های شیطانی نجات بخشند.

تأهل تنها برای مرتکب نشدن به گناه، شرط لازم است، ولی شرط کافی نیست؛ چراکه در داستان یوسف، زلیخا شوهر داشت.

اعمال انسان با اعتقادات یک رابطه بسیار تنگاتنگ دارد. در داستان یوسف، زلیخا، بت پرست و یوسف موحد بود.

خداباوری غیر از خداشناسی است، ما باید خدا را حاضر بینیم تا به او پناه ببریم؛ و الا به خدای غایب چگونه می توان پناه برد؟

در مواجهه با گرداب های گناه و مشکلات زندگی، به تنهایی با خدای خود معامله کنید؛ (إِنَّهُ رَبِّي).

ص: 77

کاری به این نداشته باشید که آیا طرف مقابلتان هم اعتقادی همچون شما دارد یا خیر؛ شاید او همچون زلیخا معتقد نباشد.

شروع گناه تقاضا از طرف مقابل است (وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا...)، ولی ادامه گناه یک موضوع دو طرفه است.

گاه اتفاق می افتد که دیگران بستر گناه را برای شما فراهم می کنند. این شما باید که باید از خود مراقبت نموده و گناه مرتکب نشوید.

در مفردات گفته شده که رود به معنای تردد و آمد و شد کردن به آرامی، به خاطر یافتن چیزی و کلمه راند هم به معنای طالب و جستجوگر علفزار است از همان ماده است «اراده» از ماده «راد یرو» به معنای سعی در طلب چیزی است.

هیچ گاه گناه خصوصاً (زنا) به یکباره حادث نمی شود بلکه مقدماتی دارد که به آرامی به وقوع می پیوندد. (فتأمل جداً جيداً).

تصور نکن که اگر به یک جایگاه و مرتبه معنوی (ولو جایگاه پیامبری) رسیدی (... آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا...) (1) دیگر شیطان با تو کاری ندارد. این یک خیال باطل بوده و توهمی بیش نیست.

ص: 78

اگرچه شیطان خود گفته است: (... فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) (1)، (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ) (2)؛ لکن سعی و تلاش خود را می کند و در عین ناتوانی، ناامید هم نیست.

ص: 79

1- سوره ص، آیه 82

2- سوره ص آیه 83

(وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ) (24)

برهان رب چیست؟

کلمه برهان به معنای سلطان است و هر جا اطلاق شود، مقصود از آن سیری است که یقین آور باشد؛ چون در این صورت برهان بر قلب آدمی سلطنت دارد. مثلاً در آیه 32 سوره قصص معجزه را برهان می نامند (... فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُ...) برای این که معجزه یقین آور است.

پس یقین، آن برهانی است که یوسف از پروردگار خود دید. آن نوعی از علم مکشوف و یقین مشهود و دیدنی است که نفس آدمی با دیدن آن چنان مطیع و تسلیم می شود که دیگر به هیچ وجه میل به مسیحیت پیدا نمی کند. [\(1\)](#)

ص: 80

کلمه «وَهُمْ» به طوری که می گویند، مانند:

1. (... وَ هُمُوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا....) (1)

2. (إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا....) (2)

برهان رب یوسف علیه السلام باعث شد که ایشان حتی تصمیم یا (قصد) به گناه نکنند. حال سؤال این است که آیا ما به برهان رب دسترسی داریم تا قصد گناه نکنیم؟

جواب، بله است. ما همگان به برهان رب دسترسی داریم و آن، قرآن معجزه آخرین سفیر الهی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

در آیات 174 و 175 سوره نسا (یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا)، (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا) این مطلب به روشنی بیان شده است. قابل ذکر است تنها آیه ای که از قرآن به عنوان «برهان رب» نام برده است؛ آیه 174 سوره نسا می باشد.

از آیه (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا...) می توان فهمید که مسئله خلوت با نامحرم و اختلاط خارج از ضوابط شرعی دارای چه جاذبه های عظیمی.

ص: 81

1- سوره توبه آیه 74

2- آیه 122 سوره آل عمران

است که هرکس در برابر آن تاب مقاومت ندارد و لذا قرآن در صفات عبادالرحمان سوره فرقان می فرماید: (وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا) و نه (وَلَا تَفْعَلُوا الزَّانَا).

اگر می خواهید در رابطه با گناه به سلاح بندگان مخلص خدا مسلح شوید، باید خود را به گونه ای با برهان رب مسلح کنید و نه فقط به آن آگاهی پیدا کنید، بلکه آگاهیتان در حد شهود و یقین باشد؛ (... لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ).

در قنوت نماز عید فطر می خوانیم: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَك مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ)؛ چون اندرون ما را کسی نمیداند فکر می کنیم اتفاقی نیفتاده است و الا چه کسی جز خدا می داند که داند که (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ... (1))

اگر خدا را بر خود شاهد و حاضر ببینیم، این امر مانع از گناه کردن است. در آیات 15 الی 19 سوره علق می فرماید:

(أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى)، (كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لِنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ)، (فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ) (اهل مجلسی اش)، (سَنَدُّعُ الزَّانِيَةَ).

ص: 82

همچنین در آیات 41 و 42 سوره نازعات می فرماید: (وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ)، (فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ)؛ «خشیت از پروردگار عالمیان در پنهانی ها».

در آیات 50 و 51 سوره انبیاء می فرماید: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ)، (الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ).

در آیات 18 الی 22 سوره فاطر می فرماید: (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِمْلِهَآ لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ مَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ)، (وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ)، (وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ)، (وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحُرُورُ)، (وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ).

در آیات 6 الی 14 سوره ملک می فرماید: (وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ)، (إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيْقًا وَ هِيَ تَفُورُ)، (تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كَلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ)، (قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ)، (وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ)، (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِّقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ)، (إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ)،

(وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ نَهَ عَلَيْهِمُ بَدَاتِ الصُّدُورِ)، (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ).

در آیات 22 تا 23 سوره فصلت می فرماید: (وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ)، (وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

بنابراین حکمت نظری، حکمت عملی، اخلاق عملی، عرفان نظری و عرفان عملی، بر همین منوال است.

اگر به سلاح عباد مخلص مجهز شویم این ما نیستیم که از گناه روی گردان می شویم بلکه این خدای تبارک و تعالی است که گناه و بدی را از ما برمی گرداند؛ (... كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ...)

فقط با ورود به جمع عباد الله المخلصین می توان از دسترس شیطان دور شد و برای شیطان غیرقابل دسترس بود به اقرار خود شیطان: (قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ)، (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ). (1)

توضیحی پیرامون «عقل نظری» و «عقل عملی»

«عقل نظری» به سان جسم و عقل عملی به سان دست و پا است. برای مثال چشم می بیند که مثلاً مار به او نزدیک می شود ولی چشم نمی تواند فرار کند. فرار کردن و یا اقدام به کشتن مار کار دست و پا است. حال اگر

ص: 84

دست و پا زنجیر شده باشند یا علیل باشند، این جاست که می گویند عقل عملی تعطیل است.

ص: 85

(وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ فَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (25)

«استباق» به معنای مسابقه است.

«قد» پاره شدن از طول و «قط» پاره شدن از عرض است.

ظاهر کارهای افراد ملاک نیست، بلکه معیار این است که هر کاری به چه نیتی انجام شود. (وَاسْتَبَقَا الْبَابَ)

یوسف از زلیخا برای فرار از گناه سبقت گرفت و زلیخا خواست برای وصال گناه، به یوسف برسد!

(وَاسْتَبَقَا الْبَابَ) از سوی یوسف (علیه السلام) استفاده عملی بود.

یوسف به انگیزه و اعتقادی که داشت به سوی درهای بسته فرار کرد و زلیخا برای دستیابی به تمنیات نفسانی به سمت درها دوید.

مجلس گناه (خصوصاً شهوت جنسی) جای چاره جویی نیست؛ نه تنها باید آن محل را ترک کرد، بلکه باید از آن فرار کرد؛ چون ممکن است افرادی که دعوت به گناه آن‌ها را اجابت نکردید، برای دست یابی به شما را مورد تعقیب قرار دهند.

پس حوادث تلخ پیش آمده (... وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ...) را به فال نیک بگیرید؛ چراکه اگر پیراهن یوسف از پشت پاره نمی شد، اثبات بی گناهی او کار سخت و مشکلی بود.

باطل همواره برای رسیدن به آمال و آرزوهایش کارهایی مرتکب می شود (... وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ...); ولی در نهایت باعث حقانیت حق و رسوایی باطل می شود؛ (... إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) (1)

خداوند متعال خیلی از کارهایش را به دست دشمنانش انجام می دهد.

مقصود از «سید»، شوهر زلیخا است و از این که قرآن او را سید خوانده، خواسته به اصطلاح و عرف مردم مصر حرف زده باشد؛ چون زنان در مصر شوهران خود را سید می گفتند. (2) (همان طور که ما هم در فارسی آقا می خوانیم.)

بین «سید» و «بعل» به معنای شوهر تفاوت وجود دارد؛ زیرا بعضی از مردان در خانه برای همسران خود آقا هستند نه شوهر و این منشأ انحراف جنسی برای زنان است. (فتأمل)

ص: 87

1- آیه 81 سوره اسرا.

2- المیزان.

فرق انسان موحد و بت پرست در این است که یوسف در خلوتگاهی که زلیخا برای او جهت گناه فراهم کرده بود وقتی زلیخا به او گفت: (... هَيْتَ لَكَ...)، یوسف گفت: (... مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ... (1))

زلیخای بت پرست، در خلوت هیچ رادع و مانعی برای گناه در پیش روی نداشت؛ ولی وقتی با (... وَالْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ...) روبرو شد، شروع کرد به دفاع ناحق از خود و با تهمت زدن به یوسف، دامن خود را پاک و بری از گناه جلوه داد.

افرادی که خداپرست نیستند خودپرست هستند؛ به طوری که غیر از شهوات لذات و منافع خود به هیچ چیز دیگری فکر نمی کنند.

صدق و کذب در گفتار و کردار، از ممیزات بین انسان موحد و بت پرست است.

بالاترین ولایت را بر زن شوهر دارد (... وَالْفَيَا سَيِّدَهَا...)، نه پدر و مادر و نه برادر.

در شکایت همواره کسی که پیش دستی می کند بر حق نیست (... قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ...) ای بسا که دست پیش می گیرد که پس نیفتد!

ص: 88

1- بخشی از آیه 23 سوره یوسف.

شاکی به ناحق از قضایای واقعه، همواره آن چیزهایی را بیان می کند که بتواند به مراد خود برسد و از گفتن کل حقیقت خودداری می کند. کتمان حقیقت ولو مقداری از آن خود نوعی دروغ گویی است که باعث فریب دیگران می شود؛ البته زمان بیان حقیقت هم مهم است؛ چرا قبلاً نه؟ چرا الان؟

بنابراین تا زمانی که قضایا روشن نشده است، دم از قضاوت و مجازات نزنید؛ (... قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ)

ص: 89

(قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) (26)

انسان باید همواره از حق خود دفاع کند و الا اکاذیب دیگران بر کرسی می نشیند (قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي...); ولو برای مدتی کوتاه. بدانید تنها چیزی که خداوند آن را به انسان تملیک نموده است، حیثیت و آبرو است.

اگر انسان در مسیر پاکی و درستی قدم بردارد خداوند متعال هم اسباب را برای اثبات پاکی او فراهم می کند؛ (... شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا (...))

گاهی شاهد براساس رؤیت شهادت می دهد و گاه براساس موازین عقلی؛ ولو این که عملی را مشاهده نموده است که امروز کارشناسان مربوطه بر همین اساس شهادت می دهند؛ (شهادت علمی)

نظام هستی براساس حق طرح ریزی شده است و لذا همیشه ناحق سرنخی برای رسوایی خود بر جا می گذارد؛ (... إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ...))

هیچ گاه نمی توان با تهمت زدن حقی را پوشاند و یا باطلی را بر کرسی حق نشاند؛ زیرا طولی نخواهد کشید که حقیقت آشکار خواهد شد اگرچه از باب «عرض خود می بری و زحمت ما می داری» می شود.

شاهد اگر از طرف شاکی باشد، بیشتر اثرگذار است؛ (... وَشَّ هَدَّ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا ...) در این جا شاهد اول مسأله ای را مطرح کرد که نافع به حال اهل خودش باشد. (در صورت وقوع)

ص: 91

(وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ) (27)

ممکن است کسی که شهادت می دهد شهادتش به نفع شاکی و یا نفع متهم باشد.

در حق گویی نباید انسان نگاه کند که کلام او آیا به نفع اهل او است که آن را بیان کند وگرنه آن را کتمان کند بلکه باید حقگویی کند؛ چه به نفع باشد و چه به ضرر.

(فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ) (28)

قاضی نیز بعد از شهادت شاهد نیاز به رؤیت شخصی دارد؛ (فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ....)

بنابراین اگر ایمان هم، دارید دنبال به دست آوردن اطمینان باشید، شاید اشتباهی یا ... در کار باشد.

اگر انسان حقجو و حق طلب، نباشد وقتی به حق هم می رسد، حاضر نیست اقرار به حقانیت حق و باطل بودن باطل کند. عزیز مصر حقانیت حق را دریافت، کرد ولی بر آن تصریح نکرد.

افرادی که در مسیر عفت و پاکدامنی قدم بر می دارند باید نسبت به کید زنان فاسد، بسیار از خود مراقبت نمایند. از جمله کیدهای عظیم زنان فاسد این است که همواره سعی می کنند صداقت و پاکدامنی خود را برای شوهرانشان اثبات نمایند و در جهت اتهام به دیگران پیش دستی کنند؛ در حالی که زنان پاکدامن هیچ نیازی به چنین کید و مکاری ندارند.

حکایت فردی که خروس خریده بود و به خانه آورده بود و زنش شاکی بود.

حکایت مردی که به شدت به زنش سوءظن داشت و می گفت: «دست خودم نیست!»

(يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ) (29)

برخورد تسامح و تساهل گونه با فساد و فحشا، نشان از شیوع فساد و فحشا در خانه و جامعه است.

با پنهان نگه داشتن موارد فساد (يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا...)، مشکل فساد جامعه حل نمی شود (قضیه ماهواره، خانه های فساد و...)

قول عزیز مصر به یوسف علیه السلام (أَعْرِضْ عَنْ هَذَا...)، شبیه گفتار ذیل است «سخت نگیر، زیاد تو این مسائل ریز نشو، نباید برخورد فیزیکی کرد، باید فرهنگ سازی کرد و...»

قول (... أَعْرِضْ عَنْ هَذَا...) شعار دنیای امروز استکبار موجب ترویج فساد و بی بندوباری می شود.

امروزه پیام صریح استکبار جهانی و صهیونیسم بین الملل به مسلمانان این است: (يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا...) قضیه پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا و ایراد اروپا که در قانون اساسی شما (ترکیه) بیان شده، زنا جرم است و این جمله باید حذف شود.

امروزه مبنای دموکراسی، حقوق بشر، تساوی حقوق زن و مرد، آزادی زنان و سکولاریسم، براساس (... يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا...) است.

امروزه بسیاری از پرونده های فساد جنسی در محاکم قضایی ما براساس (... یُوسُفُ أَعْرِضُ عَنْ هَذَا...) است.

(... وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ...) حل و فصل می شود هیچ دردی را از جامعه دوا نمی کند بلکه فساد روزبه روز بیشتر می شود. افرادی که چنین رویه ای در پیش دارند؛ یعنی ما هیچ تعهدی نسبت به احکام خدا در رابطه با مجازات افراد فاسد نداریم.

خوشبختانه در چند هزار سال، پیش ندای فطرت خدادادی بت پرستان عزیز مصر، هنوز خاموش نشده بود و در قضیه یوسف و زلیخا، آنان حکم به پاکی یوسف و محکومیت زلیخا دادند. امروزه در عصر تمدن و تکنولوژی عصر فضا و اتم عصر رایانه و انفجار اطلاعات این مسائل را چگونه ارزیابی می کنید؟

آیا امروز با فسادی که سردمداران فساد توسط «زن» با انحاء مختلف در عالم دایر کرده اند، حاضریم به چنین زنانی بگوییم (... إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ؟) بعد از چند هزار سال آیا پیشرفت کرده ایم؟ یا پسرفت؟

بدانید که بسیاری از فسادها و لغزش های جنسی مردان توسط زنان فاسد اتفاق می افتد؛ وقتی که کار به رسوایی می کشد می گوییم: (يُوسُفُ أَعْرِضُ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ).

به راستی که یوسف علیه السلام قبل از کلام عزیز مصر (يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا...) اعتراض کرد؛ آن گاه که وقتی زلیخا گفت: (... هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ...) آن گاه که (وَاسْتَبَقَا الْبَابَ...) برای فرار از گناه به سوی در فرار کرد، آن گاه که (... قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ...) آن گاه که (... الْفِيَا سَدَّ يَدَيْهُمَا لِأَدْيِ الْبَابِ...) و یوسف هیچ نگفت؛ ولی وقتی زلیخا زبان به تهمت گشود که (... قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا...) (1)، یوسف در دفاع از خود گفت: (قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي...) (2)

داستان یوسف و زلیخا داستان جامعه نامتعادل و نامتوازن و غیر عادلانه ما در فساد جنسی است هیچ شواهد و قرائنی وجود ندارد که علیرغم بی گناهی و پاک دامنی یوسف، ایشان قضیه را در جایی بیان کرده باشد؛ ولی زلیخا با کمال وقاحت و بی شرمی در مجلس زنان اشراف مصر می گوید: (... وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ...) سپس تهدید می کند (... وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيَسَّ جَنَنٌ وَ لَيَكُونُنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ). (3)

حال این قضیه را با وضع موجود جامعه مقایسه کنید ما از عزیز مصر بت پرست هم بی انصاف تر هستیم که به یوسف می گوئیم: (يُوسُفُ أَعْرَضُ)

ص: 96

1- بخش هایی آیه 25 سوره یوسف

2- بخشی از آیه 25 سوره یوسف

3- بخش هایی از آیه 32 سوره یوسف.

عَنْ هَذَا... هَيْجَ گاه به زلیخای هوسران نمی گوئیم: (... وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكَ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ).

آی جوان نسبت به فساد جنسی (... أَعْرِضْ عَنْ هَذَا...) با پناه بردن به خدا با فرار کردن از مجلس گناه خود را برهانید.

یوسف علیه السلام که به راستی برای خدا (... إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) (1) از گناهی که تمامی شرایط ارتکاب برای او آماده بود، فرار کرد، با این حال به زندان افتاد و...

حال افرادی که در این وادی نه تنها اعراض ندارند بلکه اقبال به گناه هم دارند چه سرنوشتی در پیش خواهند داشت؟

ص: 97

1- بخشی از آیه 23 سوره یوسف.

(وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (35)

با توجه به آیات اولیه که گفته شد شوهر شمس و زن قمر است. هدایت و ضلالت و خوبی و بدی زن به مرد نسبت داده می شود.

زن ها باید توجه داشته باشند که نه تنها پاسخگوی اعمالی هستند که خود انجام می دهند بلکه مسئول اعمالی که از طریق آن ها به دیگران (شوهرانشان) نسبت داده می شود نیز هستند؛ البته همین قاعده نسبت به مردان نیز صادق است.

می توان این قاعده را در رابطه با فرزندان نسبت به والدین نیز تسری داد.

قرآن در آیات فراوانی به این امر اشاره نموده است.

در آیه 187 بقره می فرماید: (هُنَّ لِيَاسٍ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَاسٍ لَهُنَّ).

در آیه 28 احزاب می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا).

در آیه 29 احزاب می فرماید: (وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا).

در آیه 30 احزاب می فرماید: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا).

در آیه 31 احزاب می فرماید: (وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا).

در آیه 32 احزاب می فرماید: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ..)

در آیه 33 احزاب می فرماید: (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

در آیه 34 احزاب می فرماید: (وَإِذْ كَرْنَا مَا يُثَلَّى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا).

در آیه 35 احزاب می فرماید: (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا).

چشم ناپاک و درخواست روابط نامشروع همواره از سوی مردان ناپاک نیست بلکه خیلی وقت ها از طرف زنان ناپاک می باشد؛ (... تَرَاوَدَ فَتِيهَا عَنْ نَفْسِهِ...) کلمه «تراود» دلالت بر استمرار دارد.

خواسته های نفسانی طبقه و جایگاه نمی شناسند؛ خصوصاً برای افرادی که هرزه و بی بندوبار هستند. همان طور که زلیخای عزیز مصر، دلباخته یوسف زر خرید خود می شود.

(قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا...) مفردات گفته یعنی محبت یوسف تا شغاف قلب (1) زلیخا یعنی باطن او راه یافته بود.

بالاترین رسالت دین، کنترل و مدیریت غرایز، نفسانیات، خواسته ها و ناخواسته ها و حب و بغض افراد است.

آیا انسان مجاز است که محبتش را به هر اندازه و هر جا که خواست اعمال کند؟ (... قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا...) این مطلب را دین توسط مرزهای حلال و حرام مشخص می کند.

اگرچه هر کس مسئول اعمالی خودش است و لکن ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، درست و یا غلط، دیگران نسبت به اعمال ما به قضاوت می نشینند؛ (... إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)

ص: 100

1- شغاف قلب به معنای غلافی است که محیط به قلب است

فرزندان یعقوب به پدر بزرگوار خود نسبت دادند: (... إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (1) چراکه او به واسطه وجود کمالات و آینده درخشان معنوی و الهی، به یوسف عشق می ورزید و این امر برای سایر برادران قابل درک نبود. علاوه بر آن یوسف خردسال بود.

وقتی که یعقوب علیه السلام به فرزندان گفت: (وَلَمَّا فَصَّ لَتِ الْعَيْرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُقِنُّدُونِ) (2)، فرزندان به پدر گفتند: (قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ). (3)

ولی وقتی یوسف بعد از پشت سر گذاشتن تمام بلاها و محنت ها، به اراده حق تعالی، به مقام عزیز مصر رسید و برادران با کمال شرمندگی در برابر آن همه ظلم و بی وفایی که به برادر خرد سال خود (یوسف) روا داشتند با لطف بی حد و تکریم یوسف روبرو شدند و به پدر عرضه داشتند: (قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ). (4)

حال در آیه 30 (وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ...) زنان اشراف مصر وقتی که یوسف را ندیده، بودند زلیخا را به دلباختگی به یوسف مورد ملامت قرار دادند و نسبت ضلالت دادند و (... إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛ ولی وقتی همین زنان جمال یوسف را دیدند گفتند.

ص: 101

1- بخشی از آیه 8 سوره یوسف.

2- آیه 94 سوره یوسف.

3- آیه 95 سوره یوسف.

4- آیه 97 سوره یوسف.

(فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ) (31)

این جا بود که زلیخا ملامت را به خودشان برگرداند.

ص: 102

(قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ) (32)

از مجموع آیات ذکر شده این حقیقت استحصال می شود که انسان در مسیر قضاوت های روزمره خود دچار خطاهای زیادی است که تا قبل از این که به خطاهای خود واقف، گردد دریافت ها و نتیجه گیری های خود را «حقیقت محض» دانسته و به هیچ وجه حاضر نیست که حتی کم ترین احتمال اشتباه را برای قضاوت خود تصور نماید.

در این جا 3 مطلب مطرح است:

مطلب اول این که چرا انسان دچار قضاوت غلط می شود؟

پاسخ:

1. جوانی، کم تجربگی و خامی؛ برادران یوسف به واسطه جوانی نمی توانستند موقعیت و جایگاه پدر را درک کنند.
2. غلبه غرایز نفسانی، حسد، خودبینی، خودخواهی و مواردی از این قبیل. برادران یوسف به واسطه غرایز نفسانی نتوانستند تحلیل درستی از رفتار پدر نسبت به برادر خردسال خود داشته باشند و در نتیجه تصمیم به

ص: 103

از میان برداشتن یوسف گرفتند (ضرورت اخلاق و تهذیب نفس خصوصاً در دوران جوانی)

3. داشتن مشاورین کم تجربه، خام و جوان؛ آن‌ها با افرادی همچون خودشان باهم شور کردند؛ (... وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ....) (1)

4. وقتی خودمان را نمی‌توانیم جای فرد دیگری قرار دهیم یا این‌که فرزندان نمی‌توانند خود را جای پدر قرار دهند چگونه می‌توان قضاوت صحیحی داشت؟ زنان اشراف مصر خود را جای زلیخا که شب و روز با یوسف است قرار ندادند

5. امروز را دیدن و فردا را ندیدن برادران از فردای پشیمان در مقابل برادر کوچک و پدر بزرگوارشان و از همه مهم‌تر از فردای گناهکار بودن در پیشگاه حضرت حق غافل بودند! (... وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (2) زنان اشراف مصر یوسف ندیده به قضاوت پرداختند و فکر نکردند فردا که یوسف را ببینند چه خواهند کرد؟ و چه خواهند گفت؟

زلیخا گفتن و یوسف شنیدن *** شنیدن کی بود مانند دیدن (3)

ص: 104

1- بخشی از آیه 15 سوره یوسف.

2- بخشی از آیه 15 سوره یوسف.

3- عطار نیشابوری

6. تحلیل غلط از مسئله ای که می خواهیم پیرامون آن تصمیم بگیریم؛ برادران یوسف گفتند با از میان برداشتن یوسف (... یَخْلُ لَكُمْ وَجْهٌ أَيْبِكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ) (1) که نگاه پدر را از ما گرفته است، به خواسته خود می رسیم؛ نه یوسف آن قدر بزرگ بود که تمام نگاه پدر را به خود معطوف دارد و دیگران را از این نگاه مهربانانه محروم کند و نه و نه یعقوب علیه السلام آن قدر کوچک بود تا فرزند خردسالی همچون یوسف، نگاه مهربانانه پدر را بتواند فقط مختص خود بگرداند!

آن چه زنان اشراف مصر را واداشت تا حکم به اشتباه زلیخا بدهند این بود که زلیخا همسر عزیز مصر بود و یوسف یک غلام و عبد زر خرید که عشق میان این دو از نظر آن ها امری بس اشتباه بود؛ ولی وقتی خودشان یوسف را به نظاره نشستند آن هم برای یک لحظه هم موقعیت خود را از یاد بردند و هم جایگاه یوسف را!

7. نداشتن تقوای در قضاوت.

8. اگر خواستید درست تصمیم بگیرید حتماً خود را در آن موقعیت قرار دهید. شهید بابایی به همین منظور در فصل زمستان که دو ساعت پاسداری برای سربازان خیلی سخت بود یک شب به جای سرباز پست داد و نتیجه کار این شد که مدت زمان پست تبدیل به یک ساعت شد و به

ص: 105

سربازان یک بسته آجیل هم داده شد که به هنگام پست مصرف و کسب انرژی کنند.

مطلب دوم این که راه های درست قضاوت کردن چیست؟

1. خامی و بی تجربگی خود را با افراد با تجربه و مطلع جبران کنیم (مشورت جوانان با افراد بالاتر از خود و علما)
2. به مسئله تهذیب نفس همت بگماریم.
3. در قضاوت عجله نکنیم.
4. خود را جای دیگری گذاشته و بعد از قضاوت کنیم.
5. در قضاوت عاقبت بین و عاقبت اندیش باشیم. (هم دنیوی و هم اخروی)
6. ابتدا مسئله را خوب تحلیل کرده و بعد شروع به قضاوت نماییم.
7. رعایت تقوای قضایی.

در آیات 44، 45، 47 سوره مائده می فرماید: (... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)، (... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

ص: 106

مطلب سوم این که اگر در قضاوت مرتکب اشتباه شدیم چه کنیم؟

1. نزد خداوند استغفار نماییم؛ خصوصاً از کسی که در رابطه با او قضاوت غلطی کرده ایم، بخواهیم برایمان استغفار کند؛ (... يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا....) (1)

2. از شخصی که نسبت به او قضاوت بد کرده ایم، در پیش او به فضلش معترف و به اشتباه خود اقرار نماییم؛ (قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَى اللَّهَ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ). (2)

3. اگر قضاوت شونده ما را ملامتی کرد، برای تشفی قلبش، ملامتش را بپذیریم؛ (قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ... (3)، (فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ). (4)

مکر زنان مصری برای دستیابی خود به دیدار یوسف بود و لذا همیشه نمی توان دشمن را با «أَوْلَدُ عَقِيلَنَّهُ» قانع نمود بلکه باید او را به میدانی که خود آن را به چالش کشیده است کشاند تا عملاً او را محکوم نمود.

ص: 107

1- بخشی از آیه 97 سوره یوسف.

2- آیه 91 سوره یوسف

3- بخشی از آیه 32 سوره یوسف.

4- بخشی از آیه 31 سوره یوسف.

برای اثبات بعضی از حقایق به، دیگران خصوصاً منکران، باید تلاش کرد (... اُرْسَلْتُ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ....) تا آن ها را به صحنه آورد.

(... فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ....) دنیای مادی و فیزیکی همه انسان ها یکسان است؛ ولی دنیای متافیزیک (فکر، اندیشه، اعتقادی...) بسیار باهم متفاوت است. زنان اشراف از جهت «اَكْبَرْنَهُ» از همان زاویه ای که زلیخا نگریسته بود، به یوسف نگریستند و الا خیلی از زن ها یوسف را تا به آن سن و سال دیده بودند؛ ولی اتفاق خاصی برایشان نیفتاده بود؛ چون زاویه دید آنان شهوانی نبوده است!

(... فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ...) مصداق ضرب المثل فارسی «شنیدن کی بود مانند «دیدن» است. انسان با شنیدن برخی وقایع یک جور قضاوت می کند و وقتی مشاهده می کند قضاوت به طور کامل متفاوت و بلکه گاهی متناقض با گذشته خواهد بود.

بسیاری از مردم در قضاوت های حسی (چشمی) صائب هستند تا در قضاوت های عقلی؛ چون که بعضی از حقایق (لَا يَدْرِكُ وَلَا يُوصَفُ) هستند.

اگر می بینیم که خیلی از امور مانند خدا قیامت، ملکوت، ولی الله برای ما بزرگ و مهم نیستند، برای این است که ندیده ایم. اگر با چشم سر ندیده ایم با چشم دل هم ندیده ایم؛ (كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ، وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ.)

انسان وقتی به عین الیقین می رسد «فَلَمَّا رَأَيْنَهُ» یکی از آثار آن «أَكْبَرْنَهُ» است؛ یعنی حالت اعظام و بزرگداشت نسبت به آن حقیقتی که به عین الیقین رسیده است پیدا می کند؛ (يَوْمِنُونَ بِالْغَيْبِ).

در ارزیابی حضوری یک شخصیت، شناخت و زمینه قبلی بسیار مؤثر است. معلوم نیست که اگر زن های مصر از قبل داستان زلیخا با یوسف را نشنیده بودند، باز وقتی یوسف را می دیدند او را بزرگ می شمردند؟ (قضیه دیدن امام زمان برای کسانی که او را نمی شناسند).

برای اعظام و بزرگداشت بسیاری از معارف و حقایق باید آن ها را یا با چشم سر و یا با دیده دل رؤیت نمود.

اینک به تعدادی از آیات کریمه قرآن در این رابطه توجه کنید:

در رابطه با معراج پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و دیدن آیات، الهی در آیه 1 سوره اسراء می فرماید: (... لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا).

در آیه 260 سوره بقره می فرماید حضرت ابراهیم (علیه السلام) درخواست رؤیت «احیاء الموتی» از خدا نمود؛ (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...)

در آیه 75 سوره انعام می فرماید: (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ).

در آیه 143 سوره اعراف می فرماید که حضرت موسی علیه السلام از خدا درخواست نمود خدا را ببیند؛ (وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نُنْظِرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَمَقَرَ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ).

البته باید توجه داشت قوم موسی (علیه السلام) هم از موسی درخواست رؤیت خدا نمودند و اما از جهتی که در این امر ستیزه جویی و لجبازی وجود داشت، به صاعقه الهی گرفتار شدند.

در آیه 153 سوره نساء می فرماید: (فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهُ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ)

در آیه 55 سوره بقره می فرماید: (وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).

در آیه 56 سوره بقره می فرماید: (ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)

بین درخواست موسی از خدا و درخواست قومش تفاوت وجود دارد. موسی علیه السلام با ایمان کامل به خدا عرض کرد (... رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ...) (1) ولی قومش گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که

ص: 110

پروردگار را آشکارا ببینیم». خداوند به موسی پاسخ داد و در مقابل قومش را به عذاب صاعقه گرفتار کرد؛ بنابراین باید دید چه کسی از چه زاویه و با چه انگیزه ای، به چیزی و یا کسی نگاه می کند؛ (... فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ...).

یوسف در پیشگاه یعقوب پدر و پیامبر محبوب بود؛ در پیش برادران محسود بود؛ در نزد کاروانیان، یک کالا بود (قَالَ يَا بُشَيْرِي هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً)؛ در پیش عزیز، مصر، یک فرزندخوانده و یا عصای وقت پیری و در پیش زلیخا معشوق بود؛ و سرانجام در پیش زنان اشراف مصر همچنین در پیش زندانیان، فردی از نیکوکاران بود و بعد از خلاصی از زندان در پیش پادشاه مصر وزیر اقتصاد و دارایی مصر و یک فرد امین بود. خداوند متعال نیز به عنوان یک بنده به او نگاه می کند و اراده دارد که او را به عزت دنیا و آخرت نائل گرداند.

اگر انسان چیزی را بزرگ ببیند، به مشاهده علمی یا عینی باید به تنزیه و تقدیس خداوند پردازد (حاش الله) منشأ همه عظمت ها خداوند است.

(فِي أَوْصَافِ الْمُتَّقِينَ: عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ). (1)

مشکل بشر این است که سبب را می بیند نه مسبب الاسباب مخلوق را می بیند نه، خالق زیبا را می بیند نه، زیبا آفرین به عقل تکیه می کند نه به

ص: 111

عقل آفرین به علم می بالد نه به معلم الانسان؛ (عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ). (1)

چشم دروازه دل است؛ (... فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ...) (2) آنانی که اهل دل هستند، باید نگاهشان را مراقبت و مواظبت کنند که از این دروازه چه چیزهایی وارد دل می کنند

به چیزهایی باید نگاه کنیم که عظمت حضرت حق را دریافت نماییم.

در آیات 17، 18، 19 سوره غاشیه می فرماید: (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ)

در آیه 84 سوره اعراف می فرماید: (وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ).

در آیه 103 سوره اعراف می فرماید: (فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ).

در آیه 73 سوره یونس می فرماید: (فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ).

در آیه 38 سوره یونس می فرماید: (فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ).

در آیه 25 سوره زخرف می فرماید: (فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ).

ص: 112

1- الرحمن 2، 3، 4

2- بخشی از آیه 32 سوره یوسف.

در آیه 50 سوره الروم می فرماید: (فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأُضْءَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

گاهی انسان باید غضب البصر کند، یعنی این که نه انسان چشم را ببیند و نه خیره شود. (قضیه جامی چشم چران در اعمال حج)

در آیه 30 سوره نور می فرماید: (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

در آیه 31 سوره نور می فرماید: (وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

به طور کلی نباید خیره به اثرات دنیوی نگاه کرد.

در آیه 131 سوره طه می فرماید: (وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَنَّهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى).

در آیه 88 سوره حجر می فرماید: (أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ).

در آیه 89 سوره حجر می فرماید: (وَقُلْ إِنِّي أَنَا التَّوْبَةُ الْمُبِينُ).

براساس آیه 32 سوره مبارکه یوسف:

زمانی می توانید ملامت طرف مقابل را به خودش برگردانید که او را در شرایط خودتان قرار دهید البته باید بدانید که بسترسازی گناه برای دیگران حرام است.

جواب برخی افراد را باید عملاً داد نه علماً و برای این کار زمان و مقدمه چینی نیاز است.

اگر انسان عفت و پاکی بورزد، گاه می شود که دشمنش به ناپاکی خودش و پاکی او اقرار می کند؛ (... وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ...)

اقرار بر گناه یا به تعبیری اظهار گناه نشان از وقاحت و بی شرمی است (... وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ...) و نه نشانه توبه و استغفار!

اقرار بر پاکی دیگران (اسْتَعْصَمَ) اگر با تهدید، تحقیر، تمسخر و... همراه باشد، نشان از این است که مقرر اعتقادی به چنین پاکی ندارد!

همیشه سنت روزگار بر این اصل جاری بوده است که باطل با تهدید (لَيْسَ جَنَّةً) و تحقیر (... وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ...) می خواهد به اهداف پلید خود دست پیدا کند که نباید اهمیت داد

افراد فاسد می خواهند ثابت کنند که دیگران هم در فساد چیزی از آنان کم ندارند (.... فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ...) و این امر موجب آرامش آن ها خواهد بود.

افراد فاسد وقتی بتوانند به اشتباه و نظائر ثابت کنند که شما هم مثل ما هستید و بلکه بدتر و (قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ) آن وقت است که در فساد و گناه وقیح تر و جری تر خواهند شد (.... وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ...) و فساد پنهان تبدیل به فساد آشکار می شود

وقتی افراد بتوانند به راحتی ناپاکی های خود را در انظار دیگران بر زبان، بیاورند نشان از عمق فساد در جامعه دارد؛ و تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل!

فردی حق دارد دیگری را در یک خطا و اشتباه ملامت کند که اگر در شرایط مشابه طرف مقابل (ملامت شونده) قرار گرفت خود مرتکب خطا و اشتباه نشود.

وقتی انسان ملامت و سرزنش دیگری را به اوج برساند (... فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ...)، سرزنش شونده در جهت انتقام بر می آید تا به شخص ثابت کند که تو نیز مانند من هستی!

اگر فرد گناهکار به ندای نفس لوامه خود، جواب مثبت ندهد مجبور می شود ملامت دیگران را بپذیرد؛ (.... فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ...)

انسان اگر بخواهد گناه نکند و یا به تعبیر صحیح تر بالا جبار تن به گناه ندهد باید هزینه آن را بپذیرد؛ (... وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ.....)

هزینه بی عفتی نکردن گناه تهدید شدن (لَيْسَ جَنَّةً) و گناه تحقیر شدن است (... وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ...) و این اعمال برچسب رضای حق هیچ ضرری به آخرت شخص نمی زند.

امروز کفار جهان (استکبار و صهیونیسم بین الملل) با صراحت به تمامی مسلمانان بالاخص نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، در رابطه با آزادی و بی بندوباری جنسی می گویند (... وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ.....)

بالاخره در دنیای امروز افرادی که در مقابل این آزادی شیطانی، استعصام می ورزند، تهدید می شوند و همچنین مورد تحقیر و استهزاء قرار می گیرند

ص: 116

(قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ) (33)

در حین دعا کردن باید موضع خودمان را برای خدای متعال روشن کنیم؛ اگرچه (... إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (1)

در دوراهی های دنیا و آخرت خدا و شیطان، سعادت و شقاوت بی آبرویی در دنیا و عزتمندی در آخرت و سختی دنیا یا خوشی آخرت، باید یکی را انتخاب کرد؛ آن هم موردی که مربوط به آخرت است.

اولیاء الهی همچون یوسف علیه السلام از جسم مایه می گذارند، ولی از روح و روانشان هرگز از دنیا آری، ولی از آخرت. هرگز شاید دنیای آن ها خراب شود، ولی آخرت به هیچ وجه.

اگر انسان یک باب گناه را به روی خودش باز کند، سایر ابواب گناه نیز او را دعوت به گناه می کنند (... مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ..); گرچه دیگران بخواهند انسان را وادار به گناه کنند (... وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمُرُهُ...) ولی تا شخص نخواهد دستور دیگران تأثیری بر او ندارد و لذا حضرت یوسف: فرمود (... مِمَّا يَدْعُونَنِي...) و نفرمود: (... مِمَّا يَأْمُرُونِي...); چراکه دستور زمانی

ص: 117

انجام می شود که شخص .بخواهد (فتاقل) (قضیه تجاوز به سرباز با اسلحه)

دعا، زمان و مکان خاصی ندارد، هر زمان و در هر مکانی که انسان احساس نیاز کند. می تواند با خدا رابطه برقرار کند. شاید نوع ارتباطات از دعا به صورت رسمی مؤثرتر باشد.

هر انسانی در سختی ها و مشکلات یک آستانه مقاومت دارد. قبل از شکستن این آستانه بایستی دست به دعا شود و از او استعانت جوید.

وقتی شخصیتی همچون یوسف می گوید (....) وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ) پس دیگران که می گویند «ما بید نیستیم که با این بادهای بلرزیم»، حرف حساب آن ها چیست؟

در میدان گناه، انسان باید «اعتماد به خدا» پیدا کند نه «اعتماد به نفس» و یکی از راه های پیشگیری از ارتکاب گناه این است که عاقبت ارتکاب به آن گناه را بشناسیم؛ (... وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ).

جهل انسان بر دو نوع است: 1- جهل علمی 2- جهل عملی.

جهل علمی آن است که شخص با کلمه «نمی دانم» از آن تعبیر می کند و جهل عملی آن است که شخص می داند ولی مرتکب می شود که غالباً مردم دچار نوع دوم جهل هستند (... وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ)؛ و از جهل نوع دوم در قرآن به «جهاله» تعبیر می شود.

(فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُمْ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ). (34)

یوسف فرمود: (... السَّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ ...) (1) خدا می فرماید: (فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ...) وقتی انسان به اضطرار برسد استجابت هم در نزدیکی های او است، پس باید دعا را در این حالت غنیمت شمرد.

وقتی انسان از صمیم دل و خلوص نیت خدا را بخواند، از استجابت محروم نمی شود.

اگر خواسته های ما از خدا بر وفق رضای الهی باشند، قطعاً مستجاب خواهند شد دعاهای ما با رفتارهایمان سازگاری ندارد و این همان رمز عدم استجابت دعا است.

باید قبول کنیم رمز برخی (اگر نگوئیم تمام) بن بست ها در اختیار شخص نیست. باید از قادر متعال استعانت جست تا (فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ).

وقتی مؤمن به تنهایی هم در محیط گناه گرفتار شود اگر قصد گناه نداشته باشد و توسل به ذات اقدس الهی پیدا کند، در مصاف با گناهکاران یقیناً پیروز خواهد شد.

ص: 119

(. إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) باور این حقیقت که «استجاب دعا» بسیار مؤثر است.

مراقب باشیم ببینیم از خدا چه می خواهیم؛ چراکه خداوند همان را اجابت می کند. یوسف علیه السلام از خدا در مقابل گناه زندان خواست اگر صرفاً نجات از گناه می خواست شاید قضیه طور دیگری رقم می خورد!

ص: 120

(ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسُ جُنَّةً حَتَّى حِينٍ) (35)

هر حادثه، واقعه و اتفاقی که انسان را به خدا رهنمون سازد، آیات الهی محسوب می شود. پاک دامنی یوسف در قضیه زلیخا پاره شدن پیراهن از پشت، پاکدامنی یوسف در جمع زنان اشراف مصر همه از آیاتی بود که نسبت به یوسف علیه السلام مشاهده کردند.

انسان تا تهذیب نکرده باشد با دیدن آیات الهی نمی تواند در وقایعی که در اطراف او واقع می شود به حق قضاوت کند (لَيْسُ جُنَّةً)

در مورد یوسف علیه السلام دو حکم به ناحق صادر شده بود 1- زندان 2- مدت نامشخص زندان (حَتَّى حِينٍ).

(وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِينَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ) (36)

بیشتر جمعیت زندانیان را جوانان تشکیل می دهند و بیشترین جمعیت مساجد، افراد سالخورده هستند که این امر قابل تأمل و بررسی است.

خواب هایی که قابل تعبیر و تأویل هستند را باید جدی گرفت. خواب گاهی خبر از آینده می دهد (کما فی الایه)، گاهی وضع حال را افشا می کند و گاه از گذشته انسان پرده برمی دارد.

در نظام های فاسد زندان ها مجمع الابرار هستند.

افرادی که قادر به تعبیر خواب هستند، از جمله نشانه های نیکوکاران را دارا هستند؛ زیرا تعبیر خواب به نوعی باطن بینی است.

خواب را نباید برای هر کسی بازگو کرد، چه بسا رازی از رازهای زندگیتان را افشا کند پس باید خواب را با افراد نیکوکار مطرح کرد.

چه بسا افرادی که اهل نیستند ولی انسان های شایسته را می شناسند. افراد نیکوکار در هر محیطی (حتی) زندان، منشأ اثر نیکو هستند.

(قَالَ لَا يَا تَيْكُمَا طَعَامُ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا تَبَاتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ) (37)

آن چه انسان از علوم ظاهری و باطنی فرامی گیرد باید بداند که این علوم از ناحیه پروردگار عالمیان به او افاضه گردیده است؛ (... مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي) باید ادبیات خود را در مکالمات روزمره و.... توحیدی می کنیم (ترزقانه) و نفرمود: (تأکلانه).

تا انسان شرک و بدبینی را رها نکند، راه به توحید و دین حق پیدا نمی کند. سیاست اسلام و قرآن این است که در مسائل اقتصادی و اخلاقی و.... نفی (تخلیه) مقدم بر اثبات (تخلیه) است.

علت بی خاصیت بودن ایمان بعضی ها به خاطر این است که ایمان به خدا و روز قیامت آورده اند؛ ولی ترک نکرده اند.

(... مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ)، خدا را در ذهن قبول دارند و شیطان را در عمل.

تا انسان آیین و کیش ملتی که ایمان به خدا و روز جزا ندارند را ترک نکند، مورد افاضات رحمانی واقع نمی شود.

(وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ) (38)

بعد از مرحله نفی (انی ترکت...)، نوبت به مرحله اثبات (واتبع...) می رسد.

اعتقاد فقط در مرحله اندیشه و فکر نیست، بلکه مرحله اصلی اعتقاد، جنبه عملی آن است. (واتبع...)

صرف این که گذشتگانمان فلان عمل را انجام داده اند نمی توان آن را رد و انکار نمود. مفاخر ارزشمند گذشتگانمان را باید حفظ و تبعیت نمود.

غالباً مردم دچار شرک خفی هستند (... كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ...) و این آیه نفی شرک جلی و خفی است.

خداوند فضلی را که نصیب انبیاء (سلام الله علیهم اجمعین) از نفی شرک و توحید و... نموده است این فضل در صورتی که مردم از راه و روش آنان تبعیت نمایند، شامل حال آن ها نیز می شود؛ (... ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ...)

یکی از بزرگ ترین نعمت های خداوند بر انبیاء و مردم نقی شرک و رهنمون شدن به توحید می باشد که لازم است در این رابطه انسان شکر پروردگار عالم را به جای آورد.

تعبیر (... وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ)، دو احتمال نسبت به آن مستفاد می شود:

1. بسیاری از مردم دچار شرک بوده و به توحید راه ندارند و در نتیجه شاکر نیستند.
2. بسیاری از مردم که فضل خداوند به واسطه، انبیا شامل حال آن ها شده، در این رابطه شکر پروردگار را به جای نمی آورند.

ص: 125

(يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَزْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارِ) (39)

فرد مؤمن باید در هر شرایطی معارف الهی و توحیدی را انتشار دهد.

انسان باید برای کسانی که به هر دلیلی با او مصاحبت دارند تأثیرگذار باشد.

بزرگ ترین درس انبیاء (و یا به تعبیر دیگر بزرگ ترین رسالت انبیا) توحید است

ترویج علوم الهی اختصاص به مکان خاصی ندارد.

یکی از راه های تبلیغ، طرح سؤال و ایجاد تردید در یافته های ذهنی فرد مقابل است تا فرد به فکر و اندیشه فرورود.

(مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (40)

توحید یک حقیقت محض عالم هستی است و خداوند یگانه توسط انبیاء بر این حقیقت، سلطان (برهان) نازل نموده است؛ و بالعکس شرک و پرستش غیر خدای یگانه، جزو اسامی بی مسمی (بدون وجود خارجی) است و هیچ چیزی وجود ندارد و منشأ آن تقلید کورکورانه آبا و اجدادی است نه دلیل و برهان. (امروزه این تقلید به گونه ای مدرن انجام می شود؛ نه آبا و اجدادی)

یکی از دلایل توحید، حاکمیت مطلقه حق تعالی بر گستره عالم خلقت است و این حاکمیت هیچ معارض، معاند و شریکی ندارد؛ (...)

إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ...

قوام و استواری دین بر توحید است. عبادتی که همراه با شرک باشد متزلزل و از بین رفتنی است.

(... وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)، ولكن اکثر مردم به خاطر شهوات دنیوی و نفسانی، از حقیقت بزرگ توحید غافل و جاهل بوده و دچار شرک جلی

هستند؛ و افرادی هم که به ظاهر معتقد به توحید هستند، در باطن دچار شرک خفی هستند.

وقتی آن دو مصاحب حضرت یوسف (علیه السلام) در زندان از او تعبیر خواب خواستند حضرت از فرصت استفاده نمود. به ویژه با توجه به حسن ظنی که آن دو نفر نسبت به او پیدا کرده بودند (...إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ)؛ [\(1\)](#) و قبل از ارائه تعبیر خواب به آنان، شروع کرد به دادن درس توحید به همبندهای خود. [\(2\)](#)

یعنی این که وقتی خدای تبارک و تعالی نعمت تفضل و یا کرامتی به انسان عنایت فرمود شخص باید از آن نعمت، الهی در راستای نشر دین حق استفاده نماید؛ همان طوری که یوسف (علیه السلام) استفاده نمود.

ص: 128

1- بخشی از آیه 36 سوره یوسف.

2- آیات 37 تا 40

(يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْ مَا فَيسُقِي رَبُّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَيَتَأَكَّلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ فُضِي الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ) (41)

در نظامات غیر توحیدی (شُرک)، هر صاحب قدرتی را «رب» می نامند؛ (... فَيَسُقِي رَبُّهُ خَمْرًا...)

ظاهراً بعد از تعبیر و یا تأویل خواب، هیچ مفری از آن نیست جز آن که آن خواب به حقیقت پیوندد.

اگر احتمال می دهید که تعبیر خوابی خوشایندتان نباشد، به دنبال تعبیر آن نباشید. (فتأمل جدّاً)

(وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ) (42)

استفاده از اسباب برای رسیدن به مقصد به معنای توسل به غیر خدا نبوده و منافاتی با توحید نیز ندارد؛ (... اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ....)

در شرایط سختی و گرفتاری، انسان نباید به وضع موجود رضایت دهد و هیچ گونه تلاش و کوششی نکند بلکه باید در جهت تغییر شرایط موجود اقدام کند؛ (... اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ....)

لازم نیست سببی که فرد مؤمن می خواهد استفاده نماید، جنبه معنوی یا الهی داشته است. وقتی خداوند مسبب الاسباب است، بل موجد الاسباب است استفاده از اسباب جهت رفع مشکل منافاتی با توحید ندارد.

امروز تفکرات استعماری و هابیت که توسل به اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین و اولیاء الله را از مصادیق شرک می شمردند، از معارف بلند و توحیدی قرآن محروم هستند؛ (... اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ....)

افرادی که در قرب مراکز قدرت هستند باید نسبت به رفع گرفتاری از دیگران حسن استفاده نمایند. (كَمَا فِي الرَّوَابِيهِ عَنِ الْمَعْصُومِ) (علیه السلام)

نسیان از عوارض شیطان است؛ (... فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ ...)

در آیه 63 سوره کهف می فرماید: (فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ).

در آیه 19 سوره مجادله می فرماید: (اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ).

در آیه 68 سوره انعام می فرماید: (وَإِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَتَعَدَّ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

ص: 131

(وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَمْعَ بَقَرَاتٍ سِيَمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَمْعٌ عَجَافٌ وَسَمْعٌ سُنْبَلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ). (43)

خواب هرکس متناسب با وضع حال و آینده او است. اگر این خواب را شخصی غیر از پادشاه مصر می دید چه تأثیری بر اقتصاد مصر می توانست داشته باشد؟ یقیناً هیچ تأثیری.

پس معلوم می شود همان طور که مدبری هست که در عالم بیداری هستی را تدبیر می نماید عالم خواب نیز از طریق همان یگانه مدبر عالم تدبیر می شود.

تعبیر در عالم خواب بسیار متفاوت متغایر و بلکه متناقض با نمودهای عالم بیداری است و لذا راه یافتن به رمزگشایی عالم خواب، کار هرکسی نیست.

گاه می شود که یک خواب سرنوشت یک کشور را رقم می زند. (کما فی الآیه)

به طور کلی خواب های صادق، دلیلی بر مقامات معنوی شخص بیننده خواب نیست؛ چراکه پادشاه مصر علیرغم این که بت پرست بود، ولی آن خواب سرنوشت ساز اقتصادی را رؤیت نمود.

(قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ) (44)

معمولاً ما به آن چه برایمان قابل درک نیست برچسب غیر عقلانی، بی منطق، خرافه و بی اساس می زنیم. در حالی که حقیقت غیر از این نیست به قول ابن سینا که می فرماید: «هر چیزی را که نتوانستی درک کنی»، (فَذَرُهُ فِي بَقْعِهِ الْإِمْكَانُ).

وقتی مطلبی را نمی دانیم و یا درک نمی کنیم اصل مطلب را تخطئه نکنیم بلکه با جسارت تمام بگوییم «نمی دانیم» که (لَا إِذْرِي نَصِفُ الْعِلْمَ). (1)

در تجزیه و تحلیل حقایق این عالم، بسیار اتفاق می افتد که اشکال مربوط به گیرنده ها است نه فرستنده!

اظهار نظر نکنید خصوصاً در جایی که علم کافی ندارید، به طور قطع اظهار نظر نکنید؛ (قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ...) چراکه چه بسا جرئت اظهار نظر را از دیگران سلب نماییم (داستان لباس پادشاه که فقط حلال زاده آن را می دید)

چه بسا افرادی که در یک فن شهرت خاصی، دارند ولی به تمام دقایق و ظرایف آن علم واقف نیستند!

ص: 133

شهرت داشتن انسان در یک، فن دلیل نمی شود که نظر آخر از جانب او صادر شود. (قضیه شیخ طوسی که تا حدود یک قرن، کسی جرئت فتوا علیه فتوای شیخ را نداشت!)

ص: 134

(وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ) (45)

گاه می شود تذکری که انسان به دیگری می دهد حتی اگر آن را شنیده هم فراموش کند؛ ولی بعد از مدتی موجب تذکر و یادآوری او شود.

در مسائل تربیتی و اخلاقی، والدین نباید توقع آثار زودبازده از فرزندان داشته باشند ممکن است بعد از مدتی و یا چندین سال بعد از آن آثار گفته ها و تذکرات آنان در فرزندان آشکار گردد؛ (... وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ...)

در نقل کلام دیگران، امانت داری کنیم. اگر سخنی از دیگران است، به هنگام نقل، صاحب سخن را نقل کنیم؛ (... أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ). (داستان انوری و دزدیدن شعر او!) حتی اگر نخواهیم به نام تصریح کنیم، می توانیم به اجمال اشاره کنیم.

برای استفاده از افراد نخبه و دانشمند، باید به دنبال آن ها فرستاد (فَأَرْسِلُونِ) و نه این که منتظر بود که آن ها مراجعه کنند. (الامام کا الکهعبه تُوتِي وَلَا تَاتِي)

تفاوت پیامبر و امام این است که پیامبر مأمور است به سوی مردم برود، ولی در مورد امام، مردم مأمورند که به سوی او بروند.

(يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ نَبَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ) (46)

صداقت، رمز اساسی جهت اعتماد به اظهارات دیگران است.

خوش سابقه بودن (تعبیر خواب یوسف برای آن دو زندانی که همبند او بودند) برای انسان یک سرمایه بزرگ است و بالعکس.

انسان نباید اظهارات دیگران را به نام خودش نقل کند این خلاف امانت داری علمی است بلکه باید دقیقاً عنوان کند از زبان فلانی شنیدم و یا در فلان کتاب خواندم؛ (.....فارسلون.... لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ....) (1)

اصل عقلایی مراجعه جاهل به عالم، در آیه مطرح گردیده است.

ص: 136

(قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ) (47)

بعد از هر کاشت، نوبت به یک برداشت می رسد. (تَزْرَعُونَ... حَصَدْتُمْ)

«دأب» به معنای ادامه در سیر است؛ (وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ...) مسخر کرد برای شما خورشید و ماه را در حالی که دائم السیرند. معنای عادت همیشگی را می دهد.

(كَذَابٍ آلِ فِرْعَوْنَ... (1))؛ مانند عادت آل فرعون.

قانون جاری و سنت همیشگی زندگی انسان (دأباً)، قانون «داشت و برداشت» است.

(الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ)؛ (2) باید از اعمال خیر مراقبت نمود تا آسیب نبینند.

(... فُذَوْرُهُ فِي سُنْبُلِهِ...); عمل خیر را به اهل بیت علیه السلام هدیه کنید.

ص: 137

1- بخشی از آیه 11 سوره آل عمران

2- الکافی، جلد 2، صفحه 296

«تدبیر معاش» این است که از داشته ها ذخیره کنیم، برای روزی که دستمان خالی است و «تدبیر معاد» این است که در عالم دنیا که دارالعمل است، ذخیره کنیم برای عالم آخرت که دارالحساب است.

اندکی باید در حال (استفاده کرد) و بسیار را در آینده (آخرت)؛ (... إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ).

قانون مهم اقتصاد که در آیه مطرح شده:

1. کار و تلاش برای درآمد (تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ)؛

2. سودآوری درآمد و ثروت (فَمَا حَصَدْتُمْ)؛

3. پیش بینی، آینده پس انداز (فَلذُرْوَةٌ فِي سُنْبُلِهِ)؛

4. هزینه های جاری (إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ).

در مقابل، قانون معنویت برای سیر و سلوک:

1. کسب اعمال صالحه با سعی و تلاش؛

2. زاد و توشه آخرت (ثروت معنوی)؛

3. ذخیره سازی اعمال صالحه (با هدیه دادن به اولیاء الله) بر ایام قحطی اعمال در آخرت؛

4. اعمال صالحه ای که در این عالم به هر دلیلی هزینه گردیده و دیگر ثوابی برای شخص در آخرت باقی نمی گذارند.

مصرف همیشه باید کمتر از درآمد باشد نه به اندازه درآمد که موجب فقر است و نه بیشتر که موجب قرض است.

(.. إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ) ؛ به خلاف خیلی ها که مصرف بیشتر از درآمد است و این عامل موجب فقر و گرفتاری های زندگی است.

قانون دیگر معنویت:

اعمال صالحه شخص همواره باید بیشتر از آفاتی باشد که دامنگیر اعمال صالحه اش می شود. به خلاف بعضی ها که آفات اعمالشان بیشتر از اعمال صالحه شان می باشد که آن «ورشکستگی معنوی» است.

از خداوند تبارک و تعالی نخواهیم آن چه را که برای آخرت ذخیره کرده ایم در این دنیا برای ما هزینه کند و الا در آخرت دچار قحطی عمل صالح می شویم

در آیه 200 سوره بقره می فرماید: (قَصَّيْتُمْ مِمَّا كَسَبْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ).

در آیه 201 سوره بقره می فرماید: (وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ).

در آیه 202 سوره بقره می فرماید: (أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

(يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ) (48)

مراقب باشیم که بعد از هر یُسْر، یک عُسْر در پیش است. همان طور که قرآن در آیه 6 سوره شرح می فرماید: (انَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا)، بعد از هر عُسْر هم یُسْر در پیش است؛ برای مثال سراشیبی و سر بالای جاده.

در دوران یُسْر باید برای دوران عُسْر ذخیره نمود؛ (... يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ...) از دوران جوانی برای پیری، از دوران سلامتی برای دوران بیماری، از دوران غنی بودن برای دوران فقر و از حیات برای ممات باید ذخیره نمود. (كَمَا فِي الرَّوَايَةِ)

آینده همواره در پیش روی انسان است پس باز باید صرفه جویی نمود؛ (... يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ).

(يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ). (49)

(... فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ....) اگر از «غوث» باشد معنایش این می شود که:

مردم در آن چند سال از ناحیه خدا یاری می شوند و از گرفتاری، مشقت و گرانی رهایی می یابند.

«غاث یغیث» مشتق از «غیث» به معنای باران است. (1)

اگر از ماده «غیث» باشد معنایش این می شود که در آن سال باران می آید و قحطی از بین ایشان برطرف می شود. به قرینه (... وَفِيهِ يَعْرِضُونَ) معنای دوم مناسب تر است.

شداند و گرفتاری ها برخلاف آخرت، در عالم دنیا دائمی نیستند.

تمام مولفه های اقتصادی ارادی نیستند. برخی از آن ها (شاید مهم ترین آن ها)، غیرارادی و قهری هستند که باز باید برای آن ها تدبیری اندیشید.

وظیفه مهم زمامداران، «مدیریت بحران» است و الا در زمانی که وضعیت عادی است، مردم خود امورات زندگیشان را مدیریت می کنند و نیازی به دولت ها ندارند!

ص: 141

افراد جامعه هر کدام یک سرنوشت فردی و شخصی دارند و یک سرنوشت جمعی و اجتماعی در سرنوشت شخصی همت والای شخص را می طلبد و در سرنوشت اجتماعی همت والای ملت و دولت، گره گشای مشکلات است.

ص: 142

(وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ اذْجِعْ اِلَى رَبِّكَ فَاَسْأَلُهُ مَا بِالْاَنْسُوَةِ اللَّاتِي فَطَعَنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ) (50)

برخی اخبار آن چنان با اهمیت هستند که انسان نمی تواند به شنیدن از واسطه اکتفا کند.

یکی از وظایف حکومت ها «نخبه شناسی» و استفاده شایسته از آن ها است؛ (وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ...) (یک مرد جنگی، به از صد هزار)

«نخبه ها» برای همکاری با دولت ممکن است درخواست هایی داشته باشند که باید در حد مقدور و میسر برآورده شود.

مسائل آبرویی و شخصیتی آن چنان از اهمیت بسزایی برخوردار هستند که پس از سال ها که از آن می گذشت حضرت یوسف (علیه السلام) هنوز آن را به دست فراموشی نسپرده بود. (اعاده حیثیت)

این که فقط خود انسان به پاکی و عفت نفس خود ایمان و اعتماد داشته باشد، کافی نیست اگر در این رابطه شب هاتی برای دیگران مطرح شد و یا دیگران مطرح کردند باید برطرف شود.

یوسف برای اثبات پاکی خود هیچ اشاره ای به خطای زلیخا نداشت. شاید به خاطر حقی که او و عزیز مصر از کودکی بر او داشتند. برخلاف برخی که پاکی خود را با ناپاکی دیگران ثابت می کنند.)

برای اثبات حقانیت بر روی سرنخ هایی تأکید کنید که غیرقابل انکار باشند؛ (... مَا بَالُ النَّسْوَةِ اللَّاتِي.....)

ص: 144

(قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْنَكَ بِرَأْسِكَ يَا مَعْزُومُ قَالَ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَنِ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ) (51)

راغب گفته: «خطب» به معنای امر عظیم است که در مورد آن تخاطب و گفتگو زیاد می شود.

كقوله تعالى: (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ).

- (فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ).

او در معنای «حَصْحَصَ الْحَقُّ» گفته: «یعنی حق، واضح و هویدا گشت این در جایی گفته می شود که کاشف و وسیله ظهور آن هویدا گردد.

ممکن است حق در برهه ای از زمان به دلایلی مکتوم بماند و یا حتی مورد انکار قرار گیرد ولی دیری نخواهد پایید که همچون خورشید پس از پایان سیاهی شب طلوع خواهد کرد (... الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ...) و همه چیز را روشن و هویدا خواهد نمود.

گر نیک بنگری، این عالم همه خود قیامتی است.

باطل در هیچ جلوه ای از جلوه های خود پایدار نخواهد ماند و این سنت لایتغیر خداوند عزوجل است.

(والفضلُ ما شهدَ به الأعداءُ)؛ فضیلت آن است که دشمنان به آن شهادت دهند. وقتی زنان فاسد به پاکی یوسف شهادت می دهند؛ (... مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ ...)

اقرار به حق، آن هم زمانی که انسان هیچ راه مفرّی جز اقرار ندارد، فضیلتی برای شخص محسوب نمی شود! (... قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ ...)

فضیلت (راست گویی) زمانی است که شخص می تواند دروغ بگوید شرایط هم به نفع اوست؛ ولی دروغ نگفته و با صداقت حرف بزند.

فرق است بین این که شرایطی ایجاد شود تا حقی آشکار گردد و این که شخص خود اقرار به حق نماید.

آن هایی که در مسیر باطل قدم برمی دارند برای دفاع از خود نیز همواره به باطل (دروغ، تهمت، تهدید) تمسک می جویند.

گاه زمانی شخص به حق اقرار می کند که فرد مقابل سالیانی طولانی متحمل ضررهای مادی و معنوی گردیده است؛ (... إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ).

از قصر رانده شدن یوسف و روانه زندان شدن به مدت 7 سال؛

تشکیل جلسه با زنان اشراف مصر و حضور اجباری یوسف در آن مجلس؛

تهمت زدن به یوسف در پیش عزیز مصر.

(ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ) (52)

یوسف (علیه السلام) اگرچه به پاکی خود ایمان داشت، ولی لازم بود که برای دیگران (عزیز مصر) هم این حقیقت آشکار گردد؛ (ذَلِكَ لِيَعْلَمَ ...)

مهم ترین خصیصه صداقت این است که انسان در پنهانی خیانت نکند و الا در آشکار همه اهل صداقت هستند؛ چون چاره ای ندارند.

کم نیستند افرادی که در خلوت به خودشان خیانت می کنند به خدا خیانت می کنند به همسرشان خیانت می کنند به دوستشان خیانت می کنند؛ (... أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ...)

اگرچه اسلام عزیز به ما سفارش کرده است که افراد را به ظاهر قضاوت نکنیم، لکن در امورات مهم و حکومتی باید براساس باطن افراد قضاوت گردد تا اسلام و مسلمین دچار ضربات سهمگین نگردد. (جریان نفاق در اسلام)

افرادی را که می خواهید امتحان کنید، براساس خلوتشان قضاوت کنید و براساس ظاهرشان با آن ها مراوده داشته باشید. (فتأمل جداً)

همه باید به این قانون الهی ایمان بیاورند که «خیانت برای همیشه پوشیده نمی ماند» و زمانی خواهد رسید که خیانت آشکار و خائن رسوا می گردد؛ (... وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ).

(وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ) (53)

جایی که شخصیتی همچون یوسف (علیه السلام) قرآن از زبان او می گوید (وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ...) پس دیگران باید چه چیزی اظهار کنند؟

یوسف (علیه السلام) که قهرمان میدان عفت و پاکی، صبر و پایداری، توحید، ریاست و زمامداری است.

جایی که عقاب پر ریزد *** از پشت لاغری چه برخیزد

تا زمانی که انسان زنده، است صاحب نفس است و نفس هم او را به بدی سوق می دهد؛ (وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ...)

کشش ها، جاذبه ها و لذت ها برای نیل به، گناه در وجود اولیاء الله هم هست؛ لکن چون مسلح به برهان رب هستند، معصوم به گناه می باشند؛ (وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ...)

فرق است بین پاک بودن و خود را پاک و منزّه دانستن. نیکوکاران با این که در کمال طهارت و پاکی هستند ولی بیانشان (وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ...) است. بهتر است سری به مناجات اهل البیت سلام الله علیهم بزنیم، کدام یک از ما

در طول عمرمان این چنین در پیشگاه خداوند جل و علی اقرار به گناه نموده ایم؟

اولیاء الهی توفیقات را از جانب حق می دانند نه از جانب خود و لذا می گویند: (وَ مَا أُبْرِي نَفْسِي...) (1)

فرمود (... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...) و فرمود: «إِنَّ نَفْسِي».

نفس تمام انسان ها، نفس اماره است و کارش سوق دادن بشر به سمت سوء، بدی و فحشا است.

آنانی که فکر می کنند بر نفس خود حاکم و مسلط هستند، سخت در اشتباهند.

نفس اژدرهاست او کی مرده است *** از غم و بی آلتی افسرده است (1)

تفاوت «محسن» «مسیئ» در رابطه با نفس اماره این است که نیکوکاران در روبر و شدن با دسیسه های نفس اماره به خدا پناه می برند (...)

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ... ولی بدکاران آلت دست نفس گردیده و پناهگاهشان شیطان می شود!

ص: 149

آنانی که تصور می کنند لغزشگاه دیگران برایشان لغزشگاه نیست عوامل سقوط دیگران برایشان عوامل سقوط نیست، انگیزه های انحراف برای دیگران برایشان موجب انحراف نمی شود و درنهایت آن چه برای دیگران موجبات غضب الهی و نزول عذاب الهی گردید، برایشان باعث لطف و رحمت الهی می گردد به (وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ...) اعتقادی نداشته و تصور می کنند نفس اماره یا نداشته و یا با دیگران کاملاً متفاوت هستند.

نفس اماره ابزار دست شیطان است، همان طور که قلب و عقل ابزار انبیاء است.

(... إِيَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ...)؛ رحمت پروردگار در مبارزه با نفس اماره، آن گاه شامل حال شخص می شود که:

1. هنگام مواجهه با گناه همچون یوسف استعاده واقعی به خدا برده شود.

2. خدا را در همه حال ناظر بر خود ببیند.

3. برای مقابله با گناه به خدای عزوجل توسل پیدا کند.

(... رَبِّ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنْ...) (1)

4. بین لذت گناه و لذت آخرت، لذت آخرت را برگزیند.

ص: 150

1- بخشی از آیه 33 سوره یوسف.

5. بین عذاب دنیا (زندانی رفتن یوسف) و عذاب آخرت، عذاب دنیا را برگزیند.

(... رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ...) (1)

شکست خوردگان در مجاهده با نفس اماره و زخم خوردگان از نفس اماره، نباید از غفران و رحمت الهی مأیوس گردند؛ چراکه خداوند همواره نسبت به بندگان، آمرزنده و مهربان است.

ص: 151

1- بخشی از آیه 33 سوره یوسف.

(وَقَالَ الْمَلِكُ اِثْنُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ) (54)

وقتی پاکی و نجابت فرد بی گناه به اثبات رسید وظیفه حاکمیت است که برای بهره وری از وجود او، بهترین زمینه ها را فراهم نماید و گذشته ناپاکی را که به ناحق برای او رقم زده اند با جایگاه ویژه ای که به او می دهند پاک کنند.

افراد پاک، صادق و امین باید در دستگاه حکومتی جایگاه ویژه ای داشته باشند.

(... به اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي...)، نه این که پاک و ناپاک یکسان باشند.

نزدیک ترین افراد به شخص حاکم، بایستی افراد امتحان دیده در صداقت، پاکی و نیکوکاری باشند.

نگاه یکسان به محسن و مستی، یک بی عدالتی صرف است.

سخن امام علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر (وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ.)

در نظامات غیرالهی نیز گزینش وجود دارد (فَلَمَّا كَلَّمَهُ)؛ همچنین نظامات غیرالهی به ارزش های انسانی همچون «امین بودن» پایبندی دارند.

برای شناخت شخص، سخن دیگران به تنهایی کفایت نمی‌کند. مصاحبه حضوری (فَلَمَّا كَلَّمَهُ) نیز لازم است. غیر از ایمان باید اطمینان حاصل کنید. امین بودن بزرگ‌ترین ویژگی انبیاء اولیاء و نیکوکاران است.

بعد از احراز امانتداری و صداقت، برای جذب افراد باید همت گماشت؛ (... إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ).

خیلی کم هستند افرادی که از هر حیث امین باشند؛ ائمه علیهم السلام امین الله هستند.

ص: 153

(قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) (55)

افرادی که اهل برنامه ریزی هستند، بایستی اهل عمل هم باشند و پیشنهاد به تنهایی کافی نیست یوسف که پیش بینی قحطی نمود و برنامه برای مبارزه با قحطی هم ارائه کرد پیشنهاد تصدی امور مالی و خزانه داری کشور مصر را هم داد.

اعتماد به نفس در پذیرش مسئولیت های مهم مملکتی، یک اصل مهم است؛ (... اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ).

دو صفت مذکور در آیه (حفیظ و علیم) لازمه شغل درخواستی است و در هر شغلی لازم است فرد متصدی به آن ها متصف باشد.

هر مسئولیتی که انسان می پذیرد باید نسبت به آن «حفیظ» باشد؛ یعنی مسئولیت همچون امانتی است که باید آن را حفظ کند و بدیهی است که حفظ کردن هر چیزی متناسب با خودش است؛ به عبارتی متعهد باشد.

رکن دوم پذیرش مسئولیت این است که باید «علیم» باشد؛ یعنی نسبت به مسئولیت پذیرفته شده، کاردان، دانا و متخصص باشد؛ به عبارتی مدیریت عالمانه داشته باشد.

فرق است بین «امین» و «حفیظ» بودن؛ چه افرادی که مسئولیتی را می پذیرند و امین هستند؛ یعنی در آن جایگاه خیانتی از آنان سر نمی زند، ولی در عین حال «حفیظ» نیستند؛ چراکه از عهده حفظ و نگهداری مسئولیت پذیرفته بر نمی آیند و آن مسئولیت را ضایع و تباه می کنند و لذا حضرت یوسف (علیه السلام) فرمود: (إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) و نگفت: (إِنِّي أَمِينٌ عَلِيمٌ).

به نظر می رسد رابطه «حفیظ و امین» رابطه عام و خاص است؛ یعنی هر شخص حفیظ، امین هم هست ولی هر شخص امین ممکن است حفیظ باشد و ممکن است نباشد (فتأمل).

حفظ ثروت های عمومی کشور و پول ملی (خزائن الارض)، از وظایف خاص کشورداری اولیاء الله است.

در بین ثروت های عمومی کشور، کشاورزی نقش خاص و ویژه ای دارد؛ (... اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ....)

فرق است بین یک بخش از دارایی کشور که ثروت تمام شدنی است (مانند نفت که یکی از ثروت های کشور است و روزی هم به اتمام می رسد و یا این که بشر با دستیابی به سوخت های جدید مانند اتمی خورشیدی و... از آن بی نیاز می شود) و بخش دیگر که ثروت تمام شدنی نیست و تحت هیچ شرایطی بشر از آن بی نیاز نخواهد شد.

برای پیشبرد و تعالی جامعه، اگر فرد در خود یک شایستگی سراغ دارد، لازم است جهت به کارگیری استعدادش و بهره‌وری شایسته از آن شایستگی خود را ابراز دارد (اجْعَلْنِي عَلِي)؛ البته عملی کردن این امر توسط شایستگان، نیاز به زمینه‌سازی از سوی حاکمیت را نیز می‌طلبد؛ (..إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ). (1)

عزیز مصر از یوسف (علیه السلام) «امین بودن» او را احراز کرد؛ ولی یوسف (علیه السلام) خود را به عنوان «حفیظ و علیم» معرفی نمود. یوسف (علیه السلام) از ثروت‌های خدادادی مصر به «حزائن الارض» تعبیر نمود؛ یعنی در تمامی کشورها و ملت‌ها در فقر و غنا به نوعی به هم وابسته هستند. در کشور مصر توسط یوسف (علیه السلام) با توفیقات الهی مسئله قحطی، مدیریت بحران شد و مردم آن سامان بدون کوچک‌ترین دشواری، آن سال‌های سخت را پشت سر گذاشتند؛ در حالی که در سرزمینی دیگر مانند کنعان با سختی دست به گریبان بودند و افرادی از یک خاندان شریف و بزرگوار (حضرت یعقوب علیه السلام)، با حالت فقر و نداری برای گرفتن آذوقه چند بار راهی سرزمین مصر شدند. بدانید که هیچ کشوری حق ندارد نسبت به نیاز سایر کشورها بی‌تفاوت باشد.

ص: 156

گاهی افراد توانا و با استعدادی هستند که اگر آن‌ها توسط زمامداران در مناصب شایسته منصوب نگردند (اجْعَلْنِي) هم استعداد و توانایی آن افراد ظهور و بروزی نخواهد داشت و هم نظام و آحاد ملت از چنین ثروت‌های معنوی محروم خواهند شد.

بالا تر از ثروت‌های مادی یک کشور ثروت نیروی انسانی متعهد و متخصص است. کشور مصر بدون یوسف علیه السلام و توفیقات الهی که بر او و ملتش افزوده گردید در آن سال‌های سخت یک کشور قحطی زده بود ولی با وجود حضرت، هم خود از قحطی نجات یافت و هم یاری رسان دیگر سرزمین‌ها بود.

در پذیرش منصب باید نگاه به ضرورت جامعه داشت، نه این که جایگاه من باید کجا باشد! (وظیفه شناسی حضرت ابوالفضل علیه السلام و سقایی آن جناب)

جایگاه یوسف قاعدتاً بایستی در جایگاه عزیز مصر بود؛ چراکه هم کاردان بود و هم پیامبر و هم از بندگان خاص و از محسنین و مخلصین بود.

برای پذیرش مسئولیت و خدمت به جامعه لازم نیست که نظام حاکم یک نظام مشروع و مقبول باشد و کافی است شما برای مردم مفید باشید.

همان طور که یوسف (علیه السلام) در یک نظام جاهلی بت پرست، تقاضای مسئولیت

نمود! فقط باید مراقب بود خدمت شما، خدمت به ظالم نباشد تا جزو اِعْوَانُ الظَّالِمَةِ نباشید.

خدمت به مردم در هر نظامی خواه توحیدی باشد (خواه مشرک یا الهی باشد و یا طاغوتی و....)، بالاترین ارزش را به خودش اختصاص می دهد.

آیا شخص موحد در نظام غیرالهی می تواند مسئولیت بپذیرد؟

جواب: آن چه در راستای خدمت به مردم است، آری؛ ولی آن چه در راستای آن نظام نامشروع است، خیر.

علیرغم این که نظام حاکمه مصر در عصر یوسف (علیه السلام)، یک نظام جاهلی و بت پرست بود و انواع فسادهای فکری و عملی در این جامعه رایج بود، ولی رأس هرم قدرت این نظام برای مدیریت نمودن بحران پیش روی (قحطی)، از فرد شایسته ای همچون یوسف (علیه السلام) استفاده کرد و تمامی ابزارهای مدیریت را هم در اختیار ایشان قرار داد

ص: 158

(وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعْهُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) (56)

و این چنین خداوند متعال، یوسف (علیه السلام) را در زمین مکتت و جایگاه و مقام داد.

یوسف (علیه السلام) سختی فراوانی متحمل شد؛ آزار خویشان و نزدیکان انداختن ایشان در چاه و فروختن به ثمن بخت به کاروانیان. ولی در همان شرایط هم پروردگارش را از یاد نبرد:

توکل بر خدا برای نجات از چاه؛

تقوای الهی در برخورد با گناه و استعاذه حقیقی به خداوند تبارک و تعالی؛

صبر در مقابل تهمت ناجوانمردانه ناپاکی و بی عفتی به ایشان؛

هزینه تقوی را با رفتن به زندان داد

افرادی که اراده، دارند حتی در دنیا به یک مقام و منصبی که مُؤید مَن عند الله باشد، دست پیدا کنند، باید به فرموده قرآن کریم از سیره یوسف (علیه السلام) تبعیت کند.

خداوند عزوجل در این «احسن القصص»، با بیان سرگذشت یکی از بندگان محسن و مخلص نشان داد که قادر است که هر کید و مکاری را به ضد آن تبدیل کند؛ همان طور که قبلاً فرمود: (... أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ). (1)

حضرت حق (جل و علا) قادر است که فرد مطرود شده را تبدیل به فرد مشهور و شهره آفاق کند. همچنین ذلت تحمیلی بندگان را تبدیل به عزت و پادشاهی خودش کند. برای مثال در مورد آیت الله خامنه ای:

1. معاونت پشتیبانی منطقه؛

2. نقر عادی سپاه؛

3. مقام معظم رهبری

اگر یوسف را به بهای اندک فروختند، توسط دیگران (عزیز مصر) به بهای گران خریداری شد و اگر زلیخا به او تهمت زد در عوض تقوی و پاکی حضرت یوسف شهره عالم شد.

اگر برادران خواستند یوسف را از چشم پدر دور کنند، خداوند محبت او را چندین برابر در چشم پدر و دیگران قرار داد؛ بنابراین فقط کافی است که خدا را فراموش نکنید و تقوای الهی پیشه کنید.

ص: 160

1- بخشی از آیه 52 سوره یوسف.

(وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ) تفسیر دیگری بر آیاتی که سابقاً ذکر شد:

(... رَبُّكَ وَ يُؤْتِيهِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ) (1)

(... لَتَسْبِغَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (2)

(... وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ) (3)

اگر برادران یوسف نسبت به او هیچ گونه رغبتی نداشتند، ولی خداوند عالمیان اراده داشت که او را آقای عالم کند.

(... وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (4)

(... نَصِيبٌ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ...) رحمت الهی براساس قوانین حکیمانه ای است که هرکس از این قوانین تبعیت نماید رحمت خداوند به او اصابت می کند.

ص: 161

1- بخشی از آیه 6 سوره یوسف

2- بخشی از آیه 15 سوره یوسف.

3- بخشی از آیه 20 سوره یوسف.

4- بخشی از آیه 21 سوره یوسف

عواملی که باعث نائل شدن یوسف به رحمت خاصه پروردگار عالمیان گردید عبارتند از:

صبر، توکل، توسل، پاکی، اخلاص، توحید عملی و امانت داری.

همان طوری که خداوند اجر کافی و وافی خود را در عالم عقبی به بندگان نیک خود عطا می فرماید در عالم دنیا نیز اجر محسنین از بندگان خود را ضایع نمی نماید

برای دستیابی به اجر محسنین، باید همچون محسنین سیر و سلوک نمود «گر صبر کنی، ز غوره حلوا سازی»، نه مثل بعضی ها غوره نشده، می خواهند مویز شوند و یا غوره نشده، می خواهند حلوا شوند!

ص: 162

(وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ) (57)

اگرچه ریاستی که برای حضرت یوسف علیه السلام بود، تماماً از جانب رب العالمین ایجاد شده بود با این حال خداوند می فرماید:
(وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ)

آن چه را که خداوند به عنوان اجر به بندگان نیکوکار و... در این عالم عنایت می فرماید، بازهم نباید دل خوش داشت؛ چراکه این عالم به هر صورت گذرا و فناپذیر است و وعده گاه خداوند عالم آخرت است.

اجر آخرت مخصوص افرادی است که ایمان را همراه با تقوای مستمر (وَ كَانُوا يَتَّقُونَ) داشته باشند.

دنیا ذاتاً ناپایدار است. حتی داده های الهی در این عالم (وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ...) (1) یک اجل و سرآمدی دارند.

اصولاً به فرموده قرآن، نه تنها (وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ...)، بلکه اصلاً ظرف دنیا قابلیت این که مؤمن متقی در این عالم مأجور گردد را ندارد.

ص: 163

1. دنیا طلبی خلاف اراده الهی است.

در آیه 67 سوره انفال می فرماید: (تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

2. دنیا مانع از انجام تکالیف الهی است. (دار آفات و دارالغرور است).

3. دنیا متاع قلیل است.

در آیه 38 سوره توبه می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ).

4. متاع دنیا، غرور آفرین است.

5. دنیای غرور آفرین باعث نسیان آخرت می شود.

در آیه 51 سوره اعراف می فرماید: (الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ).

در آیه 33 سوره لقمان می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ).

«الغرور» بر وزن «جسور» به معنای هر موجود فریبنده است و بعضاً از آن تعبیر به شیطان می شود و لکن شامل امورات دیگر از قبیل مال، مقام، شهوت و... هم می شود.

(أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا...) مراجعه شود به حکمت 131 نهج البلاغه

6. خداوند به واسطه دنیا، کفار را تهنیت می نماید.

در آیه 55 سوره توبه می فرماید: (فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ).

7. دنیا مایه تجاوز به حقوق یکدیگر است.

در آیه 23 سوره یونس می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

8. رضایت به دنیا باعث عدم اعتقاد به آخرت است.

9. اطمینان به دنیای ناپایدار باعث غفلت از آیات الهی است.

10. عاقبت آن هم جهنمی شدن است.

در آیه 7 سوره یونس می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ).

در آیه 8 سوره یونس می فرماید: (أُولَئِكَ مَاؤُهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

11. دوستی دنیا، از ویژگی کفار است.

در آیه 2 سوره ابراهیم می فرماید: (اللّٰهُ الَّذِي لَهٗ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ).

در آیه 3 سوره ابراهیم می فرماید: (الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي صَلَآلٍ بَعِيدٍ).

در آیه 106 سوره نحل می فرماید: (مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

در آیه 107 سوره نحل می فرماید: (ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

12. دنیا طلبی باعث طغیان انسان می شود.

در آیات 37 الی 39 سوره نازعات می فرماید: (فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ)، (وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)، (فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ).

13. دنیا طلبی باعث بی اعتنایی و دور کردن فقرا از خود می شود.

در آیه 28 سوره كهف می فرماید: (وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا).

ص: 166

14. دنیا طلبی اعراض از ذکر الهی است.

در آیه 29 سوره نجم می فرماید: (فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدِ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

در آیه 30 سوره نجم می فرماید: (ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ صَلَّىٰ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ).

ص: 167

(وَ جَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ) (58)

روابط نسبی تحت هر شرایطی پایرجا و برقرار است و فسخ شدنی نیست؛ (وَ جَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ ...)

حوادث دنیا افراد را بعد از سالیان دراز باهم روبرو می کند. (ضرب المثل: کوه به کوه نمی رسد، ولی آدم به آدم می رسد؛ البته زلزله رودبار و منجیل در دهه 80 ثابت کرد که کوه به کوه هم می رسد!)

ای بسا ظالمی که نیاز خود را به درگاه مظلوم آورد؛ (... فَاعْتَبِرُوا يَا أُولَ الْأَلْبَابِ وَالْإِبْرَارِ) (1) (برادران یوسف، علیرغم ظلمی که به برادرشان کردند، امروز به عنوان فقیر و بیچاره به درگاه عزیز مصر یوسف آمده اند!)

مزن بر سر ناتوان دست زور *** که روزی بیفتی به پایش چو مور (2)

یکی از علل مراوده انسان ها با یکدیگر در سطح خانواده، شهر، کشور و جهان، نیازمندی افراد به یکدیگر است. (آمدن برادران یوسف به خاطر قحطی و خشک سالی بود که در کنعان واقع شده بود.)

ص: 168

1- سوره حشر، آیه 59؛ (پس ای صاحبان فهم و بصیرت آن را مدنظر قرار دهید.)

2- گلستان سعدی.

بر همین اساس یکی از انگیزه های محبت افراد به یکدیگر، «نیازمندی» است. برخلاف خداوند تبارک و تعالی که با کمال بی نیازی اش نسبت به ، مخلوق به او عشق می ورزد

(والحمد لله الذی تَحَبَّبَ إِلَيَّ وَ هُوَ غَنِيٌّ عَنِّي). (1)

مظلوم هیچ گاه ظلم ظالم را فراموش نمی کند؛ ولی بسیاریند افراد ظالم که ظلمی را که به دیگران روا داشته اند و فراموش کرده اند؛ (...)
فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

(... فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ)؛ وقتی دو نفر از دو صنف باهم روبرو می شوند اگر یکی از آن دو نسبت به دیگری معرفت داشته باشد و بالعکس دیگری نسبت به او جاهل باشد، شخصی که معرفت، دارد برخورد بهتری می تواند با دیگری داشته باشد؛ مانند برخورد عالم و جاهل، پدر و مادر با فرزندان استاد با دانشجو مدیر با زیردست.

گاه معرفت معکوس می شود؛ مثلاً جاهل حرمت عالم را بیشتر از عالم نسبت به خودش نگاه می دارد این زمانی است که عالم ربانی نیست و یا فرزند بیشتر به پدر و مادر تکریم می کند تا والدین نسبت به فرزند؛ چون فرزند عالم است و پدر و مادر جاهل و مواردی از این قبیل.

ص: 169

(وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ) (59)

هر «دادی» (فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ)، «ستدی» (ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ) در پی دارد. دقت کنیم در قبال هر چیزی که از دیگران می گیریم، آن ها هم از ما درخواست هایی دارند در واقع کم هستند افرادی که داد آن ها بدون ستد است.

دو مورد از ویژگی های دیگر حضرت یوسف و یا مقام محسنین عبارتند از:

1. (... ائبي أوفي الكيل...)؛ یعنی من پیمانانه (معامله) به کمال و تمام انجام دادم و کم فروشی نکردم.

2. (... وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ)؛ یعنی من بهتر از هرکسی واردین به [منزل] خود را اکرام و پذیرایی می کنم.

مشوق های عملی، تأثیرات خاص و بسزای خود را دارند؛ (... وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ...)

یکی از عوامل تسلط و قدرت بر دیگران «قدرت اقتصادی»، خصوصاً نسبت به نیازمندان است و حضرت یوسف (علیه السلام) از این طریق برادران را وادار نمود که به خواسته اش (... ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ...) عمل کنند.

«خواستہ ہا» زمانی می توانند مطرح شوند کہ دادہ ہایی صورت گرفتہ باشد؛ (وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ قَالِ اٰتُونِي...) خواستہ بدون دادہ، سخن بی پشتوانہ . است بہ قول آقای قرآنتی: «زمانی درس اخلاق بگوئید کہ نہار کوبیدہ است!»

شایستہ است کہ انسان ہر صفت نیک را بہ بہترین وجہ انجام دہد. (... اَنِّي اُوفِي الْكَيْلَ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ).

گفت: مگر من فلان کار را برای انجام ندادم؟!

گفتم: بلہ، ولی با خون جگر!

صفات نیک زمانی ارزش واقعی خود را بہ دیگران نشان می دہند کہ انسان عملاً آن ہا را برای دیگران بہ منصہ ظہور در آورد.

بیشترین دعوایی کہ افراد با ہمدیگر دارند، در مقام گفتار و اندیشہ است، نہ در مقام «عمل» (أَلَا تَرَوْنَ). عمل، پشتوانہ گفتار آدمی است. اعمال نیک در زمان قدرت بیشتر نمود دارند تا در زمان ضعف.

اگر آن چہ کہ ادعا و اعتقاد داریم، برای دیگران بہ عمل در آوریم، بہ راحتی افکار و اعتقادات ما را می پذیرند (أَلَا تَرَوْنَ)؛ البتہ فراموش نشود کہ گفتار ہم بخشی از عمل است و تا زمانی کہ شخص با جد و جہد عالم نشود و بہ دیگری این علم را تعلیم ننماید، عالم و متعلم نمیتوانند بہ مقام عمل راہ پیدا کنند.

سعدی علیه الرحمه می گوید: «دو صد گفتار، چون نیم کردار نیست.»

برای دعوت و جذب دیگران بیشتر سخن نگوئیم، بلکه بیشتر عمل کنیم؛ (کُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ). (1)

قال علی (علیه السلام): (لِسَانُ الْحَالِ اَصْدَقُ مِنْ لِسَانِ الْمَقَالِ). (2)

ص: 172

1- الکافی، جلد 2، صفحه 78

2- غرر الحکم.

(فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ) (60)

تهدید، پس از تشویق عملی می تواند اثرگذار واقعی باشد.

تهدید باید همراه با یک پشتوانه باشد (... تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ)، وگرنه سخن توخالی است.

تهدید و یا به عبارتی، تنبیه پشتوانه استمرار اعمالی است که مستحق تشویق هستند.

اگر نوبت به اعمال تهدید رسید، باید افراد مورد نظر را حتی از نظر ظاهری از خود دور کرد (... وَلَا تَقْرَبُونِ)؛ در غیر این صورت حتی تهدید عملی شده نیز تأثیر خود را از دست می دهد.

خواسته ها باید با صراحت و قاطعیت (فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي...) بیان شوند؛ در غیر این صورت دیگران که قرار است آن خواسته ها را انجام دهند دچار تردید شده و بهانه های زیادی برای انجام ندادن می آورند.

تهدید باید هم مادی باشد (... فَلَا كَيْلَ لَكُمْ...) و هم معنوی (... وَلَا تَقْرَبُونِ).

تهدید باید نسبت به چیزی اعمال شود که انسان نیاز شدید و مضطر به آن دارد (... فَلَا كَيْلَ لَكُمْ...) و الا تهدید نسبت به چیزی که انسان برایش مهم نیست، بی تأثیر است.

(قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ) (61)

کاری که انسان می خواهد انجام دهد، بعضاً طرف مقابلی دارد که باید موافقت او جلب شود و انسان اطمینانی از طرف مقابل ندارد (سَنُرَاوِدُ)؛ اگرچه خودش در آن کار قاطعیت و جدیت داشته باشد؛ (... وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ).

قاطعیت و درخواست حضرت یوسف (علیه السلام) (فَإِن لِّم تَأْتُونِي...)، باعث قاطعیت از سوی برادران یوسف (علیه السلام) نسبت به انجام فرمان ایشان شد؛ (... وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ).

«مراوده» این است که انسان درباره امری پشت سرهم و مکرر مراجعه نموده و اصرار بورزد و یا حيله به کار برد (1)

انسان در کاری که مستقل نیست، نمی تواند قول بدهد.

انسان دوست دارد نکات منفی را به دیگران نسبت دهد، نه به خودش و لذا گفتند «أَبَاهُ»، پدرش و نگفتند «ابیناه»، پدرمان.

.1

ص: 174

1- المیزان.

(وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِصَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) (62)

با توجه به این که «بصاعت» برادران یوسف، مربوط به بیت المال مصر بوده است، ولی حضرت یوسف آن را به برادران می بخشد (ولایت در اموال) یا این که از سهم و اموال خود حساب می نماید.

یکی از راه های جلب افراد، بخشش های مالی است؛ (... اجْعَلُوا بِصَاعَتَهُمْ...). هرچه این بخشش های بیشتر، قابل توجه باشند، جلب و جذب افراد بیشتر خواهد بود.

در کنار تهدید (آیه 60) تشویق هم باید تاللو داشته باشد.

(... اجْعَلُوا بِصَاعَتَهُمْ...) این کار را اگر یوسف (علیه السلام) انجام می داد، ولو از سهم خودش، باعث تهمت به یوسف (علیه السلام) می شد.

(فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكَتُلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (63)

مرجعیت در خانه، «پدر» است و لذا مشکل پیش آمده را با پدر مطرح کردند.

والدین باید مراقبت کنند که اگر فرزندان در زمانی که والدین باید مرجع آن‌ها در حل مشکلات باشند، نسبت به والدین (خصوصاً پدر) مستغنی باشند، رابطه آن‌ها (فرزند و والدین) گسسته می‌شود؛ (فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ.....)

زاویه دید فرزندان نسبت به همدیگر یک زاویه دید مادی است (... فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكَتُلُ....) برخلاف والدین که زاویه دید آنان، عاطفی و معنوی است.

جوانان به خاطر خصیصه دوره جوانی (ابتدای راه بودن)، فقط به کاری که قرار است انجام دهند توجه دارند و معمولاً از مسائل پیرامونی (کمی تجربه) غافل هستند؛ (... فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكَتُلُ....)

از خصائل دوران جوانی، «بلندپروازی» و «آرمان‌گرایی» است که به ذات امری مطلوب هستند؛ در صورتی که این خصائل کاربردی مثبت داشته باشند.

دلیل بلند پروازی، قدرت و نشاط دوران جوانی و غفلت از موارد مثبت (... مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ....) است.

تعبیر (... وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)، یک بار در آیه 12 از سوی برادران مطرح شد تا یوسف را از پدر جدا کرده و نقشه خود را عملی کنند و امروز با واقعه پیش آمده؛ (... مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ.....)

تعبیر (... وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)، برادران یوسف از دوره جوانی تا میانسالی تغییراتی از نظر اعتقادی نداشته اند. (خود را حافظ می دانند، نه خدا را)

ص: 177

(قَالَ هَلْ أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) (64)

سوء سابقه باعث بی اعتمادی دیگران در روند آینده زندگی شخص می شود.

والدین باید میزان اعتماد به فرزندان را مبتنی بر صدق فعل و گفتار فرزندان نمایند.

افرادی که در گذشته مرتکب خطایی شده اند نباید از دیگران توقع اعتماد داشته باشند.

بدترین نوع خیانت، خیانت از طرف نزدیک ترین افراد به انسان است؛ مانند خیانت فرزند به والدین.

در جایی مانند محیط خانواده که انسان مضطر به اعتماد کردن است، قطعاً شخص باید نقطه ثقل اعتمادش را به خدای ارحم الراحمین متمرکز کند.

(وَلَمَّا فَتَحُوا مَعَابَهُمْ وَجَدُوا بِصَاعَتِهِمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِصَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفُظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلُ يَسِيرٍ) (65)

یکی از راه های جذب افراد (به ویژه جوانان)، احسان مادی است (... وَجَدُوا بِصَاعَتِهِمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ...) چراکه انسان بالذات (وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ) (1)

در دوره جوانی، انسان به خاطر شروع تجربه اندوزی و نیاز شدید به مادیات، به ثروت اندوزی و مسائل مادی بسیار اهمیت می دهد؛ (... يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي...) ما دیگر چه می خواهیم؟!

مراقب ترفندهای سوء استفاده کنندگان برای جذب جوانان با شعار سرمایه صفر، سود بسیار باشید؛ (... وَجَدُوا بِصَاعَتِهِمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ...) تفکر جمعی، اخلاقی و اجتماعی را باید از محیط خانه و خانواده شروع کرد؛ (... مَا نَبْغِي بِصَاعَتِنَا أَهْلِنَا أَنَا نَزِدَادُ...)

یکی از اصول زندگی اجتماعی این است که ملاک مصلحت و مفسده جمع مطرح است، نه فرد. (اسلام قائل به اصالت الاجتماع است، نه اصالت الفرد)

ص: 179

انسان به لحاظ این که موجودی «آتیه نگر» است لذا داشته های فعلی که کفایت او را نکرده و به فکر نیازهای آینده است؛ (... ذَلِكْ كَيْلٌ يَسِيرٌ).

آتیه نگری اگر مدیریت نشود و از اعتدال خارج شود، تبدیل به حرص و زیاده خواهی می شود و انسان را گرفتار می کند.

یک حدیث قدسی زیبا پیرامون «روزی» وجود دارد: «بنده من! من واجبات فردا را از تو نخواستم ام، تو هم روزی فردا را از من نخواه!

فرزندان باید بدانند، سرمایه خانواده مربوط به تمامی اعضای خانواده است؛ یعنی شامل پدر، مادر و فرزندان و گاه پدربزرگ و مادربزرگ. بر همین اساس سود این سرمایه و زیان آن شامل تمامی اعضا می شود.

ص: 180

(قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ) (66)

(قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ...) سوء سابقه اعتماد را از بین می برد! یک بار فریب خوردن کافی است انسان مجاز نیست در یک قضیه دوبار مورد فریب قرار گیرد؛ (... لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ....)

پیامبر اکرم می فرماید: (لَا يُسْعَ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ)؛ مؤمن از یک راه دو مرتبه صدمه و اذیت نمی بیند.

وقتی به دلایل مختلف نتوان به افراد وثوق پیدا کرد باید به دنبال وثیقه های اطمینان بخش دیگری گشت؛ (... لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ....). (نقل داستان کسی که خانم همسایه گفته بود، بعد از این که ماشین را هل داده، به پایم دست زده و انکار شدید ایشان!)

انسان اگر خودش به گونه ای باشد که قولاً و عملاً در نزد دیگران معتبر باشد، نیازی نیست که از مقدسات مایه بگذارد!

اگر قولی می دهید، باید جایی برای حوادثی که خارج از اختیار و قدرت بشری است هم سهمی بگذارید؛ (... أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ....) به همین دلیل در آیه 24 سوره کهف، به این حقیقت اشاره شد؛ (وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكِ غَدًا)، (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا).

(وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَاذْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ) (67)

جلب توجه دیگران گاه برای انسان خطر آفرین است (حرمت لباس شهرت). کاهش میزان خطر به این است که تجمع افراد یا تجمع تجهیزات و یا تجمع سلاح ها و... در یک نقطه نباشند در جنگ های نامتقارن امروزی، این اصل «پدافند غیر عامل» نامیده می شود.

برای رسیدن به هدف، فقط یک راه وجود، ندارد راه های متنوع و متفاوتی وجود دارد.

بر پدران است که همواره هشدارهای لازم را به فرزندان خود بدهند؛ اگرچه سالیانی بر سن فرزندان گذشته باشد.

درس توحید، بزرگ ترین و اساسی ترین درسی است که والدین می توانند به فرزندان خود بدهند؛ (... وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ...)

انبیاء عظام که خود از اولیاء خاص الهی، هستند بدون اذن خداوند تبارک و تعالی، هیچ گونه تصرفی در این عالم ندارند؛ (... وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنْ...)

علیرغم برنامه ریزی، دقت و ظرافت در انجام امور، ایمان به خدا اقتضا می کند که فرد مؤمن بر اسباب ظاهری تکیه نداشته، بلکه باید همواره بر حق تعالی توکل کند.

نمونه هایی از دعوت انبیاء سلام الله علیهم اجمعین که فرزندانشان را به توحید رهنمون می ساختند:

در آیه 131 بقره می فرماید: (إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

در آیه 132 بقره می فرماید: (وَ وَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ).

در آیه 133 بقره می فرماید: (أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

در آیه 13 لقمان می فرماید: (وَإِذْ قَالَ لِقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ).

در آیه 42 هود می فرماید: (وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اذْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ).

در آیه 43 هود می فرماید: (قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِي أَمْرِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ).

(وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُوُّ عَلِيمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (68)

اطاعت از والدین برای فرزندان، مختص سن خاصی ندارد.

اگرچه همواره تقدیر پروردگار بر تدبیر عبد غالب است، لکن عبد به وظیفه بندگی خود عمل می کند و خداوند به وظیفه ربوبیت خود.

جایی که انسان از امر والدین تخلف می کند، اگرچه والدین تخلف او را نمی بینند ولی خداوند ناظر و شاهد بر اعمال ما است؛ (... وَ لَمَّا دَخَلُوا...)

همیشه وقتی یک کار برنامه ریزی شده به نتیجه نمی رسد، فرد یا افراد مقابل را متهم به سوء تدبیر نکنیم، بلکه شاید «غلبه تقدیر بر تدبیر» نتیجه کار را آن چنان نموده است. (فتأمل جدًّا)

(... وَإِنَّهُ لَدُوُّ عَلِيمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ....) علم وقتی از جانب حق باشد (علم موهبتی) یا علم اشراقی (لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلِيمِ وَ التَّعْلِيمُ بَلْ نَوْزٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ) (1) است. امام صادق (علیه السلام): «باز وقتی به مقصد می رسد که اذن خداوند در کار باشد.»

ص: 184

یعقوب با تدبیری که اندیشید می خواست فرزندانش محفوظ بمانند ولی بالعکس مایه تفرقه فرزندان شد؛ چراکه یکی از آنان (بنیامین) بازداشت شد و برادر بزرگ تر هم در مصر ماندگار شد.

تعبیر خداوند برای یعقوب (علیه السلام) که فرمود: (... وَإِنَّهُ لَدُوْعِلْمٍ...)، این بود که خواست از پیامبرش در مقابل ساده اندیشان دفاع کرده و بفرماید که علم انبیاء الهی، همچون علم اکتسابی شما نیست، بلکه موهبتی فاقد خطا و اشتباه است اگر علم یعقوب به نتیجه نرسید، برای این بود که خداوند اراده دیگری، داشت نه این که یعقوب اشتباه کرده باشد!

شاید تعبیر (... وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)، اشاره به این حقیقت داشته باشد.

ص: 185

(وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (69)

«آوی» از ماده «ایواء» به معنای نزدیک به خود کردن و کسی را در کنار خود نشانیدن، است.

از نظر روابط عاطفی بین، فرزندان فرق است بین فرزندانی که از پدر و مادر یکی هستند و فرزندانی که از پدر یکی و از مادر جدا هستند

در مدیریت انبیاء که منشعب از مدیریت الهی است، وقتی خطا و جرمی واقع می شود باید حساب بی گناهان را از گناهکاران جدا کرد؛
(.... فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

(جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رِجْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ) (70)

«سقایه» ظرفی است که با آن آب می آشامند.

«رحل» چیزی است که برای سوار شدن به روی شتر می افکنند.

«عیر» به معنای قومی است که با ایشان باروبنه کاروانیان باشد به زبان فارسی، معنی کاروان می دهد.

هر کاری برای رسیدن به مقصد و نهایت خود نیاز به مقدمه چینی دارد. برای مقدمه چینی نیاز است که افراد متعددی دست اندرکار باشند.
(جعل، اذن)

برای این که کار به دقت انجام شود باید بعضی از افراد ذی ربط ندانند که چه کاری را دارند انجام می دهند تا کار آفت نیند. (رازداری، اطلاعات به اندازه نیاز)

آیه هفتاد و یک و هفتاد و دو

(قَالُوا وَقَبِلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَقْقِدُونَ) (71)

(قَالُوا تَقْقِدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ) (72)

مراقبت فردی و اجتماعی از خود یکی از وظایف دینی است.

پاک بودن فرد به تنهایی کفایت نمی کند، باید مراقب بود دیگران او را متهم به ناپاکی نکنند.

(اشکال برخی از مقدسین این است که بعضاً ساده و بی آرایش هستند و افراد مقابل، شیطان صفت و متقلب)

طبق فرمایش حضرت علی (المؤمن هو الكيس الفطن)؛ [\(1\)](#) یعنی مؤمن، زیرک و باهوش است.

ص: 188

(قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ) (73)

«دزدی» از مصادیق فساد فی الارض است؛ چراکه امنیت جامعه را خدشه دار نموده و همگان را نسبت به هم بدگمان می کند و آرامش جامعه را تبدیل به اضطراب می نماید.

در ادعای پاکی نمودن و پذیرفتن دیگران داشتن «عدم سوءسابقه» مهم است؛ (... مَا كُنَّا سَارِقِينَ).

«حسن سابقه» فرزندان یعقوب، نشان از صدق گفتارشان دارد؛ البته نزد اهل مصر حسن سابقه داشتند و نه در پیش یوسف (علیه السلام)!

(قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ) (74)

(قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ) (75)

هر ادعایی باید صدق و کذب آن بررسی و سنجیده شود؛ اگرچه در شریعت یعقوب (علیه السلام)، حکم سارق این بود که (... مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ...) و لکن حقیقت امر این است که انسان هر عمل زشت و یا زیبایی انجام دهد (... فَهُوَ جَزَاؤُهُ...) باید همیشه حساب گناهکار را از بی گناه جدا نماید.

دزدی از مصادیق ظلم (ظلم به دیگران) محسوب می شود.

(فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَدْنَا لْيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ) (76)

برای پیاده سازی یک نقشه، نباید یک سراج سرخ رفت؛ بلکه باید رد گم کرد و آلا نقشه افشا می شود.

آن چه اولیاء انجام می دهند، براساس اذن الهی است لذا نباید به آنان ایراد گرفت، بلکه باید به دنبال راهی برای فهم و درک آن چیزی که انجام داده اند، بود؛ (... ذَلِكَ كَدْنَا لْيُوسُفَ...)

اراده، کید و مکر خداوند متعال بر تمام اراده ها و کید و مکرها غالب است. اگر اذن خداوند تعلق بگیرد بر بالا بردن درجات کسی، هیچ چیزی نمی تواند مانع این اراده خداوند شود.

خواست خداوند حکیم و علیم، مبتنی بر یک سلسله قوانین ظاهری و باطنی است که هر فردی بر طبق این مقررات عمل کند، به مقصد خود نائل خواهد آمد و درغیراین صورت به هدفش نخواهد رسید.

نبايد انسان به علم و دانشی که به او افاضه گردیده مغرور شود؛ چراکه (... وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ).

(قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ) (77)

از آن جایی که دروغگو کم حافظه است این جمله برادران یوسف (... إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ ...) متناقض با جمله قبلی است که گفتند: (... وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ). (1)

گویا این حربه افراد سوءالعمل است که دیگران را متهم می کنند و خود را در بدی ها اصلاً نمی بینند. (در حالی که برادران یوسف بودند که در سال های قبل یوسف را از پدر دزدیده بودند!)

یکی از ویژگی های اولیاء الهی، رازداری و سعه صدر آنان است؛ (... فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ....). رازداری نیز محقق نمی شود الا به سعه صدر. (فتأمل جیداً)

اولیاء الهی هیچ گاه در برابر بدی های دیگران و هتاکی های آنان، افشاگری ندارند؛ (وَلَمْ يُبْدِهَا)

علی هذا یوسف (علیه السلام) برای این که برادران را متنبه کند که گمان نکنند که هر چه می گویند (ولو به کذب و تهمت)، حقیقت است به آن ها فرمود: (... أَنْتُمْ شَرُّ

ص: 192

مکائناً...؛ و ایضاً صدق و کذب گفتارشان را به علم الهی واگذار کرد؛ (... والله أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ).

حقیقتاً انسان اگر به معنای واقعی به خدا ایمان داشت، آیا می توانست گفتار کذب و خلاف حقیقت بر زبان جاری کند؟

آیا می توانست به راحتی به دیگران که دامنشان منزّه از آلودگی است تهمت بزند؟ (اشاره به حدیث لایجتمع الايمان و الكذب)

ص: 193

(يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْئًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ) (78)

انسان بایستی از چرخش روزگار عبرت بگیرد. برادران یوسف که تا سال ها، قبل قصد کشتن یوسف را داشتند و بعد تصمیم به انداختن یوسف در چاه گرفتند و با کمال بی رحمی، تصمیم خود را عملی ساختند و او را به ثمن بخش به کاروانیان فروختند امروز با ذلت، او را (در حالی که نمی شناسند) با «ایها عزیز» خطاب می کنند. برادران برای جلب ترحم عزیز مصر (یوسف)، گفتند: (...إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْئًا كَبِيرًا...)

آیا آن روز که یوسف را به بهانه ای گردش و تفریح از پدر جدا کردند و به چاه انداختند نمی دانستند (...إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْئًا كَبِيرًا...)?

از زمانی که برادران یوسف مراجعه داشتند به عزیز مصر تفسیر آیه 15 سوره یوسف دوباره مطرح می شود؛ (فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

تا دیروز هیچ کدام از برادران حاضر نبود خودش را جای یوسف قرار دهد و او را عضو نامطلوبی از خانواده می دانستند که اگر او را از سر راه بردارند

(... يَحُلْ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ...) (1) دیگر چیزی جلوی روی پدر نیست و تمام نگاه پدر به آن ها منعطف می شود؛ (... وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ). (2)

آن ها با نبودن و سر به نیست شدن یوسف خود را خوشبخت می دانستند و امروز که به پدر به خاطر بدعهدی سابقشان میثاق سپرده اند حاضرند یکی از آن ها به جای برادرشان بنیامین فدیة قرار دهند؛ (... فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ....).

اما قول برادران که گفتند: (... إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ)، توضیح مطلب در آخر این بخش خواهد آمد.

یوسف علیه السلام و دیدگاه های مختلف نسبت به او

1. حضرت یعقوب علیه السلام از خواب فرزندش یوسف (علیه السلام) دریافت که آینده ای بس درخشان دارد (به طوری که بین خورشید و ماه و ستارگان بود) و از بندگان خاص خدا خواهد بود. لذا او را بیشتر دوست می داشت و تکریم می نمود.

(إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَ أَخِيهِمَا وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ أَخِيهِمَا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ). (3)

ص: 195

1- بخشی از آیه 9 سوره یوسف

2- بخشی از آیه 9 سوره یوسف

3- آیه 8 سوره یوسف.

2. برادران یوسف به او به عنوان یک فرد مزاحم نگاه کرده و تصور می کردند که او و برادرش بنیامین در پیش پدر از آن ها محبوب تر هستند و لذا نقشه کشیدند تا او را از سر راه بردارند تا به زعم خودشان خوشبخت شوند؛ و چون ارزشی برای او قائل نبودند، او را به بهای ناچیزی فروختند؛ (وَشَرُّهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ). (1)

3. کاروانیان به یوسف به دید کالایی که ارزان به دستشان رسیده نگاه می کردند و می توانستند از این طریق درآمدی برای خود کسب کنند؛ (... وَأَسْرُوهُ بَضَاعَةً....) (2)

4. عزیز مصر که یوسف را از کاروانیان خرید، با توجه به این که خود فرزندی نداشت به دید «فرزندخواندگی» به او نگاه کرد. با عنایت به این که آثار وقار و بزرگی در وجود او مشاهده کرد به همسرش سفارش نمود خود شخصاً به امورات یوسف همت گمارد؛ (وَقَالَ الْآدِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَى...) (3)

5. زلیخا و زنان اشراف زاده مصر به دید یک نوجوان بسیار زیبا و دلربا به یوسف نگاه می کردند. آن ها از یوسف «صورت» می دیدند، نه «سیرت» و

ص: 196

1- بخشی از آیه 20 سوره یوسف.

2- بخشی از آیه 19 سوره یوسف.

3- بخشی از آیه 21 سوره یوسف.

یک دل نه صد دل عاشق و دلباخته یوسف شدند و به هر کید و مکاری دنبال رسیدن به وصل او بودند.

6. چون یوسف برای آن‌ها (هم زندانی‌های یوسف)، تعبیر خواب نمود و آن‌ها را آشکارا از شرک به توحید هدایت نمود، به او گفتند: (...)
إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ. (1)

7. هم زندانی یوسف بعد از آزاد شدنش از زندان، چون صدق گفتار یوسف را در تعبیر خواب هم‌زندان‌هایش دید و همچنین تعبیر خواب عزیز مصر (که معبران از آن عاجز بوده و گفتند این جزو خواب‌های پریشان است) را از یوسف شنید، به یوسف خطاب کرد: (يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عَجَافٍ وَ سَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ). (2)

8. عزیز مصر بعد از آزاد شدن یوسف از زندان، چون به قدرت معنوی یوسف در تعبیر خواب پی برد و همچنین متوجه شد که دامان یوسف از خیانت به او و همسر عزیز مصر پاک است گفت (وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسَدٌ تَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ). (3)

ص: 197

1- بخشی از آیه 36 سوره یوسف.

2- آیه 46 سوره یوسف.

3- آیه 54 سوره یوسف.

9. حال می‌رسیم به کلام برادران یوسف با عزیز مصر یا همان یوسف (علیه السلام)، در حالی که او را نمی‌شناختند؛ (... إنا نراك من الْمُحْسِنِينَ). (1) چون چندین بار از اکرام و احسان او بهره‌مند شده بود، در چنین حالی گفتند: (... إنا نراك من الْمُحْسِنِينَ).

این جا است که مثنوی گوید:

هرکسی از ظنّ خود شد یار من *** هیچ کس آگه نشد بر اسرار من (2)

ص: 198

1- بخشی از آیه 78 سوره یوسف.

2- مولانا.

(قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَّالِمُونَ) (79)

تفاوت «معاذ الله» حضرت یوسف (علیه السلام) با «اعوذ» حضرت مریم (سلام الله علیها)

این دومین بار است که در این سوره از زبان یوسف، عبارت «مَعَاذَ اللَّهِ» ذکر شده است:

1. (.. قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ): (1) وقتی که یوسف به گناه دعوت شد.

2. در آیه مذکور.

از جمع بندی این آیه این چنین نتیجه گیری می شود که «استعاذه» فقط مربوط به گناهان رسمی نیست، بلکه در قوانین کشوری نیز فرد مؤمن باید استعاذه نماید تا به خلاف مقررات و قوانین گرفتار نشود. (حکایت امام راحل (رحمه الله علیه) در روستای نوفل لوشاتوی پاریس و ماجرای ذبح گوسفند؛ در آن جا که اگر خلاف قوانین رفتار شود، از مصادیق ظلم محسوب می شود.)

ص: 199

(فَلَمَّا اسْتَيْسُّوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتَقًا مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) (80)

«خلصوا» یعنی خالصه شدند، کنایه از جدا شدن از دیگران و تشکیل جلسه خصوصی است.

کسی که پنهانی، آهسته و در گوشه حرف بزند. (1)

وقتی انسان دچار یأس و ناامیدی می شود، نباید عهد و پیمان خود را فراموش کند. عهد و پیمان های الهی (... مَوْتَقًا مِنَ اللَّهِ...) با عهد و پیمان های شخصی و فردی بسیار متفاوت است. در اولی باید حرمت حق تعالی را رعایت کرد و در دومی بایستی حرمت افراد را رعایت نمود.

میزان در «افراط»، عدول از مسیر حق است؛ (... مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ....).

در عهد و پیمان های الهی که بین افراد بسته می شود، بایستی یا شخص از حق خود بگذرد یا خداوند تبارک و تعالی در آن قضیه وضعیتی جدید ایجاد کند؛ (... أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي....)

ص: 200

آثار تربیتی برادر بزرگ تر بر دیگر برادرها را می توان با این ضرب المثل محلی اشاره کرد؛ بزرگ تر را یاد بده، کوچک تر خودش یاد می گیرد از این رو بزرگان فامیل، پدر بزرگ، مادر بزرگ، دایی بزرگ و... می توانند از روش فوق استفاده کنند.

مسئله ای که امروزه جوان ها اصلاً به آن توجه ندارند این است مثلاً با دختری که می خواهند ازدواج کنند، می گویند: «من چه کار دارم که مادر دختر مورد علاقه ام فلان شخص است؟!» و مسائلی از این قبیل.

در عالم سیاست هم وارد شده: (النَّاسُ بِأُمَّرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ.) (1)

ص: 201

(اٰرْجِعُوْا اِلٰی اٰبِیْكُمْ فَّقَوْلُوْا یَا اٰبَانَا اِنَّ اِبْنَكَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَا اِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَ مَا كُنَّا لِالْغَیْبِ حٰفِظِیْنَ) (81)

طبیعت بشر به گونه ای است که وقتی یک امر منفی پیش می آید، حساب خود را از دیگران، ولو نزدیک ترین افراد به او (در آیه برادر)، جدا می کند! (... اِنَّ اِبْنَكَ سَرَقَ ...)

شهادت دادن یا بر اساس مشاهدات عینی است و یا براساس مشاهدات علمی؛ یعنی حسب قرائن ظاهری که در آیه اشاره به دومی شده است و این همان علم ظاهری است که در بسیاری از موارد منسوب به جهل است.

قضاوت های سریع که بیشتر از علم های ظاهری نشأت می گیرد (... اِنَّ اِبْنَكَ سَرَقَ)، نمی توان حقیقت را با این قضاوت های آشکار نمود؛ چراکه لایه های پنهان مانند تهمت و افترا توطئه سهو و اشتباه و... از جمله مواردی هستند که باید شخص قاضی آن ها را نفی نماید تا به حقیقت راه یابد.

برادران یوسف به ذهنشان خطور نکرد که:

1. چرا عزیز مصر (یوسف)، اصرار بر آوردن بنیامین در سفر دیگر با خود داشت؟

2. چرا الآن پیمانہ ملک در بار بنیامین پیدا شد؟

3. اگر بنیامین واقعاً این سرقت را انجام داده چه انگیزه ای از انجام این کار داشته؟ انگیزه هایی نظیر فقر، شیطنت های دوره جوانی)

4. آیا احتمال تهمت و افترا در این کار نمی رفت؟

5. آیا احتمال این که پیمانہ ملک سهواً در بار بنیامین جا مانده باشد، نمی رفت؟ و... .

ص: 203

(وَإِسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ) (82)

مراد از «قریه» علی الظاهر همان کشور مصر است و مراد از کاروان که به اتفاق آن کاروان نزد پدر آمدند، همان قافله ای است که در آن قافله بوده اند و مردان آن قافله در بیرون آمدنشان از مصر و برگشتن به کنعان همراه ایشان بودند. (1)

به خاطر سابقه سوء فرزندان (در رابطه با به چاه انداختن یوسف) هنوز آثار بی اعتمادی پدر را نسبت به خودشان بعد از سالیان دراز احساس می کنند.

فرد یا افرادی که احساس می کنند به دلیلی دیگران به آن ها اعتماد ندارند مجبورند برای صدق گفتار خود، دلیل و شاهد اقامه نمایند و ثانیاً دائم بر صدق گفتار و ادعای خود تأکید کنند؛ (... وَإِنَّا لَصَادِقُونَ).

وقتی عواملی موجبات بی اعتمادی را در پیش آورند، به سادگی این بی اعتمادی مرتفع نخواهد شد بدانید که اعتماد، ذره ذره جمع می شود ولی بی اعتمادی به یکباره ایجاد می شود و این هم امری طبیعی است؛ چراکه سازندگی تدریجی است، ولی تخریب به یکباره انجام می شود!

علی هذا برخی آثار سوء اعمال انسان تا پایان عمر دامنگیر شخص خطاکار خواهد بود. حال تصور کنید وضع قیامت چگونه خواهد بود.

ص: 204

(بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) (83)

در آیه 18 این تعبیر (... سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ...) هنگام آوردن پیراهن خونین یوسف آمده است. (1)

دیدگاه های الهی به انسان حکم می کند که نباید حوادث و وقایعی که در اطراف خود و یا دیگران واقع می شود را منقطع از گذشته تجزیه و تحلیل، نمود زیرا که در چنین صورتی این تحلیل ها ابتر خواهند ماند شخص را به هیچ حقیقتی راهنمایی نخواهند کرد. باید دقت داشته باشید گذشته ها هستند که آینده را می سازند.

لذا یعقوب علیه السلام با فراست الهی می دانست که دستگیری «بنیامین» ریشه در تسویلات و احوالات نفسانی برادران نسبت به کاری که سال ها قبل نسبت به یوسف (علیه السلام) انجام دادند، دارد و همچنین می دانست که:

برادران بودند که به عزیز مصر گفتند در مرام ما هر که دزدی کرد، به عنوان برده پیش مالباخته می ماند.

برادران بودند که به سادگی قبول کردند بنیامین دزدی کرده است!

ص: 205

1- منظور) از «جمیعاً» یوسف بنیامین و کبیرهم است.

برادران بودند که به عزیز مصر نگفتند شما اصرار به آوردن برادرمان کردی و الآن او را متهم به دزدی نموده ای و....

اگر انسان در سالیان دور گناهی مرتکب شود نباید تصور کند که از عواقب سوء آن گناه در سال های آینده ایمن خواهد بود.

اگر شخصی توبه کننده باشد خداوند غفار آن چه را که می بخشد مجازات شخص در آخرت است و لکن آثار وضعی گناه (ذنب) در عوالم دنیا، قبر، برزخ و محشر، انسان را تعقیب می کند؛ (...إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...) (1)

جز وجود معصوم علیهم السلام، هیچ کس از تسویلات نفس در امان نیست. سابقاً در این سوره مبارکه از زبان یوسف (علیه السلام) اشاره شد که (...إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...) (2)

یعقوب علیه السلام به فرزندانش می فرماید: (بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِلاً...)

تنها راه حل در مقابل مشکلات درون خانواده «صبر جمیل است»؛ یعنی صبر بدون شکایت به دیگران. در نتیجه زن نباید شکایت از شوهر را به بیرون ببرد و شوهر نیز نباید شکایت از زن را به بیرون ببرد. همچنین فرزندان نیز نسبت به والدین باید این چنین باشند و والدین نسبت به فرزندان؛ البته

ص: 206

1- بخشی از آیه 53 سوره یوسف.

2- بخشی از آیه 53 سوره یوسف.

این مطلب با ارشاد و راهنمایی خواستن از دیگران که اهلیت داشته باشند، منافاتی ندارد.

اولیاء الهی در هیچ شرایطی نسبت به پروردگار جلو علی ناامید نیستند؛ (... عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّاتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا...)

هیچ حادثه ای به وقوع نمی پیوندد مگر آن که در علم و حکمت الهی ثبت باشد؛ (... اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

دو اسم «علیم» و «کیم» همان دو اسمی است که یعقوب در روز نخست، وقتی که یوسف رؤیای خود را نقل کرد، به زبان آورد و در آخر هم یوسف در موقعی که پدر و مادر را بر تخت سلطنت نشاند و همگی در برابرش به سجده افتادند، به زبان می آورد و می گوید (يَا اَبَتِ هٰذَا تٰوِيْلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ اَحْسَنَ بِي اِذْ اَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ اَنْ نَزَعَ الشَّيْطٰنُ بَيْنِي وَ بَيْنَ اِخْوَتِي اِنْ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمٰا يَشَآءُ اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ). (1)

تأثیر آثار اعمال اعضای خانواده نسبت به همدیگر

هیچ تردیدی وجود ندارد بر این که اعمالی که از ما صادر می شود نه تنها بر خود ما تأثیر مستقیم دارد بلکه بر دیگران هم تأثیر مستقیم دارد و بالعکس. دایره تأثیرگذاری اعمالی که دیگران مرتکب می شوند فقط منحصر

ص: 207

به خودشان نیست، بلکه افراد دیگر که به نحوی از انحاء با آن‌ها در ارتباط هستند، از تأثیر اعمال آن‌ها بی‌نصیب نخواهند ماند.

به عبارت دیگر تمامی افراد اعم از واحد کوچک مانند خانواده و واحد بزرگ‌تر مانند شهر و استان و واحد وسیع‌تر مانند یک کشور و تا کلیه جوامع بشری از تأثیرات متقابل اعمال یکدیگر برخوردار هستند.

شواهدی از قرآن مبنی بر تأثیرگذاری متقابل اعمال خانواده بر یکدیگر

1. «صالح بودن» یک پدر باعث می‌شود که خدای متعال توسط دو پیامبر بزرگوار، حضرت موسی و خضر علیه السلام، رحمتش را به فرزندان آن شخص بعد از مرگ عنایت فرماید.

در آیه 82 سوره کهف می‌فرماید: (مَا الْحِذَابُ فَكَانَ لِبُغْلَامَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا).

2- سابقه سوء پدر و مادر و یا شهرت به فساد، باعث تأثیر مستقیم قضاوت مردم بر اعمال فرزندان خواهد شد.

قضیه وضع حمل حضرت مریم (سلام الله علیها) و فرزنددار شدن به حضرت عیسی علیه السلام.

در آیه 27 سوره مریم می فرماید: (فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلَةً قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا).

در آیه 28 سوره مریم می فرماید: (يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا).

3. پاکی و طهارت مادری همچون مریم سلام الله علیها، منجر به تولد فرزندی مبارک به نام حضرت عیسی علیه السلام می شود.

در آیات 17 الی 23 سوره مریم می فرماید: (فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا)، (قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا)، (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا)، (قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسَّ مِنِّي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا)، (قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلِيِّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ امْرَأًا مَقْضِيًّا)، (فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَّتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا)، (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا).

4. تولد حضرت مریم سلام الله علیها، مرهون دعاء و نذری بود که مادرش به درگاه خداوند انجام داده بود.

در آیات 35 الی 37 آل عمران می فرماید: (إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَوْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)، (فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ إِنِّي سَمِيتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّحِيمِ)، (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

5. گاهی می شود که فرزند خار راه سعادت والدین می شود، در این صورت اگر والدین موردنظر و رحمت پروردگار باشند خداوند متعال این مانع را به هر صورتی که صلاح، بداند از سر راه برمی دارد.

در آیات 80 الی 1 سوره آل عمران می فرماید: (وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا)، (فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رُحْمًا).

6. ابتلائات و امتحاناتی که برای هاجر و اسماعیل پیش آمد، به خاطر امتحاناتی بود که بایستی حضرت ابراهیم علیه السلام در پیشگاه خداوند انجام می داد.

در آیات 100 الی 106 صفات می فرماید: (رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ)، (فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ)، (فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ

أَنْي أَدْبَحُكَ فَمَا نَظَرُ مَاذَا تَرَى قَالِ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ، (فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ)، (وَ نَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ)، (قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)، (هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ).

مضاف بر این که تولد حضرت اسماعیل علیه السلام، محصول استجابت دعای پدرش، ابراهیم علیه السلام بود.

6. نجابت و پاکی و حیای دختران حضرت شعیب علیه السلام در اثر تربیت خانوادگی بود که در خاندان نبوت پیدا کرده بودند.

در آیه 23 سوره قصص می فرماید: (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ).

نکات اخلاقی و تربیتی آیه 23 سوره قصص

دختران شعیب علیه السلام به شدت از اختلاط با نامحرمان (چه خودشان و چه گوسفندانشان) پرهیز داشتند. وقتی نامحرمی آن ها را مورد خطاب قرار می دهد، هر دو سخن می گویند؛ اولاً این که ما باهم هستیم و ثانیاً باب آشنایی با یکی از آن دو باز نشود.

در جواب دادن به موسی (علیه السلام) حتی از او هم درخواست کمک ندارند بلکه فقط علت کناره گرفتن خود از دیگران را بیان می کنند؛ که تا سر چاه از مردان نامحرم خلوت نشود ما به گوسفندانمان آب نمی دهیم

چون برای هر شخص بیننده ای سؤال پیش می آید که مگر این دختران جوان پدر ندارند که خود در این صحرا به چرای گوسفندان مشغولند و اگر پدر دارند چرا پدر ایشان مسئولیت این امر را به عهده نگرفته است؟

لذا بدون این که موسی علیه السلام سؤال کند، خود جواب این پرسش ناگفته را بیان می کنند که (...أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ). (1)

در آیه 24 سوره قصص می فرماید: (فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ).

در آیه 25 سوره قصص می فرماید: (فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

راه رفتن یکی از دختران شعیب (علیه السلام) با حیا و شرم به گونه ای است که خدای متعال راه رفتنش را می ستاید.

در آمدن به پیش موسی (علیه السلام) یکی از آن دو پیش آمد و سخن گفت؛ چراکه نیازی به دومی نبود!

وقتی آن دختر، موسی (علیه السلام) را دعوت نمود از جانب خود دعوت نکرد؛ چراکه این دعوت (دعوت یک مرد نامحرم توسط یک زن)، برخلاف شرم و حیا است.

ص: 212

در آیه 26 سوره قصص می فرماید: (قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ).

در آیه 27 سوره قصص می فرماید: (قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكَحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ).

خلاصه کلام این که انسان نه تنها باید شکر نعمت هایی را که خداوند به او ارزانی فرموده به جا آورد بلکه نسبت به نعمت هایی که خداوند به والدین او هم عنایت، فرموده باید شکرگزار باشد.

در آیه 19 سوره نمل می فرماید: (فَتَبَسَّمْ صَاحِبًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ).

تأثیر تقوای همگانی بر نزول برکات بر جامعه

در آیه 96 سوره اعراف می فرماید: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

ص: 213

(وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِیْضًا عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ) (84)

برای پدر زینده نیست که رو در روی فرزندان خود بایستد و گاه می شود که پشت نمودن (وَتَوَلَّى عَنْهُمْ...) به فرزندان خطاکار، از هر ملامت و توبیخی گزنده تر است. (قهر کمتر از 3 روز، یکی از روش های تربیتی است).

علیرغم این که یعقوب علیه السلام به مصیبت جدید (دستگیری بنیامین و نیامدن فرزند بزرگ) گرفتار شده بود، علی ای حال تأسف و حزن خود را بر یوسف ابراز می دارد؛ یعنی این که امورات فرعی در زندگی (هرچند در جایگاه خود دارای اهمیت نیز باشند)، نباید موجب شوند که موارد اصلی (گم شدن یوسف (علیه السلام) پس از سالیان دراز) به دست فراموشی سپرده شوند.

«عاشق حقیقی» در هیچ شرایطی محبوب خود را فراموش نمی کند؛ (...یا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ...)

از جمله علائم عاشق حقیقی، حزن و اندوه عمیق در فراق محبوب است تا جایی که حضرت یعقوب علیه السلام در فراق یوسف نابینا گشت.

در گرفتاری های زندگی به دنبال ریشه یابی این گرفتاری ها باشیم (قضایای حضرت یونس (علیه السلام) و افتادن به شکم ماهی). تا ریشه را پیدا نکنیم، شاخ و برگ های مصائب ما را رها نخواهند کرد.

راغب اصفهانی در کتاب مفردات بیان کرده که کلمه «اسف»، به معنای اندوه توأم با غضب است و گاهی در تک تک آن دو نیز استعمال می شود و حقیقت «اسف» عبارت است از فوران خون قلب و شدت اشتهای به انتقام و این حالت اگر در برابر شخص ضعیف تر و پایین دست آدمی باشد غضب نامیده می شود و اگر در برابر مافوق باشد حالت گرفتگی و اندوه دست می دهد...

در آیه 55 سوره زخرف می فرماید: (فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ). معنایش این است که وقتی ما را به خشم درآوردند، از ایشان انتقام گرفتیم.

ابوعبدالله رضا بیان کرده: «خداوند ما اسف نمی خورد و لکن اولیایی دارد که ایشان اسف می خورند و خشنود می شوند خداوند اسف و خشنودی ایشان را اسف و رضای خود خوانده است.»

صاحب مفردات در مورد «کظم» می گوید «کظم به معنای بیرون آمدن نفس است. وقتی گویند "کظم خود را گرفت"؛ یعنی جلوی نفس خود را گرفت و کظوم به معنای حبس کردن نفس است؛ که خود کنایه از سکوت است؛ همچنان که در هنگام توصیف و مبالغه درباره سکوت می گویند "فلانی نفسش بیرون نمی آید و دم نمی زند"؛ یعنی بسیار کم حرف است.»

(قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَصًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ) (85)

«حرصاً» یعنی مشرف بر هلاک که بر وزن (مرض) به معنی چیز فاسد و ناراحت کننده است و در این جا به معنای بیمار، نحیف، لاغر و مشرف بر مرگ است.

خیلی وقت ها محاسبات انسان غلط از آب در می آید؛ خصوصاً وقتی که کارها را براساس باطل و هوای نفس انجام دهد.

برادران یوسف خواستند او را از سر راه بردارند تا تمام توجه پدر را به خود معطوف کنند، لکن نه تنها چنین امری محقق نشد بلکه مختصر توجهی که پدر به آن ها داشت را هم با آن کار ناروایی که انجام دادند از خود دریغ نمودند؛ به طوری که پدر را به حزن و اندوه دائمی یوسف گرفتار کردند.

فرزندان از درک حالات والدین عاجز هستند و نمی توانند به حقیقت دریابند که وقتی والدین به فقدان فرزند گرفتار می شوند چه وضعیت روحی نامساعدی پیدا می کنند.

بسیار می شود که فرزندان نسبت به والدین احساس دلسوزی و غمخواری می کنند ولی نمی توانند کاری از پیش ببرند.

فرزندان خواسته یا ناخواسته در غم و شادی والدین خود شریک هستند؛ به عبارت دیگر میزان شاد بودن و یا افسرده بودن فرزندان بستگی به میزان شاد بودن و افسرده بودن والدین دارد.

غم و اندوه، خصوصاً اگر مستمر و دائمی باشد جانکاه است به گونه ای که هم موجب فرسایش جسم انسان می شود (وَابْصَرَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ) و هم موجب فرسایش جان آدمی می شود؛ (... أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ...)

این که گفته اند (وَصَفُّ الْعَيْشِ نِصْفُ الْعَيْشِ) می توان تا حدودی از آیه مذکور استنباط نمود؛ به این که یعقوب علیه السلام که دائماً یاد و نام یوسف فرزند دلبندهش را بر زبان داشت (... تَاللَّهِ تَقْتَأُ تَذَكُرُ يُوسُفَ...) به خاطر این بود که تا حدی بتواند فقدان او را جبران کند (فليتأمل)

ص: 217

(قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (86)

«بث» به معنای پراکندگی است و چیزی که نمیتوان آن را کتمان کرد و در این جا به معنای آشکار و پراکندگی خاطر است.

در مجمع البیان گفته شده که کلمه «بث» به معنای اندوهی است که صاحبش نتواند آن را کتمان کند و ناگزیر آن را می پراکند. هر چیزی را که متفرق و پراکنده کنی، آن را بث نموده ای.

در آیه (... وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ ...) (1) بیان شده از ویژگی اولیاءالله این است که شکایات و غم و غصه های خود را در پیشگاه خداوند عزوجل عرضه می دارند، نه در پیش بندگان ضعیف و حقیر.

شکایت به پیشگاه خداوند متعال ضمن حفظ شخصیت و عزت فرد باعث آرامش جسم و روان آدمی می گردد؛ البته در صورتی که انسان با خداوند انس داشته باشد.

حضرت علی علیه السلام در حکمت 427 نهج البلاغه می فرماید: (مَنْ شَكَاهَا الْحَاجَةَ إِلَى الْمُؤْمِنِ، فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ، فَكَأَنَّمَا شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ).

ص: 218

هر انسانی اعم از اولیاء الله و افراد معمولی یک آستانه تحملی دارند که وقتی مشکلات زندگی آستانه تحمل فرد را در می نوردند، اولیاء الله به مبدأ هستی که همان خداوند متعال، است بیش از پیش روی می آورند؛

در حالی که افراد معمولی نیاز دارند که به هم‌نوع خود روی آورند و در دودل و شکایت از روزگار و مشکلات مربوطه به او نمایند

رفتارهای معنوی والدین قطعاً برای فرزندان جنبه سرمشق و الگودهی دارد؛ (قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ...)

اگرچه در دو دل نمودن والدین با فرزندان باعث می شود که فرزندان با مشکلاتی که والدین با آن‌ها درگیر هستند آشنا شوند و لکن باید به این نکته توجه داشت که والدین ستون فقرات خانواده هستند و نقطه اتکا و اعتماد فرزندان می‌باشند در صورتی که در حضور فرزندان این نقطه ثقل خانواده شکسته شود حالت تزلزل و خودباختگی در برابر مشکلات برای فرزندان پیش می‌آید. البته این قضیه بستگی به سن فرزندان دارد.

یعقوب علیه السلام با عبارت (قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ...) با اداة حصری (انّما) که به کار برده است، به فرزندان خود آموزش می‌دهد که ناراحتی‌ها و غم و اندوه‌های انسان، مطالبی نیستند که انسان با هرکس در میان بگذارد (ولو نزدیک ترین افراد) و قابل اعتمادترین فرد در این رابطه، خداوند تبارک و تعالی است.

بزرگان و سالخوردگان خانواده دارای «تجربیات معنوی و مادی» هستند که جوانان از داشتن آن ها محرومند و باید استعاضه نمایند.

اولیاء الهی دارای یک معارف و حقایقی از جانب خداوند هستند که دیگران از درک آن ها عاجز هستند، مگر این که به آن ها نزدیک شده و آن علوم را فراگیرند.

اگر دیگران از حوادث و وقایع عالم دنیا ظاهر را می بینند اولیاء الهی به علت داشتن آن فراست الهی، به بواطن این عالم علم و آگاهی دارند

کار پاکان را قیاس از خود نگیر *** گر چه باشد در نوشتن شیر، شیر (1)

ص: 220

1- مثنوی معنوی مولانا

(يَا بَنِي إِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَبْأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) (87)

(الْحَقِيقَةُ حَوْلَ كَلِمَةِ التَّحَسُّسِ وَالتَّحْقِيقِ حَوْلَ كَلِمَةِ التَّحَسُّسِ وَالتَّجَسُّسِ).

«تحسس» به معنای طلب چیزی به حس و «تجسس» هم نظیر آن است و در روایت آمده: (وَلَا تَحُسُّوا وَلَا تَجَسُّوا) (1)

برخی دیگر گفته اند که این دو واژه هر کدام معنای بخصوصی دارند؛ «تجسس» به معنای تعقیب و جستجو کردن عیب مردم است و «تحسس» به معنای گوش دادن به گفتگوی مردم است.

از ابن عباس فرق این دو کلمه را سؤال کردند: «گفت زیاد از هم دور نیستند، جز آن که تحسس در خیر و تجسس در شر گفته می شود.»

حرکت «اذهبوا» اولین گام از سوی انسان است تا خداوند نیز برکتش را به او عنایت فرماید. (از شما حرکت، از خداوند برکت)

هرچند که فرزند یا فرزندان خطاکار باشند، باز هم رابطه آنان با والدینشان گسستی نیست؛ (يَا بَنِي إِذْهَبُوا...)

ص: 221

برای پیدا کردن «گمشده» باید دنبال آن گشت و آلا نابرده رنج، گنج میسر نمی شود.

گاه می شود که انسان به هر دلیلی چیزی را با اختیار از دست می دهد (مانند برادران یوسف که خود باعث گم شدن و از دست دادن یوسف شدند)، ولی با اختیار نمی تواند آن را به دست آورد. شاید شروع برخی کارها با انسان باشند، ولی پایان آن ها به دست او نیست. (كَمَا قَرَّرَ فِي الْأَصُولِ اصْطِرَازًا بِالِاخْتِيَارِ لَا يَنَافِي الْإِخْتِيَارِ)

برای روشن شدن یک مجهول، باید آن را در کنار یک معلوم قرار داد تا بارقه امیدی پیدا شود.

دستگیری برادر یوسف (بنیامین) امری واضح و روشن بود حضرت یعقوب (علیه السلام) برادران یوسف را در کنار یوسف قرار داد تا شاید روزنه امیدی پیدا شود.

دوست دارد یار این آشفتگی *** کوشش بیهوده به از خفتگی (1)

از ویژگی دیگر اولیاء الهی این است که در هیچ شرایطی از رحمت خداوند ناامید نمی شوند؛ چون سررشته امور به دست خدا است.

اگر انسان العیاذ بالله به حالت یأس و ناامیدی رسید، در ایمان خود شک نکند بلکه در عدم ایمان خود یقین کند که فرمود:

ص: 222

(...لَا يَيْتَأُسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ)، (1) (یا اعاذنا الله من ذلك.) (2)

افراد امیدوار به رحمت حق، همواره روح امیدواری در دیگران را هم زنده نگه می دارند.

این امیدواری حضرت یعقوب (علیه السلام) است که فرزندان را امیدوار به رحمت حق برای پیدا کردن یوسف و برادرانشان می کند.

افراد گناهکار و خطاکار به هیچ وجه حاضر نیستند که خطای گذشته آنان آشکار و مایه شرمساری و رسوایشان را فراهم سازد و از این رو هیچ امیدی نیز به آینده ندارند که بتوانند آن خطای گذشته را جبران کنند.

این وجود حضرت یعقوب است که با عبارت (... وَلَا يَتَّأُسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ...) روح امیدواری به رحمت را در فرزندان دمیده و آنان را به امیدهای نو در فردایی روشن نوید می دهد.

ص: 223

1- بخشی از آیه 87 سوره یوسف.

2- خدایا ما را از شر آن نجات بده

(فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ) (88)

«بِضَاعَةٌ مُزْجَاةٌ» به معنای متاع اندک است.

انسان باید از فراز و نشیب های روزگار عبرت بگیرد، آن روز که برادران، یوسف را حقیر و بی‌کس شمردند و آن ظلم را بر او روا داشتند امروز که برادران این چنین، خوار و بی مقدار در برابر یوسف ناشناخته اظهار فقر و نداری می کنند!

گاه انسان ذاتاً فقیر نیست، ولی حوادث روزگار (مانند قحطی در داستان یوسف و...)، از یک خانواده آبرومند و شرافتمند، یک خانواده فقیر می سازد.

وعده های خداوند متعال قطعاً محقق شدنی هستند، اگرچه بعد از سالیان دراز باشد؛ زیرا که خداوند حکیم علی الاطلاق (1) است و این زمان دور یا نزدیک را نیز براساس حکمت بالقوه اش طرح ریزی فرموده است.

«فقر و نداری» تحت هر شرایطی انسان را در پیش افراد متمکن، خوار و حقیر می گرداند؛ (... يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ ...)

ص: 224

از آیه این چنین فهمیده می شود که فقیر یعنی شخصی که دارایی اش تکافوی نیاز او را نمی نماید لذا از دیگران درخواست کمک می کند.

افراد فقیر باید نیازهای خودشان را با کسانی مطرح کنند که اهل خدا و دین باشند و الا مفسد بعدی را در پی خواهد داشت.

فرزندان بایستی فرهنگ اجتماعی را در اولین گام از خانواده» بیاموزند. (مَسْنَأْ، أَهْلِنَا، جِئْنَا، فَأَوْفِ لَنَا، تَصَدَّقْ عَلَيْنَا)

فرهنگ خانواده اقتضا می کند که همه در غم و شادی یکدیگر شریک و سهیم باشند؛ چراکه همه نسبت به همدیگر «اهلیت» دارند.

ص: 225

(قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ) (89)

ابتدا باید افراد خطاکار را به خطایشان آگاه کرد و سپس آنان را بخشید. حال این سؤال مطرح می شود که چرا «تنبیه» در لغت یعنی آگاه نمودن و در اصطلاحات یعنی مجازات نمودن؟ بخشش، بدون آگاه کردن فرد خطاکار هیچ گونه آثار سازندگی برای او نخواهد داشت؛ (هَلْ عَلِمْتُمْ...)) بلکه گاهی موجب جری شدن او در ارتکاب گناه می شود.

هر گناهی که از انسان سر می زند نشانه جهل و نادانی او است؛ چراکه گناهکار براساس یک محاسبات غلط مرتکب گناه می شود که این همان میزان جهل و نادانی او است.

گاه می شود که انسان در سالیان دور، گذشته گناهی را مرتکب شده است؛ ولی هیچ گونه آثار تنبیه و پشیمانی نسبت به آن گناه در او دیده نمی شود. همان طور که وقتی کارگزاران یوسف، پیمانۀ ملک را در بار بنیامین یافتند، برادران یوسف به یوسف ناشناخته گفتند: (قَالُوا إِنْ يَسِّرْهُ فَكَدَّرْهُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَبْنَا لَهُ يُّوسُفَ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ). (1) یعنی این که برادران هنوز هم (بعد از سالیان دراز) نسبت به برادرشان یوسف سوءظن دارند و نسبت به گذشته خود پشیمان نیستند.

ص: 226

(قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) (90)

انسان با کسی که نسبت به او شناخت دارد و شخصی که نسبت به او شناختی، ندارد دو گونه برخورد دارد (دیدار امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با شناخت و یا بدون شناخت).

تمامی موفقیت‌ها پیروزی‌ها و فائق آمدن بر گرفتاری‌ها و مشکلات زندگی جلوه‌ای از منتهای خداوند جل و علی است و از این رو او را مَنَّان می‌نامند.

رمز این که انسان تحت حمایت و مَنّت الهی قرار گیرد، این است که نسبت به حدود الهی متقی و در مسیر تقوا نیز نسبت به تمامی مصائب، گرفتاری‌ها بلایای توطئه‌های دوست و دشمن صابر و شکیب‌ا باشد. دقت داشته باشید کم نیستند افرادی که متقی هستند ولی صابر نیستند.

از ویژگی‌های افراد محسن، تقوا و صبر است. هر سختی گرفتاری و مصیبتی که انسان نیکوکار در مسیر الهی تحمل می‌کند هرگز در مسیر خداوند ضایع نمی‌شود رمز این که بسیاری از اهل تقوی به حسن العاقبه دسترسی پیدا نمی‌کنند به خاطر نداشتن صبر و پایداری است.

همان طوری که عالم دنیا و خوشی‌های آن را بقایی نیست، هیچ سختی و گرفتاری در این عالم هم پایدار نمی‌ماند و بالاخره روزی تمام می‌شود.

(قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ) (91)

گاهی انسان بسیار دیر هنگام به یک حقیقت اذعان و اعتراف می کند؛ آن هم زمانی که در ابتلائات الهی مردود شده و برای مخالفت با آن حقیقت انواع و اقسام خطا و گناه را مرتکب شده است.

بین ایمان به حقیقت (در زمانی که ظاهراً بروز و ظهور چندان ندارد) و اقرار به حقیقت، تفاوت وجود دارد در زمانی جایی برای هیچ گونه انکار باقی نگذاشته است. (ایمان به غیبت از همین قبیل است).

اقرار برادران به برتری یوسف (قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا...)، زمانی واقع شد که هیچ جایی برای انکار و مخالفت وجود نداشت.

اگر برادران یوسف این ظرفیت را داشتند که چون پدر در همان ابتدای امر به حقیقت برتری یوسف بر خودشان پی می برند دچار آن همه خطا گناه و نمی شدند.

هنگامی در مورد اولیاء الهی سخت دچار اشتباه می شویم که تصور کنیم او هم یکی همچون ما است حال آن که تفاوت میان ماه من با ماه گردون و تفاوت از زمین تا آسمان است!

برخی زمانی اقرار به یک حقیقت می کنند که ناچار به پذیرش آن باشند.

گاه انسان حقیقت را می پذیرد (مانند ایمان حضرت یعقوب علیه السلام به برتری یوسف بر دیگر فرزندان) و گاه نیز حقیقت به گونه ای ظهور می کند که چاره ای جز پذیرش آن وجود ندارد.

فرق است بین این که انسان خود را تسلیم حق کند یا این که حقی او را وادار به تسلیم نماید.

اگر کسی سؤال کند که چرا به امر خداوند یوسف خردسال بر برادران خود برتری داشته، در جواب خواهیم گفت که با بازخوانی حکایت یوسف و برادران به سادگی و اندک تأمل به جواب این پرسش خواهیم رسید.

یوسف در حوادث، شدائد و ابتلائات چگونه برخورد کرد و از آزمایشات الهی سربلند بیرون آمد؛ همچنین برادران چگونه با غلبه نفس بر آن ها، با اراده حق جنگیدند و پدر خود یعقوب پیامبر (علیه السلام) را به درد فراق جانکاه یوسف گرفتار کردند تا جایی که بینایی خود را از دست داد. آن ها برادر خود یوسف را به انواع شدائد و مصائب گرفتار نمودند و سرانجام خود نیز دچار انواع خطا و گناه شدند.

تفاوت اولیاء الهی با شیطان این است که شیطان خود را بر آدم (علیه السلام) برتری داد؛ (قال انا خیر منه گفت: «من از او بهترم») و همین امر باعث طرد او از قرب درگاه ربوی گردید و لعنت ابدی را از جانب پروردگار نصیب خود کرد؛ ولی در مورد اولیاء الهی، این خداوند عزوجل است که این بندگان خاص را بر دیگر بندگان خود برتری و سروری داده است.

(قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) (92)

«تثريب» به معنای توبیخ و مبالغه در ملامت و شمردن تک تک گناهان است. (1)

از ویژگی دیگر انبیاء و اولیاء الهی، گذشت و عفو خطای دیگران است.

بهترین سیاست در مورد خطای دیگران (به ویژه نزدیکان) عفو و گذشت است.

در مواردی که شخصی خطای دیگران را مورد عفو قرار می دهد شایسته است که این کار را بزرگوارانه انجام دهد؛ (... لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ....)

«تثريب» در اصل از ماده «ثرب» (بر وزن سرو) است و به پوسته نازکی از پیه می گویند که روی معده و روده ها را می پوشاند و تثريب به معنای کنار زدن آن است. همچنين به معنی سرزنش، توبیخ و ملامت هم آمده است. گویی با این کار پرده گناه از چهره طرف کنار زده می شود.

از آداب عفو کردن دیگران این است که شخص از خداوند جل و علی نیز برای آنان تقاضای مغفرت نماید؛ (... يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ....)

ص: 230

از کرامت و بزرگواری یوسف این که، تشریب و ملامت نمودن را از جانب خود نفی نمود و لکن عفو و بخشش را به خداوند متعال نسبت داد و هیچ اشاره ای به عفو و بخشش از خود شخصاً ننمود.

هر خطا و گناهی این ظرفیت را دارد که مشمول رحمت بیکران الهی قرار گیرد؛ (.... وَ هُوَ أَزْهَمُ الرَّاحِمِينَ....)

ص: 231

(أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ) (93)

قضیه «پیراهن یوسف» از عجایب این قصه است؛ یکی زمانی که به خون آغشته شد تا برادران به پدر بگویند که یوسف را گرگ درید و روز دیگر در قضیه درخواست مراده زلیخا از یوسف که سند پاکدامنی یوسف گردید. امروز نیز همین پیراهن (..... بِقَمِيصِي هَذَا...) قرار است که به اذن الله باعث برگشتن بینایی حضرت یعقوب علیه السلام شود.

آنانی که با حقایقی مانند «توسل»، «برکت» معجزات و کرامات اولیاء الله همواره به دیده انکار می نگرند و بین خرافات و این حقایق تفاوتی قائل نمی شوند بایستی در این آیه با تأمل بیشتری نسبت به افکار خود تجدید نظر کنند. (کرامت حاج شیخ عباس قمی و زدن دو انگشت در آب برای شفای مریض)

آن چه در حیطه علم و دانش بشری (اگرچه آن هم از ناحیه خداوند علیم به بشر افاضه گردیده است) ناممکن تلقی می شود در حیطه علم و قدرت الهی امری ساده و ممکن تلقی می گردد

فرق معجزات و کرامات اولیاء الله با امورات عادی بشر همچون اختراعات و اکتشافات و ابتکارات این است که در امورات عادی بشر رابطه علت و

معلولی مکشوف و ظاهر است و لکن در معجزات و کرامات اولیاء الهی (مانند رابطه پیراهن حضرت یوسف (علیه السلام) با بینا شدن حضرت یعقوب علیه السلام)، رابطه علّت و معلولی کاملاً مخفی و به عبارتی برای نوع بشر دست نیافتنی است و به همین دلیل از آن ها تعبیر به معجزه و یا کرامت می شود.

در تفکر توحیدی بایستی علل و اسباب این عالم را به دو دسته تقسیم نمود:

1. علل و اسباب شناخته شده؛

2. علل و اسباب ناشناخته؛ که آیه اشاره به این نوع دوم دارد.

اذن اولیاء الهی که همان جلوه بارزی از اذن الله است، در تأثیردهی خاص بعضی از اشیاء بی کم و کاست دخالت دارد؛ (اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ ...)

اگر ولی خدا، ما را به امری دعوت، نماید قطعاً مانع را نیز بنا به قاعده لطف از جلوی پایمان برمی دارد؛ (... يَأْتِ بِصَيِّرٍ وَأُتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ).

قاعده ولایت این است که ما باید به محضرش شرفیاب شویم نه این که او را به حضور بطلیم و آنانی که در طول تاریخ گذشته و یا حال شرایطی را ایجاد نموده اند که صاحب ولایت را به حضور طلبیده اند، اگر به عمد بوده است مصداقی است بارز از ظلم جسارت و بی ادبی به محضر ولی الله و اگر

از روی سهو بوده است، مصداقی است از جهل و نادانی به مقام رفیع ولایت الله و البته چوب آن را هم خورده اند.

در آیه 31 سوره مریم می فرماید همان طوری که خود ولی الله منشأ برکت است (وَ جَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا)، اشیاء متعلق به او نیز منشأ خیرات و برکات می باشد؛ (اذْهَبُوا بِمِصْصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ).

برای شرفیابی به محضر ولی الله، نیاز به اذن است؛ حال این اذن را یا خود بدو صادر می نماید (.... وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ) و یا باید این اذن را برای باریابی مجدد خود و یا نزدیکانمان، از او بطلبیم.

می گفت: «تا امام رضا (علیه السلام) اجازه ندهد به زیارتش نمی آیم.»

پرسید: «چگونه اجازه می دهد؟»

گفت: «خواب می بینم که به مشهدالرضا (علیه السلام) آمده، ام می فهمم که اجازه داده است.»

گاهی مقام معنوی فرزندان، بر مقام معنوی پدر تقوُّق پیدا می کند. از عبارت کریمه (... وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ)، این چنین برداشت می شود که جایگاه معنوی حضرت یوسف (علیه السلام) بر مقام معنوی پدر تقوُّق داشته است که او را به اتفاق سایر اعضای خانواده به حضور طلبیده است (وَ أَنَّهُ إِعْلَمُ

فَتَدَبَّرَ جَيْدًا، شاید هم جایگاه حاکمیت الهی یوسف علیه السلام چنین اقتضایی داشته است.

علی ای حال انبیاء علیهم السلام به لحاظ مقام عصمتی که دارند هیچ امری را بدون اذن الهی انجام نمی دهند.

در صورتی که احتمال اول (تفوق مقام معنوی یوسف) محتمل باشد، شاید این همان رمز و راز محبت و شیدایی حضرت یعقوب علیه السلام به فرزند دلبندهش یوسف علیه السلام باشد. (وَاللَّهُ يَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ) (1)

مثال های تفوق مقام معنوی فرزند بر والدین خود

تفوق مقام بسیاری از انبیاء علیهم السلام که پدران آن ها جزو انبیاء و رسولان نبوده اند.

تفوق مقام مولا علی علیه السلام بر پدر بزرگوارش جناب ابی طالب رضوان الله تعالی علیه.

تفوق مقام حضرت فاطمه سلام الله بر مقام مادرش حضرت خدیجه سلام الله علیها.

تفوق مقام بسیاری از مراجع و علمای اسلام که پدران آن ها یا عالم نبوده اند و اگر عالم بوده اند موقعیت و جایگاه فرزند خود را نداشته اند.

ص: 235

1- خدا از حقایق امور آگاه است.

(وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُقِنْدُونِ) (94)

همواره اولیاء الهی توانایی ها و قدرت هایی را از جانب حضرت حق دارا هستند که دیگران از درک آن ها عاجزند.

کلمه «تقنید» از ماده «فتد» بر وزن نَمَد بفتح فاء و نون به معنای ضعف رأی است. (1)

سرّ این که بسیاری از حقایق هستی را اولیاء الهی کتمان می کنند و یا این که حداقل برای هر کسی بیان نمی کنند این است که آنان که از درک این حقایق عاجزند وقتی که چنین مطالبی را می شنوند به تخطئه نمودن اولیاء الهی می پردازند. در نتیجه به اعتقاد خودشان نیز لطمه وارد می کنند.

علیرغم این که در کاروانی که از مصر راهی سرزمین کنعان بود، تنی چند از فرزندان حضرت یعقوب (علیه السلام) بودند که حامل پیراهن حضرت یوسف (علیه السلام) بودند، چگونه حضرت فقط بوی یوسفش را فقط استشمام نمود؟

جز این است که عاشق فقط بوی معشوق و محب فقط بوی محبوب را استشمام می نماید.

ص: 236

(قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ) (95)

گاه بعد از سالیان سال هنوز فرزندان قادر نیستند که افکار و اعتقادات والدین خود را بشناسند. گاهی فرزندان به سن میانسالی می‌رسند، ولی به علت عدم رشد فکری و عقلی و یا اعتقادی همچنان به اعتقادات حق والدین با قاطعیت (تالله) نسبت ضلالت و گمراهی می‌دهند. دقت کنید رشد عقلی غیر از رشد علمی و... است.

گذر عمر چیزی را برای انسان عوض نمی‌کند مگر این که خود انسان در گذر زمان باعث تغییر و رشد خود شود.

فرزندان یعقوب علیه السلام حدود 20 سال پیش، پدر را در محبت فرزندش یوسف محکوم نموده و گفتند: (...إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (1) و حال می‌گویند: (قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ).

قاطعیت (تاللهِ إِنَّكَ...)، دلیل بر علم و دانش نیست، بلکه خیلی اوقات نشان از جهالت و حماقت است!

اگر چیزی را نتوانستید درک کنید، با قاطعیت بگویید «نمی‌دانم»، «من هنوز به حقیقت آن پی نبرده‌ام»، «برایم قابل درک نیست» و...

ص: 237

(فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (96)

افرادی که خبر و یا عمل مسرت بخشی را برای دیگران به ارمغان می آورند، همواره جایگاه ویژه ای دارند. ذکر خاص «بشیر» در آیه، گویای این مطلب است.

اولیاء الهی حامل علومی از جانب حضرت حق تعالی هستند که دیگران از درک این حقایق عاجزند؛ خصوصاً افرادی که اعتقاد چندانی به این معارف حقه ندارند و لذا همواره زبان انکار آن ها متوجه اولیاء است.

قبول کنیم که در عالم هستی حقایقی وجود دارد که فراعقلی بوده و عقل از درک آن ها عاجز است. (فارتد بصیراً)

(قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ) (97)

وقتی فرزندان نسبت به والدین دچار خطا و اشتباه می شوند ادب قرآنی اقتضا می کند که از خود والدین نیز بخواهند تا آن ها برایشان از درگاه پروردگار عالم طلب غفران نمایند.

فرق است بین کسانی که زمانی استغفار می کنند که هنوز فرصت برای ادامه گناه و خطای خود دارند و افرادی که زمانی رو به استغفار می آورند که دیگر چاره ای جز آن ندارند!

تعبیر (... إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ)، اشاره به این مطلب را دارد که فرزندان یعقوب علیه السلام تمام راه های خطا و اشتباه را تا آن لحظه رفته بودند و دیگر چاره ای جز اعتراف به خطا نداشتند!

(قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (98)

از ویژگی دیگر اولیاء الهی این که هیچ گاه نه خود از رحمت حق مأیوس نمی شوند و نه دیگرانی که از راه خطا و اشتباه برگشته اند و امید به رحمت پروردگار دارند را مأیوس نمی سازند.

دعاء و استغفار در هر شرایطی مطلوب است و لکن به حسب آیه فوق در وقت خاص (مانند سحرگاهان یا شب جمعه و یا ...) انسان وقتی دعا کند، مشمول رحمت خاصه خداوند قرار می گیرد.

والدین همان طور که در امورات مادی خود را موظف می دانند، نسبت به فرزندان خود در امورات معنوی نیز باید فرزندان را یاری نمایند.

(فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ أَمِينًا) (99)

یکی از مهم ترین دستاوردهای حکومت الهی تأمین امنیت عمومی مردم است.

والدین نیز بایستی از پیشرفتی که فرزندان در زندگی برایشان حاصل می شود سهمی داشته باشند؛ (.... ادْخُلُوا مِصْرَ....)

در زمان طفولیت، کودکی، نوجوانی و جوانی این فرزندان هستند که در کنار والدین آرامش دارند ولی زمانی می رسد که فرزندان بزرگ و قدرتمند شده و والدین پیر، ضعیف و ناتوان هستند؛ در چنین حالتی است که والدین در کنار فرزندان آرامش پیدا می کنند.

در تفکر توحیدی، هر امری منوط به مشیت الهی است. (إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمِينًا)

والاثرین نعمتی که والدین (خصوصاً در دوران پیری) از فرزندان خود طالب هستند داشتن «امنیت و آرامش» است و این امر مستلزم امورات خود شخص، همسر و فرزندان است.

هر فرزندی هم شایستگی آن را ندارد که والدین در کنار او آرامش یابند!

مراقب باشیم در دوران پیری والدین، آرامش آن ها را برهم نزنیم.

(وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) (100)

تکریم والدین یکی از دستورات مؤکد تمام ادیان الهی است؛ (وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ...)

ادب برخورد با والدین این است که وقتی فرزندان به مقام و موقعیتی دسترسی پیدا می کنند، نباید از تکریم والدین غفلت بورزند.

(حکایت وزیری که جلوتر از پدر وارد بر امام راحل شد. امام راحل (رحمه الله علیه) به هنگام ورود به مهرآباد اول برادرش (حاج آقا پسندیده) را از درب هواپیما تعارف کرد.)

والدین نیز باید توجه داشته باشند، وقتی فرزندشان به یک جایگاه و منصب خاص اجتماعی می رسد جایگاه او را با مقام فرزند اشتباه نگرفته و از تکریم جایگاه اجتماعی فرزند خود غفلت نورزند؛ (... وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...)

خواب و رؤیا یک «تعبیر» دارد و یک «تحقیق» که اصطلاحاً به آن «تأویل» نیز گفته می شود. تعبیر خواب نیاز به یک علم الهی دارد که خداوند متعال

به برخی بندگان خود افاضه فرموده است و تحقیق (محقق شدن) خواب در عالم واقع نیاز به اذن پروردگار عالم دارد تا آن رویا در عالم خارج از عالم خواب محقق گردد؛ (... قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...).

هرگونه رفع گرفتاری از انسان نشان از یک لطف الهی و نیکی خداوند متعال است نسبت به بنده خود؛ (... وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ...).

از آثار نیکی خداوند به خانواده، وصال فرزند به والدین و بالعکس است؛ (... وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ...).

تلاش کنید خواب هایی که با آینده و سرنوشت شما سروکار دارند را فراموش نکنید تا در زمان تأویل آن ها بتوانید شکر پروردگار را به جای آورید.

در هر گناه و خطا، نقش شیطان نباید مورد فراموشی و غفلت قرار گیرد.

شیطان همان طور که با بیگانه ها سروکار دارد با خودی هم کار دارد؛ (... مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ...).

لطف خداوند لطیف در همه احوال شامل حال بندگان است این بندگان هستند که با قبول اغوای شیطان، خود و دیگران را از این لطف محروم می کنند.

(رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي
بِالصَّالِحِينَ) (151)

در تفکر و دیدگاه توحیدی هر داده از جانب خداوند است (... قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ...) و هر دانش از جانب او است که به انسان افاضه گردیده است (و او خدایی است که خلقت آسمان ها و زمین را از عدم ایجاد نموده است)؛ یعنی تمام هستی عالم از جانب خداوند هستی آفرین است.

اگر بنده خدا در تحت ولایت خداوند قرار گرفت خداوند نیز ولایت او را در دنیا و آخرت می پذیرد و امور دنیوی و اخروی او را سامان می بخشد.

از آرزوهای اولیاء الهی این است که تا آخرین لحظه عمر، با اسلام اکبر و تسلیم در برابر حق از این عالم به سوی عالم عقبی رهسپار شوند.

رمز الحاق به صالحین در عالم عقبی این است که انسان در دنیا با دین حق (اسلام) به آخرت رهسپار گردد.

فرق است بین علمی که از جانب حق جل و علی به انسان افاضه می گردد اصطلاحاً علم لدنی (مانند علم تعبیر خواب که خداوند به یوسف علیه السلام افاضه فرمودند) با علمی که انسان اکتساب می کند از طریق استاد و مطالعه و...

(ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ) (102)

آن چه خداوند از امت های گذشته برای ما در قرآن بیان فرموده است، از جمله اخبار غیبی است که نه تنها وجود مقدس و با عظمت رسول الله صلی الله علیه در آن جا حضور نداشته، بلکه هیچ بشری (جز افراد همان عصر و همان نسل) که امروزه ما به آن ها دسترسی نداریم در آن صحنه ها حضور نداشته اند تا به آن آگاهی یابند و از جمله این اخبار، داستان حضرت یوسف علیه السلام و توطئه برادران او است.

نقش قرآن در احیای تاریخ بشریت (به ویژه تاریخ انبیاء علیهم السلام و امم سالفه) نباید مورد فراموشی قرار گیرد؛ (... وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ...)

تاریخ نویسی دو معضل و مشکل مهم دارد:

1. هیچ سرنخ و مدرکی از گذشته وجود ندارد؛

2. مملو از اکاذیب، شایعات، عداوت ها و... است.

(قضیه استاد تاریخ آمریکایی و شلیک در سر کلاس و نظرخواهی از شاگردان در پیرامون واقعه)

ص: 245

سوره مبارکه یوسف مشتمل بر یک صد و یازده آیه است، یکصد و دو آیه آن که مستقیم مربوط به داستان حضرت یوسف علیه السلام، بود مورد بررسی قرار گرفت و از بیان 9 آیه دیگر که خارج از آن داستان است، صرف نظر گردید. همان طوری که در ابتدای این نوشتار متذکر شدیم هدف از این مکتوب بیان نکته های تربیتی و اخلاقی این سوره بوده است که تا به حال بحول و قوه الهی تعدادی مورد که به ذهن رسیده در این نوشتار درج گردیده است. امید آن که این وجیزه مورد رضایت خداوند تبارک و تعالی و آخرین وصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) یعنی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

تَمَّتْ بِعَوْنِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْعَلَامِ.

وَ آخَرَ دَعَوَانَا ان الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خاتم النبياء واشرف الرسل و خير خلقه محمد المصطفى و آله الطاهرين.

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ مَا أَنْعَمَ، وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَيَّ مَا أَلْهَمَ.

تمام شد این نوشتار در شب ولادت با سعادت حضرت ابا محمد الامام الحسن العسكري صلوات الله و سلامه عليه و على آباءه الطيبين و سيدنا صلوات الله و سلامه على وصيه الحجة الثاني عشر سيدنا و مولانا الامام العصر حجة ابن الحسن عسكري.

جمعه 18 بهمن 1392 ه ش مطابق با 7 ربيع الثاني 1435 ه.ق، اصفهان.

بخش دوم: برداشت های مهدوی سوره یوسف

ص: 247

بخش دوم: برداشت های مهدوی سوره یوسف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(وَ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا وَ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ الْمُصَدِّقِی وَ آلِهِ الْأَطَّیِّبِیْنَ وَ الطَّاهِرِیْنَ سَیِّمًا الصَّلَامَةَ وَ السَّلَامَ عَلَی خَاتَمِ
أَوْصِیَائِهِ الْحَجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعُسْكَرِیِّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ سَلَامُهُ عَلَیْهِ وَ عَلَی آبَائِهِ فِی هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِی كُلِّ سَاعَةٍ)

نوشتار پیش رو برداشت های مهدوی از سوره مبارکه یوسف علیه السلام است امید آن که خداوند علیم و خبیر با افاضه های معنوی بر قلب بنده کوچک خود و با توسل به ذیل عنایات حضرت بقیه الله الاعظم روحی له الفدا بتوانم این نوشتار به احسن اوجه به پایان برسانم.

17 آذر 1396، مطابق با 19 ربیع الاول، 1439 ه.ق

ص: 248

(إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ). (1)

همان طور که وجود یوسف علیه السلام در بین خانواده خود (پدر، مادر، برادران) فراتر از خورشید و ماه و ستاره بود که این حقیقت فقط برای حضرت یعقوب سلام الله علیه مکشوف بود و قلب دیگران (برادران)، از درک چنین حقیقت بزرگی در حجاب بود، وجود مقدس حضرت مهدی (علیه الصلوة و السلام)، اگرچه خاتم الاوصیاء است و لکن لحن روایات معصومین سلام الله علیهم اجمعین بیانگر جلالت خاص آن حضرت است.

برخی از روایات وارده در این باب (عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ يَأْتُمُّ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَيَتَوَلَّى أَوْلِيَاءَهُ وَيُعَادِي أَعْدَاءَهُ ذَلِكَ مِنْ رُفَقَائِي وَذَوِي مَوَدَّتِي وَأَكْرَمِ أُمَّتِي عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»). (2)

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (طُوبَى لِشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحُبِّنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا الثَّابِتِينَ عَلَيَّ مُوَالَاتِنَا وَالْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِنَا أَوْلَانِكَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُمْ وَ قَدْ رَضُوا

ص: 249

1- آیه 8 سوره یوسف.

2- بحار الانوار ج 51 ص 47

بِنَا أُنْمَةً وَرَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً وَطُوبَى لَهُمْ هُمْ وَاللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ). (1)

عن الصادق عليه السلام: (طُوبَى لِمَنْ إِذْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ وَعَنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَوْ أُذْرِكْتَهُ لَخَدَمْتُهُ). (2)

در حدیثی که خداوند در شب معراج، اشباح نورانی اوصیاء پیامبر (صلی الله علیه و اله) را به ایشان نشان داد قَالَ: (سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ رَاعِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ الْعَزِيزُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ) (3)

قُلْتُ: «وَالْمُؤْمِنُونَ» قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ. مَنْ خَلَفْتُ لِأُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: خَيْرَهَا، قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ،؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ! قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَهُ فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَشَقَقْتُ لَكَ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَلَا أُذْكَرُ فِي مَوْضِعٍ إِلَّا ذُكِرْتَ مَعِي، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فِيهَا فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ.

يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي خَلَقْتُكَ وَخَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ مِنْ شَبْحِ نُورٍ ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَا يَتَّهَمُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَسَائِرِ خَلْقِي وَهُمْ أَرْوَاحُ فَمَنْ قَبْلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقْرَبِينَ وَمَنْ جَحَدَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْكَافِرِينَ، يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ

ص: 250

1- بحار الانوار 51: 151 ح 6

2- بحار الانوار ج 51 ص 144

3- البقره 285

عَبْدًا مِنْ عِبَادِي عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَيَصِيرَ مِثْلَ الشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا بَوْلَايَتِكُمْ مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يَقْرَ بَوْلَايَتِكُمْ يَا مُحَمَّدُ أَ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟

قلت: نعم يا رب.

فَقَالَ التَّفَتُّ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ فَالْتَفَتْتُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرَ وَ مُوسَى وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْمَهْدِيِّ فِي صَحْصَاحٍ مِنْ نُورٍ قِيَامٌ يُصَلُّونَ وَ الْمَهْدِيِّ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دَرِّي.

فقال: يَا مُحَمَّدُ هُوَ لَاءِ الْحُجْبِ وَ هَذَا الثَّائِرُ مِنْ عَثْرَتِكَ ، (اي: الطالب بالدم) و في بعض فسخ الحديث «و القائم من عترتك»

يَا مُحَمَّدُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي إِنَّهُ الْحُجَّةُ الْوَاحِدَةُ لِأَوْلِيَائِي وَ الْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي». (1)

و ايضاً في الرواية: المهدي طاووس اهل الجنة.

ص: 251

(قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ). (1)

جوّ بین برادران یوسف (علیه السلام) به گونه ای بود که حضرت یعقوب علیه السلام صلاح نمی دانست که برادران از خواب یوسف باخبر گشته و در نتیجه راز یوسف (جایگاه و مقام معنوی) را افشا گردد. به تعبیری یوسف در بین برادران امنیت نداشت.

حضرت حجت علیه السلام چه در بین شیعیان و در بین غیر شیعیان امنیت جانی ندارد تولّد ایشان مخفی بوده است بعد از تولد ایشان فقط افراد خاص (از شیعیان امام حسن عسکری علیه السلام)، با اذن حضرتش فقط آن هم به صورت محدود می توانستند حجت دوازدهم را رویت نمایند.

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قَالَ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ يَخَافُ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ وَ هُوَ الْمُنتَظَرُ وَ هُوَ الَّذِي يُشَكُّ فِي وِلَادَتِهِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَاتَ أَبُوهُ بِلَا خَلْفٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ حَمَلٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ وَ هُوَ الْمُنتَظَرُ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ فَعِدَدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يَا زُرَّارَةُ، قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ أَيَّ شَيْءٍ

ص: 252

1- آیه 5 سوره یوسف

أَعْمَلُ قَالَ يَا زُرَّارَةُ إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ... (1)

(أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ). (2)

(أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ). (3)

برادران یوسف، بنیان فراق، هجران و غیبت طولانی یوسف شدند؛ چراکه به یوسف به دلایل زیر حسد ورزیدند:

1. یوسف را مانع جلب محبت پدر به خود می دیدند.

2. مقام یوسف را نشناختند.

3. یوسف را یکی مانند خود و بلکه پایین تر می دانستند. (و نحن عصبه).

4. و نهایتاً عدم او را بر وجودش ترجیح می دادند.

بنیان غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، خود مردم هستند.

تاریخ 250 ساله حیات طیبه و نورانی معصومین سلام الله علیهم اجمعین مشحون است از:

ص: 253

1- الكافي - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی، ج 1، ص 337

2- آیه 9 سوره یوسف.

3- آیه 10 سوره یوسف.

حسادت ها، جهالت، کینه توزی ها، عنادها و لجاجت ها، منیت ها، کج فهمی ها، نفاق و دورویی، اشکال تراشی ها، توطئه ها و تهمت زدن ها، نسبت به ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین.

بقول شیخ طوسی: غیبته منّا

روایتی بسیار زیبا از حضرت حجّت علیه الصلوة والسلام: (قَدْ آذَانَا جُهَلَاءُ الشَّيْعَةِ وَحُمَقَاؤُهُمْ، وَمَنْ دِينُهُ جِنَاحُ الْبَعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ). (1)

از عجایب روزگار، قبر «حجر بن عدی» بود که توسط تکفیری ها (داعش) نبش قبر شد و این عبارت بر روی قبر او دیده شد:

«این قبر «حجر بن عدی» رضی الله عنه است که به دستور معاویه لعنة الله عليه به علت خودداری از بدگویی به علی رضی الله عنه به قتل رسید!» (2)

(قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ). (3)

نه تنها جناب یعقوب علیه السلام برای یوسف احساس امنیت نمی کرد (...فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا...) (4) بلکه جناب یعقوب به دیگر فرزندان نیز اعتماد نداشت و فرزندان هم به این بی اعتمادی پی برده بودند

ص: 254

1- الاحتجاج للطبرسی ج 2 ص 474

2- روزنامه جمهوری اسلامی 96/2/24، ستون جهت اطلاع

3- آیه 11 سوره یوسف.

4- بخشی از آیه 5 سوره یوسف.

در قضیه عیبت امام زمان علیه السلام نیز همین مطلب صدق می کند. علت غیبت، بی اعتمادی به مردمان روزگار بود (از مسلمان و غیر مسلمان). دلیل این بی اعتمادی، یازده حجت گذشته است که آن ها یا مسموم گردیده اند یا مقتول.

(مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ) (1)

حال حجتی که از زمان رسول الله (صلی الله علیه و اله) تا زمان امام حسن عسگری علیه السلام وعده داده شده است: (يَمَلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قَبِيحًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا) (2)، اگر مسئله غائب شدن از انظار نباشد، چگونه وجود مقدسش از شر دشمنان غدار به ظاهر مسلمان (همچون حاکمان جور زمانه) تا منافقین داخلی، مصون و محفوظ باشد؟

لذا تا مردمان روزگار، ولی شناس نشوند، احساس نیاز به ولی الله پیدا نکنند و از حکومت ها و قدرت های باطل و پوشالی مایوس نشوند، این غیبت ادامه دارد؛ الی ما شاء الله...

(قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدِّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ). (3)

ص: 255

1- بحار الأنوار: 27 / 207 باب 9

2- مجمع البيان: ج 7 ص 239-240

3- آیه 13 سوره یوسف.

عشق و علاقه و دلبستگی جناب یعقوب (علیه السلام) به یوسف به گونه ای بود که کم ترین فراق را نمی توانست تحمل کند و موجب حزن و اندوه او می گردید.

اکنون که دوران غیبت است و هر کدام از ما به اندازه عمرمان (البته آن اندازه از عمر که تشخیص داده ایم و امام زمان شناس بوده ایم)، فراق حضرت را کشیده ایم، چقدر این موار ما را درگیر خود کرده است:

چقدر در این فراق دچار حزن و اندوه شده ایم؟

چقدر دچار دلتنگی شده ایم؟

چقدر در نبودش بیتاب و مضطر گشته ایم؟

و این دقیقاً همان معنای انتظار است.

(فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْحُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (1)

این که قبلاً گفته شد ما همچون برادران یوسف موجب غیبت حضرت امام زمان علیه السلام شده، ایم در آیه فوق می فرماید همین که برادران یوسف تصمیم گرفتند که یوسف را در چاه بیندازند به یوسف وحی کردیم که ما برادران را در آینده به نتایج کارشان آگاه خواهیم کرد؛ در حالی که خود ایشان به این امر واقف نیستند.»

ص: 256

1- آیه 15 سوره یوسف.

آثار سوء رفتار برادران یوسف با به چاه انداختن یوسف

1. گرفتار کردن یوسف به تاریکی چاه؛
2. به اسارت درآوردن یوسف به دست کاروانیان؛
3. فروش یوسف به عنوان یک برده؛
4. گرفتاری های یوسف به دست زلیخا و در نتیجه زندان رفتن سالیان متمادی؛
5. محروم نمودن یوسف از مصاحبت با پدر، برادران و اقوام و خویشان؛
6. دروغ گفتن به پدر (... اِنَّكَ الذَّنْبُ ...) (1)
7. متهم کردن پدر که تو ما را قبول نداری و لو این که صادق باشیم؛ (قَالُوا يَا اَبَانَا اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ)؛ (2)
8. مبتلا کردن سالیان متمادی حضرت یعقوب به سفیدی چشم، از غم دوری یوسف؛ (... وَاَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ ...) (3)
9. محروم کردن پدر از مصاحبت با یوسف خردسال، نوجوان و جوان؛
10. پاشیدن بذر عدم اعتماد فیما بین پدر و فرزندان؛ (چقدر سخت است که یک پدر بفهمد فرزندش بلکه فرزندانش، به او خیانت کرده اند!)

ص: 257

1- بخشی از آیه 14 سوره یوسف.

2- آیه 17 سوره یوسف.

3- بخشی از آیه 84 سوره یوسف.

11. با محزون و داغدار بودن یعقوب علیه السلام تمامی خاندان یعقوب در طی این سال ها محزون و داغدار بوده اند؛

12. عدم صداقت برادران یوسف با پدر (أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَع وَيَلْعَب وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (1)

13. استمرار بر یک دروغ در طی سالیان متمادی؛

14. پشیمان نشدن برادران در طی سالیان متمادی

مصائب دوران غیبت

مصائب و گرفتاری هایی که در طی دوران غیبت بر سر امام زمان علیه السلام و مسلمین بالأخص شیعیان آمده است:

1. تنها شدن امام زمان علیه السلام؛

2. قطع رابطه امام و شیعیان؛

3. رشد فزاینده ظلم و جور به واسطه غیبت؛

4. مظلومیت غیر قابل وصف امام در دوران غیبت؛

5. غم و غصه فراوان امام که این همه ظلم و جور را ببینند ولی اذن ظهور و قیام علیه آن را نداشته باشد؛

6. محرومیت شیعیان از ارتباط با امام علیه السلام؛

7. مصائب، شدائد و بلاهای عظیمی که در طول دوران غیبت بر سر شیعیان وارد شده است؛

ص: 258

1- آیه 12 سوره یوسف.

8. انحراف، ظلال و بلکه ارتداد از دین که برای بسیاری از مسلمانان در این رابطه رخ داده است؛

9. چقدر انسان های عاشق و واله دیده از جمال حضرتش، سر به تیره تراب برده، ولی موفق به دیدار جمالش نگردیدند؛

10. محرومیت مسلمانان از اسلام ناب محمدی.

عن الصادق علیه السلام: (إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُبَّةٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ). (1)

یکی از دوستان امام صادق (علیه السلام) به نام «عبدالله بن عطاء» می گوید:

از امام پرسیدم: «سیره مهدی علیه السلام چگونه است؟»

گفتند: «مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) وَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيدًا». (2)

(وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَذَلَى دَلْوُهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَ أَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ). (3)

هر کس از دیدگاه خاص خود به یک موضوع نگاه می کند و براساس همان زاویه دید موضوع مورد نظرش را ارزشیابی می نماید.

ص: 259

1- اثبات الهداه ج 7، ص 83

2- بحار الانوار ج 52، ص 352

3- آیه 19 سوره یوسف.

پس اگر زاویه دید انسان غلط و اشتباه باشد، معیارهای ارزشیابی او نیز غلط خواهد بود و به نتایج غلطی نیز دسترسی پیدا خواهد کرد؛ بنابراین برای مصون ماندن از خطا و اشتباه باید دید که از کدام منظر صحیح باید نگاه کرد تا به نتایج صحیح و درستی دست یابیم.

دیدگاه اطرافیان حضرت یوسف به ایشان

حال بینیم زاویه دید نسبت به یوسف علیه السلام از دوران کودکی تا دورانی که به مقام عزیز مصر می رسند از طرف اشخاص مختلف چگونه بوده است؟ و کدام دیدگاه صحیح بوده است؟

دیدگاه برادران یوسف

یوسف یک مزاحم برای برادران و یک مانع برای جلب محبت پدر به خودشان تلقی می شود.

(اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ) (1)

چون مزاحم سعادت و خوشبختی برادران و مانع جلب محبت پدر به آنان است پس باید این مزاحمت و مانع برطرف گردد!

ص: 260

دیدگاه کاروانیان که یوسف را از چاه بیرون کشیدند

(وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ). (1)

کاروانیان به یوسف به دید یک کالا- (وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً) نگاه می کردند که خوب است او را به عنوان یک برده بفروشیم و یوسف را هم فروختند؛ ولی نه چندان گران! چراکه مال بادآورده را باد هم می برد؛ آن ها به همان قیمتی که خریدند، به دیگران فروختند! (2)

(وَشَرُّهُ بِشَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ). (3)

دیده گاه خریدار یوسف

عزیز مصر وقتی تصمیم به خریداری یوسف گرفت، به دو دلیل این کار را انجام داد:

1. منفعت طلبی از یوسف؛

2. فرزند خواندگی.

ص: 261

1- آیه 19 سوره یوسف.

2- در روایت وارد شده که یوسف را به 20 درهم فروختند

3- آیه 20 سوره یوسف.

(وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا مِرَاتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ). (1)

دیدگاه همسر عزیز مصر (زلیخا)

وقتی یوسف (علیه السلام) در قصر عزیز مصر از دوران کودکی و نوجوانی عبور کرد و به دوران جوانی رسید، زلیخا دلباخته یوسف شده و خواست به تعبیر قرآن، با او مراوده کند.

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ). (2)

(وَرَأَوْنَاهُ الَّذِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ). (3)

دیدگاه زنان اشراف مصر

وقتی خبر از قصر بیرون می رود و سر زلیخا فاش می گردد، زنان اشراف مصر این مطلب را (درخواست مراوده توسط زلیخا از یوسف) یک طعن و ننگ برای زلیخا محسوب نمودند.

(وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ). (4)

ص: 262

1- آیه 21 سوره یوسف.

2- آیه 22 سوره یوسف

3- آیه 23 سوره یوسف

4- آیه 30 سوره یوسف

زنان مصر اصل رابطه نامشروع را زشت نمی شمردند، بلکه برای شخصیتی مثل زلیخا رابطه با یک غلام و برده را در شأن او نمی دانستند. اگرچه زلیخا بعداً با ترفندی که به این زن ها زد، ثابت کرد که شما در جایگاه من نیستید که چنین قضاوتی کنید!

(فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ نَهْنٍ سَكِينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ). (1)

دیدگاه خدای تبارک و تعالی به یوسف

1. یوسف، محبوب نبی الله است.

(إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنََّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ). (2)

2. خداوند روزی دشمنان یوسف را سربه زیر می کند.

(فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَسِّتَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ). (3)

3. خداوند به گونه ای تقدیر نمود تا یوسف بر سرزمین مصر مسلط شود.

ص: 263

1- آیه 31 سوره یوسف.

2- آیه 8 سوره یوسف.

3- آیه 15 سوره یوسف.

(وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ). (1)

4. خداوند جایگاه یوسف را به گونه ای قرار داد که آلوده به گناه نشود.

(وَرَأَوْتَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ...) (2)

(قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ) (3)

(فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ). (4)

5. عنایات خاصه خداوند بر یوسف مانند تعبیر خواب، هم دامن او را از تهمت ها بری ساخت و هم او را در پیش ملک مصر عزیز و در نهایت بر مقدرات مصر مسلط ساخت.

(وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ) (5)

(قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ). (6)

ص: 264

1- آیه 21 سوره یوسف.

2- آیه 23 سوره یوسف.

3- آیه 33 سوره یوسف.

4- آیه 34 سوره یوسف.

5- آیه 54 سوره یوسف.

6- آیه 55 سوره یوسف.

(وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نَصِيبٌ بِرَحْمَتِنَا مِنْ نَشَاءٍ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ). (1)

(ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ). (2)

(ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاتُّ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ). (3)

یوسف علیه السلام تعبیر خوابی بر ملک مصر انجام داد و این نقطه شروع برای حاکمیت توحیدی در مصر برای ایشان بود؛ چون با این تعبیر خواب (که در واقع دانش الهی بود که به یوسف از جانب خداوند افاضه گردیده بود)، ملت مصر را از یک بلا و مصیبت عظیم قحطی نجات داد؛ خصوصاً طبقه فقیر و بیچاره.

ما از امام زمان چه می خواهیم؟

حال باید ببینیم ما امام زمان (علیه السلام) را از چه زاویه ای نگاه می کنیم؟

از او چه می خواهیم؟

آیا برای رفع مشکلات شخصی به او می نگریم؟

آیا برای رسیدن به رفاه زندگی به او می نگریم؟

ص: 265

1- آیه 56 سوره یوسف.

2- آیه 48 سوره یوسف.

3- آیه 49 سوره یوسف.

آیا برای تنوع و یک سرگرمی جدید به او می نگریم؟

یا برای استقرار جهانی اسلام، نابودی دشمنان خدا و مردم عزت اولیاء و ذات اعدا، احیای شریعت پیامبر (صلی الله علیه و اله)، احیای قرآن و احکام آن و....؟

ص: 266

(وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ) (1)

از ویژگی های رسول الله (صلی الله علیه و آله)، حرص و ولع زائدالوصف آن جناب به ایمان آوردن افراد بود. نظیر آیه (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسًا عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا) (2)

اولاً قرآن می فرماید: (وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ). (3)

ملاحظه می فرمایید که ایمان به اذن پروردگار است و در آیه 99 همین سوره یونس می فرماید: (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ).

مشیت حکیمانه حق تعالی، ایمان اجباری (بفرمایید جبری) نیست که این همان تفسیر (لا إكراه فی الدین) است.

اگر خداوند اراده می فرمود، حتی یک نفر قدرت بر کفر و الحاد پیدا نمی کرد!

ثانیاً اذن حضرت پروردگار بر مبنای حکمت بالغ اوست که به انسان قدرت انتخاب داده است.

ص: 267

1- آیه 103 سوره یوسف.

2- آیه 6 سوره کهف

3- آیه 100 سوره یونس

(وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (1)

قدرت اختیار انسان توسط قوه عاقله او و نفسانیات او اداره می شود. اگر شخص تابع عقل و منطق باشد، به حق گرایش می یابد و اگر نفس اماره بر او غلبه، کند به باطل میل پیدا می کند.

در آیه 100 بعد از این که ایمان را منوط به اذن الله می کند می فرماید: (وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ).

پلیدی، «بی ایمانی» کسانی را شامل می شود که ایمان نمی آورند و چه پلیدی از این بالاتر که وقتی وارد در حوزه ایمان نگردید، هرگونه پلیدی (فکری و عملی) از او صادر می شود و منشأ تمامی این ها هم از عدم تعقل است.

ص: 268

1- آیه 7 سوره شمس.

بخش سوم: نتیجه گیری

ص: 269

بخش سوم: نتیجه گیری

1. اگر طرف مقابل برای بحث کردن اهل تعقل و اندیشه نیست، برای هدایتش خودتان را اذیت نکنید.
2. برای هدایتگری نسبت به دیگران تلاش کنید، ولی حرص نخورید. همیشه متوجه باشید که طرف مقابل از حرص خوردن شما لذت می برد، شما در مقابل با خونسردی، حسرت این لذت را بر دلش بگذارید.
3. نسبت به حقانیت خود هیچ شک و تردیدی نداشته باشید، خداوند سبحان افرادی که قابلیت هدایت ندارند را در قرآن این گونه معرفی نموده است: (أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (1)

ص: 270

1- آیه 40 سوره زخرف.

پاسخ قوم هود (علیه السلام) به ایشان:

(قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعظتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ). (1)

پاسخ خداوند متعال درباره هدایت ناپذیری کفار:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). (2)

چرا کفار این چنین هستند؟ جواب در آیه بعدی:

(خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ). (3)

وضع این گونه افراد از نظر هدایت ناپذیری آن چنان اسفناک است که گویا این ها به دلیل استفاده نکردن از اسباب هدایت (قلب، سمع، بصر)، خلق شده اند برای جهنمی شدن!

(وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ). (4)

کدام نبی و رسول و ولی الله می تواند چنین افرادی را هدایت کند؟!

ص: 271

1- آیه 136 سوره شعرا.

2- آیه 6 سوره بقره

3- آیه 7 سوره بقره

4- آیه 179 سوره اعراف.

يك توصیه برای بحث کردن

بحث را براساس «مبنا» انجام دهید، بحث بدون مبنا تا قیام قیامت بی نتیجه است.

(داستان عالم شیعی با اهل سنت که وقتی با آن‌ها به نتیجه نمی‌رسید، شروع می‌کرد به فحش دادن!)

مثلاً طرف مقابل اگر به وجود خدا اعتقادی ندارد، بحث پیرامون عدالت خداوند و نبوت و... یا چه فایده‌ای دارد؟

و یا اگر طرف اصل انقلاب را قبول ندارد، بحث پیرامون ولی فقیه چه نتیجه‌ای دارد؟!

ابتدا مبانی طرف مقابل را جویا شوید، بعد شروع به بحث کنید.

ارتباط آیه 103 با داستان یوسف علیه السلام

جایی که فرزندان یعقوب علیه السلام که در بیت وحی و زیر نظر و تربیت پدری همچون یعقوب علیه السلام این چنین دچار هواهای نفسانی می‌شوند که حاضرند برادر خودشان یوسف را سر به نیست کنند ای پیامبر ما از دیگر مردمان در رابطه با مؤمن شدن چه توقعی داریم؟!

این آیه در واقع به نوعی تسلی خاطر به وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله است که با مواجهه کفار عنود و لجوج خسته و مأیوس نشود و تصور نکند که در مسیر ابلاغ رسالتش و مؤمن شدن افراد کوتاهی نموده است!

ص: 272

(وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى). (1)

ارسال رسل و انزال کتب از دیدگاه قرآن برای این است که:

(وَلَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى). (2)

هدایت پیامبر (صلی الله علیه و اله) و تمامی افرادی که رسالت پیامبرگونه بر عهده دارند، برای کسانی که به هیچ وجه قابل هدایت، نیستند صرفاً اتمام حجت است تا فردا هیچ حجتی در پیشگاه حضرت حق جل وعلی نداشته باشند.

(قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى). (3)

ص: 273

1- آیه 133 سوره طه.

2- آیه 134 سوره طه.

3- آیه 135 سوره طه.

(وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ). (1)

یکی از خصائص منحصر به فرد انبیاء علیهم السلام این بوده که آن‌ها هیچ‌گاه در راستای انجام رسالت الهی، از مردم تقاضای مال و ثروت ولو به مقدار اندک ننموده‌اند تا معاندین، مخالفین و ضعیف‌الایمانها تصور نکنند که دین بهانه‌ای برای رسیدن به دنیا است. در این صورت تمامی رسالت‌های آن‌ها زیر سؤال رفته و بهانه‌ای جدی هم به دست دشمنان آن‌ها داده می‌شود و موجب شک و تردید دوستان می‌شود.

حال کسانی که رسالت انبیاء علیهم السلام را بر دوش می‌کشند (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا)، (2) بایستی خود را به چنین خصیصه‌ای آراسته نمایند.

چگونه کسی که حامل رسالت الهی است می‌تواند به جایگاهی برسد که (.. لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ...)?!

وقتی شخصی دنیای خودش را در دست دیگران ببیند یا طمع به آن چه در دست دیگران است، داشته باشد، پس باید از آن‌ها حساب ببرد، با آن‌ها مخالفت نکند (ولو آن‌ها معصیت کار باشند) و....

ص: 274

1- آیه 104 سوره یوسف.

2- آیه 39 سوره احزاب.

در این صورت شامل این آیات می شوند:

(وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا). (1)

آیه خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و اله)، در رابطه با زید بن حارث فرزند خوانده رسول الله صلی الله علیه و آله است و دستور خداوند به آن جناب برای ازدواج نمودن با همسر زید بن حارث (بعد از طلاق گرفتن از همسرش با این که پیامبر (صلی الله علیه و اله) از ایشان خواست که همسرش را طلاق ندهد)، برای شکستن سنت جاهلیت که آن ها همسر فرزند خوانده را همچون همسر فرزند خود می دانستند!

وقتی فرد دنیای خودش را در دست دیگران ببیند، طبیعی است که از آن ها بیشتر حساب می برد تا از خدا حداقل کاری که نباید انجام بدهد ولی مرتکب می شود سکوت است تا چه رسد به مخالفت کردن و درگیر شدن با آدم های این چنینی آن ها کی می توانند همچون آیت الله شهید مدرس و یا حضرت روح الله خمینی (رحمه الله علیه) باشند؟

ص: 275

(إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) (1)

«اخبار» جمع «حبر» بر وزن ذکر و همچنين بر وزن «ابر» به معنای اثر نیک است و بر دانشمندان که در جامعه اثر نیک دارند، اطلاق شده و اگر «حبر» به مرکب نیز گفته شده، به خاطر آثار نیک آن است.

آیه، مربوط به علمای یهود و دانشمندان با ایمان آن‌ها است که وظیفه خطیر آن‌ها حفاظت و پاسداری از احکام الهی مندرج در تورات است و بایستی در مراجعات مردم به آن‌ها براساس کتاب الهی حکم نمایند. این‌ها (عالمان و اندیشمندان) اگر به درستی به وظیفه خود عمل کنند، گواهان راستینی بر صدق کتاب آسمانی هستند.

ولی این عالمان اگر براساس تورات به راستی حکم می‌کردند، بسیاری از منافع مادی که در دست مردم داشتند را از دست می‌دادند. پس برخلاف تورات، حکم و داوری نمودند (ولو با سکوتشان) که در این جا خداوند آن‌ها را محکوم به کفر می‌نماید.

مراد از کفر در این جا «کفر عملی» است.

ص: 276

قرآن خطاب به عالمان یهود و تمامی اندیشمندان می فرماید: «از مردم نترسید، از خدا بترسید و آیات و احکام الهی را به بهای اندک (منافع دنیوی) معامله نکنید.»

تحقیق پیرامون آیه (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ...) و نظایر آن در قرآن

1. همین آیه 104 سوره یوسف (علیه السلام)؛ مربوط به پیامبر (صلی الله علیه و اله).
2. (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا)؛ (1) خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و اله).
(وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَخَّ بِحَمْدِهِ وَ كَفَىٰ بِهِ بُدْثُوبٍ عِبَادِهِ خَبِيرًا). (2)
3. (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ)؛ (3) قول حضرت نوح (علیه السلام).
4. آیه 127 شعراء (با همان کلمات آیه 109)؛ از قول حضرت هود (علیه السلام).
5. آیه 145 شعراء (با همان کلمات آیه 109)؛ از قول حضرت صالح (علیه السلام).
6. آیه 164 شعراء؛ از قول حضرت لوط (علیه السلام).
7. آیه 180 شعراء؛ از قول حضرت شعیب (علیه السلام).

ص: 277

1- آیه 57 سوره فرقان

2- آیه 58 سوره فرقان

3- آیه 109 سوره شعرا.

8. (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَآمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ)؛ (1) آیه مربوط به حضرت نوح علیه السلام.
9. (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)؛ (2) آیه مربوط به پیامبر (صلی الله علیه و اله).
10. (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ) (3) (إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ)؛ (4) آیات مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.
11. (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ)؛ (5) آیه مربوط به پیامبر (صلی الله علیه و اله).
12. (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ)؛ (6) آیه مربوط به حضرت هود (عليه السلام)
13. (فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُصَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا). (7)

ص: 278

- 1- آیه 72 سوره یونس
 2- آیه 27 سوره سبأ.
 3- آیه 86 سوره ص.
 4- آیه 87 سوره ص.
 5- آیه 90 سوره انعام
 6- آیه 51 سوره هود.
 7- آیه 77 سوره كهف

(قالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأْتِيبُكَ بِتَأْوِيلٍ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا الْكَهْفِ) (1)

سومین حادثه ای که فیما بین حضرت خضر و موسی علیهما السلام واقع شد، در این حادثه سوم، موسی علیه السلام از خضر علیه السلام درخواست می کند، قومی که حاضر نشدند ما را به لقمه نانی دعوت کنند، لااقل برای انجام این کار (دیواری که در حال خراب شدن بود)، اجر و دستمزدی دریافت می کردی! که این امر باعث فراق و جدایی بین آن ها شد.

14. (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ)، (2) (اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ) (3)؛ منظور از «المرسلین» 3 تن از انبیاء به نام های: «شمعون»، «یوحنا» و «بولس» بوده است. (4)

15. (ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) (5)؛ آیه مربوط به پیامبر (صلی الله علیه و اله).

16. (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ)؛ (6) آیه مربوط به پیامبر (صلی الله علیه و اله).

ص: 279

1- آیه 78 سوره كهف

2- آیه 20 سوره يس.

3- آیه 21 سوره يس

4- البته بين مفسرين در اين رابطه گفتگو است.

5- آیه 23 سوره شوری

6- آیه 40 سوره طور

17. الفلم آیه 46 با همان الفاظ و آیه 40 سوره الطور؛ آیه ایضا مربوط به پیامبر (صلی الله علیه و اله).

آیاتی که با لفظ «مال» آمده است:

18. (وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ) (1) (وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ)؛ (2) آیه مربوط به حضرت نوح علیه السلام.

19. (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ)، (3) (إِنْ يَسْأَلُكُمْ هَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْعَانُكُمْ)؛ (4) آیه در مورد پیامبر (صلی الله علیه و اله).

«یحفکم» از ماده «احفاء» به معنی اصرار در مطالبه و سؤال است. در اصل از «حفا» به معنی پابرهنه راه رفتن است. این تعبیر کنایه از کارهایی دارد که انسان تا آخرین حد آن را پیگیری می کند، لذا «احفاء شارب» به معنی اصلاح کردن شارب در کوتاه ترین حد است.

«أضغان» جمع «ضغن»، به معنای کینه شدید است.

ص: 280

1- آیه 29 سوره هود.

2- آیه 30 سوره هود.

3- آیه 36 سوره محمد

4- آیه 37 سوره محمد

20. (وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ)، (1) (فَلَمَّا جَاءَ سَلِيمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ)؛ (2) آیات مربوط به حضرت سلیمان علیه السلام. بعد از دعوت سلیمان از قوم سبا به توحید و فرمانبرداری، از آن جناب بلقیس (زن فرمانروای قوم سبا) خواست سلیمان را با فرستادن هدایایی بیازماید که آیا به راستی ایشان پیامبر الهی است؟

21. در سوره مؤمنون آیه 72 این مطلب با واژه «خرج» آمده است:

(أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجُكَ رِبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ)؛ آیه ایضاً مربوط به پیامبر (صلی الله علیه و اله).

22. همچنین در آیه 94 سوره کهف می فرماید: (قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَ مَاجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا). قومی که ذوالقرنین با آن ها روبرو شد، افرادی بودند که از نظر اقتصادی وضع خوبی داشتند، ولی از نظر صنعت، فکر و نقشه ناتوان بودند لذا وقتی به ذوالقرنین پیشنهاد دادند که حاضرند هزینه این سد را بر عهده گیرند، ولی ذوالقرنین طرح و ساختمان آن را پذیرا شود، ایشان در جواب گفت:

ص: 281

1- آیه 35 سوره نمل

2- آیه 36 سوره نمل.

(قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا). (1)

«ردم» (بر وزن مرد) در اصل به معنای پرکردن شکاف به وسیله سنگ است؛ ولی بعداً به معنای وسیع تری که شامل هرگونه سد می شود.

در نهایت ذوالقرنین کمک مالی آن ها را نپذیرفت و پیشنهاد کمک نیروی انسانی و لجستیک داد.

جمع بندی آیات وارده

مجموع آیات 22 مورد است؛

10 مورد مربوط به رسول الله صلی الله علیه و آله؛

3 مورد مربوط به حضرت نوح علیه السلام؛

2 مورد مربوط به حضرت هود (علیه السلام)؛

1 مورد مربوط به حضرت صالح (علیه السلام)؛

1 مورد مربوط به حضرت شعیب (علیه السلام)؛

1 مورد مربوط به حضرت خضر (علیه السلام)؛

1 مورد مربوط به سه تن از انبیا؛

1 مورد مربوط به حضرت سلیمان (علیه السلام)؛

1 مورد مربوط به حضرت لوط (علیه السلام)؛

1 مورد مربوط به ذوالقرنین.

ص: 282

ارتباط آیه با داستان یوسف علیه السلام

یوسف علیه السلام در طی زندگی پر فراز و نشیب خود همواره توکل به خدایش داشت و هیچ گاه در راستای خدمت رسانی به مردمان (تعبیر خواب برای عزیز مصر و زندانیان، دستگیری از مستضعفین در دوران قحطی، بالابردن سطح زندگی مردم در زمان رفاه و...) هیچ گونه چشم داشتی نه از مردم داشت و نه از صاحبان حکومت.

ص: 283

(وَكَايُنَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ) (1)

ما در بحث هایمان با افراد مخالف و معاند درصدد این هستیم که آن ها را به حق آشنا و در نهایت در مقابل حق تسلیم نمایم. هنر ما (و) بلکه انبیاء علیه السلام) از طریق گفتگو است تا شاید آن ها حق را بپذیرند.

خداوند سبحان می فرماید: «این همه آیات و نشانه ها در پهنه هستی (آسمان ها و زمین!) این ها (مخالفین و معاندین) زیر بار حق نمی روند؛ چون اراده ای بر انجام این کار (پذیرش حق) ندارند؛ چون آن چنان نفس اماره، دنیای فریبنده و گناهان، آن ها را به زنجیر کشیده است که عقل عملی آن ها تعطیل شده است.»

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود *** هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

نظیر آیه 105 سوره یوسف علیه السلام، آیه 100 به بعد در سوره یونس علیه السلام است:

ص: 284

(قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ). (1)

وقتی انسان اراده ندارد که به حق مؤمن شود، هیچ آیه و نشانه ای (از معجزه و غیر معجزه)، در او اثرگذار نخواهد بود.

(فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ). (2)

(ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ). (3)

ارتباط این آیه با سوره یوسف (علیه السلام)

افرادی که از دوران نوجوانی یوسف علیه السلام تا زمانی که ایشان به عنوان عزیز مصر بر سریر قدرت تکیه زد آیات و نشانه های خداوند سبحان را در گفتار و کردار بنده مخلص خدا (یوسف) با دیده عقل درک و فهم کردند (ولو بعد از یک مدت طولانی همچون زلیخا)، به حق و حقانیت و توحید ایمان آوردند.

دیگر افراد که دچار سوء انتخاب شدند علیرغم رؤیت و مشاهده آیات و نشانه های حق، نه تنها در مقابل حق تسلیم نشده، بلکه با آن به مبارزه هم برخاستند!

ص: 285

1- آیه 101 سوره یونس

2- آیه 102 سوره یونس

3- آیه 103 سوره یونس

(وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ). (1)

در آیه فوق حق تعالی می فرماید: «اکثریت ایمان این به ظاهر مؤمنین، خالص نیست. شاید خود و یا دیگران تصور کنند که جزو مؤمنین خالص هستند، ولی وقتی ایمان آن ها را مورد دقت و کنکاش قرار می دهید، مشاهده می کنید که رگ و ریشه های فراوانی از شرک (ولو شرک خفی یا شرک اصغر) در اعتقادات و اعمال آن ها وجود دارد!»

نکته مهم در آیه این است که نه تنها اکثر مردم ایمان نمی آورند بلکه اکثریتی از این ایمان آورندگان نیز ایمان آن ها آلوده به شرک خفی است. فقط گروه اندکی مؤمن موحد ناب هستند.

تعبیر صاحب المیزان در تفسیر این آیه

أي أكثر الناس ليسوا بمؤمنين و إن لم تسألهم عليه أجرا و إن كانوا يمرون على الآيات السماوية والأرضية على كثرتها والذين آمنوا منهم - وهم الأقلون - ما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم متلبسون بالشرك.

... ترى من يدعي الإيمان بالله يخاف و ترتعد فرائضه من أي نائبة أو مصيبة تهدده و هو يذكر أن لا قوة إلا بالله

ص: 286

و يلتمس العزة والجاه من غيره و هو يتلو قوله تعالى : (إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً) و يقرع كل باب يبتغي الرزق و قد ضمنه الله ، و يعصي الله ولا يستحيي و هو يرى أن ربه عليم بما في نفسه سميع لما يقول بصير بما يعمل ولا يخفى عليه شيء في الأرض ولا في السماء ، وعلى هذا القياس.

شرك خفي يا اصغر از دیدگاه روایات

في تفسير القمر باسناده عن الفضيل عن أبي جعفر عليه السلام: في قوله تعالى (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) قال: (شرك طاعة و ليس بشرك عبادة و المعاصي التي تركون مما أوجب الله عليها النار شرك طاعة، أطاعوا الشيطان و أشركوا بالله في طاعته، و لم يكن بشرك عبادة، فيعبُدون مع الله غيره.)

و في تفسير العياشي عن محمد بن الفضيل عن الرضا عليه السلام قال: شرك لا يبلغ به الكفر وفيه عن مالك بن عطية عن ابي عبد الله عليه السلام في الآية قال: (هو الرجل يقول: لولا فلان لهلك و لولا فلان لأصبت كذا و كذا، و لولا فلان لضاع عيالي ألا ترى أنه قد جعل الله شريكاً في ملكه يرزقه و يدفع عنه؟ قال [الراوي]: قلت: فيقول: لولا أن الله من علي فلان لهلك؟ قال: نعم، لا بأس بهذا).

مانند این که انسان بگوید اگر فلانی نبود، من از بین می رفتم و اگر فلانی نبود T چنین و چنان می شدم و اگر فلانی نبود، خانواده ام نابود می شد؛ مگر

نمی بینی که او با این حرف ها در مُلک خدا، برایش شریکی قائل شده که روزیش می دهد و از او دفاع و دفع گرفتاری می کند؟ عرض کردم: پس بگوید: اگر خداوند به واسطه فلانی بر من منت نهاده بود از بین می رفتم؟ فرمود: آری، اشکالی ندارد.

به عبارتی هر سببی را از ناحیه مسبب الاسباب نداند، از این موارد تعبیر به «شُرک پنهان» می شود.

و فِيهِ عَن زُرَّارَةَ قَالَ: (سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) قَالَ: مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ الرَّجُلِ: لَا وَحَيَاتِكَ).

علامه طباطبایی در ذیل این روایت در تفسیر المیزان می فرماید:

أقول: يعني القسم بغير الله لما فيه من تعظيمه بما لا يستحقه بذاته والأخبار في هذه المعاني كثيرة.

متأسفانه از این نوع قسم خوردن (که مردم هر چیزی که دم دستشان باشد قسم به نان، قسم به شیرینی، قسم به جان...) فراوان و بی شمار دیده می شود! (1)

روایات بسیار عالی در رابطه با «شُرک خفی» وجود دارد.

ص: 288

1- برای بحث مفصل روایی، مراجعه شود به اصول کافی جلد 4 (باب الشُّرک) صفحه 113

«2» روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله پیرامون «ریاء»

1. (و فی حدیث شداد بن اوس رأیت النبی (صلی الله علیه و اله) یبکی. فَقُلْتُ یا رسول الله ما یبکیک؟

فقال: إِنِّي تَخَوَّفْتُ عَلَى أُمَّتِي الشَّرِكِ، أَمَا إِنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ صَنَمًا وَلَا شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَكِنَّهُمْ يُرَاوُونَ بِأَعْمَالِهِمْ... (1)

2. أَيْضًا عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: (إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشَّرِكُ الْأَصْغَرُ.

قالوا: و ما الشِّرْكُ الْأَصْغَرُ يا رسولَ اللهِ؟

قال: الرِّياء... (2)

دیدگاه برخی آیات قرآنی در رابطه با «شِرکِ خفی»

(وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ). (3)

سرلوحه مواعظ جناب لقمان علیه السلام به فرزندش، درس توحید و عدم شرک ورزی به ذات اقدس حضرت حق است که شرک (اعم از خفی و جلّی) ظلم عظیم نسبت به حضرت پروردگار است.

ص: 289

1- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، جلد 2 صفحه 179

2- عدّة الداعي: 214

3- آیه 13 سوره لقمان

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) (1)

شرك در عبادت پروردگار، همان مسئله ریا و سمعه است.

(عَنْ جَرَّاحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ [قَالَ: مَنْ كَانَ يَرْجُو إِلَىٰ عِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا] أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الْبِرِّ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّمَا يَطْلُبُ بِهِ تَرْكِيَةَ النَّاسِ يَشْتَهِي أَنْ يُسْمَعَ بِهِ النَّاسُ، فَذَلِكَ الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ).

قال: (مَنْ صَلَّىٰ أَوْ صَامَ أَوْ اعْتَقَ أَوْ حَجَّ يُرِيدُ مَحَمَدَةَ النَّاسِ، فَقَدْ اشْتَرَكَ فِي عَمَلِهِ وَهُوَ مُشْرِكٌ مَغْفُورٌ). (2)

عَنْ زُرَّازَةَ وَحُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: (لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَمِلَ عَمَلًا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ وَادْخَلَ فِيهِ رِضَىٰ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ كَانَ مُشْرِكًا).

اول اخلاص، بعد دچار شرک می شود. (3)

وقتی به امام راحل در نجف انتقاد کردند که محاسن شما علمانی و در حد مرجعیت نیست! امام (رحمه اله علیه) در جواب گفتند: «من هنوز مشرک نشده ام.» (4)

ص: 290

1- آیه آخر سوره کهف

2- تفسیر العیاشی، ج 2، ص 352

3- تفسیر العیاشی، ج 2، ص 353

4- پرتال امام خمینی: کد مطلب: 50914

برخی از آیه آخر سوره کهف استفاده نموده اند که در اعمال عبادی (مثلاً در وضو)، اگر در حال سلامت برای بعضی از اعمال آن، از دیگری کمک گرفته شود (مانند آب ریختن دیگری بر روی دست شما)، باعث بطلان آن عمل عبادی می شود.

شرک ورزی به خدا بعد از رفع بلاء:

در آیات 53، 54 و 55 سوره نحل می فرماید:

(وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَارُونَ)، (ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ)، (لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ).

آیه 55 قرینه ای است (لیکفروا...) بر این که مراد از شرک، شرک خفی است.

(فَالَيْهِ تَجْتَرُونَ) [سوره نحل آیه 53] ای ترفعون أصواتکم إليه بالدعاء (1)

برای مثال سجده نمودن مردم ایتالیا در خیابان به خاطر بلیه «کرونا».

(فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ). (2)

(لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ). (3)

ص: 291

1- مجمع البحرين.

2- آیه 65 سوره عنکبوت

3- آیه 66 سوره عنکبوت.

شرکی که پدر و مادر در رابطه با فرزند مرتکب می شوند:

(هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ). (1)

نکات مربوط به آیه

تعبیر (... وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا ...) به بیان ساده زن را نیز از جنس مرد آفریده است.

تعبیر (... لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا ...) یعنی زن برای آرامش مرد آفریده شده است.

تعبیری که غربی ها برای زن به کار می برند، «زن، برای مرد است». آن ها حقوقی که اسلام برای زن قائل است را قائل نیستند. در واقع غربی ها به زن، دیدگاه ابزاری دارند و اسلام دیدگاه انسانی.

از نظر روانشناسی و مشاهدات عینی زن غالباً (اکثریت قریب به اتفاق الا الشاد و الناصر منهن) بدون وجود (شوهر) می تواند به زندگی خود ادامه دهد، برخلاف مرد. (فلیتأمل جدّاً).

ص: 292

زمانی زن و شوهر به خدا توسل پیدا می کنند هیچ کس به معنای واقعی کلمه به جنین دسترسی نداشته و سالم بودن و صالح بودن او فقط و فقط به اذن پروردگار عالمیان بستگی دارد.

در رابطه با قوله تعالی (... حَمَلْتُ حَمْلًا خَفِيًّا...) (1) ذکر داستان مرحوم مقدس اردبیلی (رحمه الله عليه) که در سفر نجف به کربلا چهارپایی کرایه کرده بود. چون در بین راه، شخصی نام های به ایشان داد، برای بردن به کربلا بعد از تحویل گرفتن نامه، دیگر سوار چهارپا نشد و می گفت: «زمانی که چهارپا را کرایه کردم، نامه ای نداشتم. الان نام های دارم، شاید که صاحب چهارپا راضی نباشد.»

(فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ). (2)

به نظر حقیر این آیه صراحت تام دارد، در شرک خفی؛ چون که به هنگام درخواست (... دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا...) (3) این ها موحدند، خدا را می خوانند.

نوع شرک که این ها مرتکب می شوند این است که:

از پزشک و پرستار و ماما تعریف می کنند.

ص: 293

1- بخشی از آیه 189 سوره اعراف

2- آیه 190 سوره اعراف

3- بخشی از آیه 189 سوره اعراف

رفتارهای شایسته ای که از بچه ببینند، او را یا شبیه به مادر می بینند و یا شبیه به پدر و یا مسئله ژنتیک را مطرح می کنند.

افرادی که با خدا شریک و هم‌تار قرار می دهند (ولو از نوع شرک خفی)، خداوند این چنین معرفی می کند.

(أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ). (1)

(وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ). (2)

قبل از به دنیا آمدن نوزاد، این پزشک و ماما و پرستار چه کاره بودند؟ و یا شما به عنوان والدین، اگر اطمینان داشتید که شباهت به احدی باعث صالح و یا سالم بودن او می شود چرا این قدر تضرع و توسل می کردید؟

گناه را ساده نگیرید؛ دقت کنید پیروی از غیر مسلمانان (مشرکین) و رها کردن احکام الهی، شخص و بلکه جامعه را به راحتی وارد در شرک می نماید.

(وَدَرُّوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ). (3)

ص: 294

1- آیه 191 سوره اعراف.

2- آیه 192 سوره اعراف

3- آیه 120 سوره انعام

بیان حضرت علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) در تفسیر «ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ»:

این آیه گر چه به حسب مضمون مطلق است و از جمیع گناهان ظاهری و باطنی نهی می کند ولی از سیاق آیات قبل و بعد از آن استفاده می شود که این آیه تهمید و زمینه چینی است برای نهی که بعداً در جمله (وَلَا تَأْكُلُوا) می آید و لازمه آن این است که خوردن از گوشت حیوانی که اسم خدا بر آن برده نشده حرام و از مصادیق اثم، باشد تا این جمله مربوط به جمله (و ذروا ظاهر الاثم و باطنه) شود، پس این خوردن، (اثم ظاهر) یا (اثم باطن) هر دو می تواند باشد ولی از تأکید بلیغی که در جمله و انه لفسق است به دست می آید که خوردن چنین گوشتی جزو گناهان باطنی است وگرنه هیچ احتیاجی به چنین تأکید اکیدی نبود.

(وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ ۗ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ). (1)

قضیه این بود که مشرکین به مسلمان ها می گفتند: «حیوان مردار فرقی با مذکی (2) ندارد، می توانید از هر دو استفاده کنید.»

برخی هم استدلال می کردند که مردار ما (مشرکین) از ذبح اسلامی شما هم بهتر است؛ چون مردار (میته) را خدا میرانده و مذکی را شما کشته اید!

ص: 295

1- آیه 121 سوره انعام

2- گلو بریده شده.

(... وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ...) (1)

هر گناه و معصیتی، عبودیت شیطان است.

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ) (2)

(وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ). (3)

(وَلَقَدْ أَصَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ). (4)

هر گناه از باب شرک خفی (شرک طاعت) می باشد، (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ). (5)

افرادی که در حاکمیت طاغوت زندگی می کنند، با تبعیت از قوانین طاغوت (مطلقاً چه قوانین مطابق با شرع و چه قوانین خلاف شرع) خواسته و یا ناخواسته به عبودیت طاغوت تن داده اند.

مکالمه موسی علیه السلام با فرعون بعد از این که آن جناب به رسالت مبعوث شد:

(فَأْتِيَ فِرْعَوْنَ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ). (6)

ص: 296

1- بخشی از آیه 51 سوره مائده

2- آیه 60 سوره یس.

3- آیه 61 سوره یس

4- آیه 62 سوره یس.

5- آیه 5 سوره حمد

6- آیه 16 سوره شعرا.

(أَنْ أُرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) (1)

حکومت های الهی برای رهاسازی جوامع بشری از قید طاغوت ها آمدند تا مردم فرصتی برای پذیرش حق بدون خوف و هراس پیدا کنند.

(قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ). (2)

(وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ). (3)

اشاره به قتلی که موسی علیه السلام در دعوی فیما بین قبطی و سبطی مرتکب شد.

(قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ). (4)

اشاره به دوران قبل از مبعوث شدن. خداوند تعبیر «ضالین» را برای انبیاء قبل از بعثت به کار می برد نظیر این تعبیر برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله:

(وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى). (5)

(فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ). (6)

ص: 297

1- آیه 17 سوره شعرا.

2- آیه 18 سوره شعرا

3- آیه 19 سوره شعرا.

4- آیه 20 سوره شعرا.

5- آیه 7 سوره ضحی

6- آیه 21 سوره شعرا.

(وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ). (1)

روش حاکمیت جباران و ستمگران و طواغیت به گونه ای است که مردم را به عبودیت خود دعوت می کنند و به شدت هم مانع از این می شوند که مردم به سمت و سوی عبودیت الله جلّ جلاله سوق داده شوند.

برای مثال در دوران ستم شاهی پهلوی به پیامبر و اهل البیت علیهم صلوات الله مردم جهت احترام می گفتند: «حضرت»؛ ولی به شخص شاه و خاندانش تعبیر می شد: «اعلی حضرت! خدایگان، خدا، شاه، میهن و...»

ص: 298

1- آیه 22 سوره شعرا.

(أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ). (1)

وعده عذاب برای کسانی که از مسیر توحید منحرف شده اند.

نبایستی رذیله هایی همچون «شک خفی» را امری ساده و گذرا در زندگی تصور نمود.

در آیه فوق، خداوند هشدار می دهد که چه کسی به شما این امنیت را داده است که عذابی فراگیر دامن شما را نگیرد و یا این که قیامت بر پا شود و شما مشرکین به جزای اعمال خود برسید؟!

از آیه فوق معلوم می شود همان طور که توحید در زندگی موحد، آثار و برکات بی حد و حصری دارد شرک (ولو شرک خفی) هم دارای آثار (عذاب الهی) سوء در زندگی دنیوی و اخروی خواهد شد.

جهل و نادانی، رافع مسئولیت نخواهد بود. انبیاء علیهم السلام آمده اند تا (... وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ). (2) باشند.

اگر فرد مسلمان عالمانه دینداری نکند بدون شک در دام های ابلیس گرفتار شده و عواقب سوء دنیوی و اخروی دامنگیر او خواهد شد.

ص: 299

1- آیه 107 سوره یوسف.

2- بخشی از آیه 2 سوره جمعه.

مروری دوباره بر چند آیه گذشته

اولاً: بسیاری از مردم اهل ایمان نیستند؛ هرچند تو یا رسول الله (صلی الله علیه و اله) در این رابطه حرص بزنی و از خود جدیت و تلاش به خرج بدهی.

ثانیاً: با این که رسالت رسول ما بار مالی بر دوش آن ها ندارد، باز حاضر به دعوت رسالتشان نیستند به دلیل این که این ها (کفار) از آیات الهی که در هستی وجود دارند، رویگردان هستند.

ثالثاً: افراد بسیاری را مشاهده می کنید که به ظاهر ایمان آورده و ادعای مؤمن بودن را دارند، ولی دچار شرک (ولو شرک خفی) هستند.

رابعاً: ما این مشرکین را از این که در دنیا و یا در آخرت مشمول عذاب خود نماییم، فراموش نکرده ایم.

ارتباط این آیه با کل داستان یوسف علیه السلام

تا زمانی که حاکمیت شرک در جامعه مصر حکم فرما بود و بت پرستی در تاروپود آن جامعه رسوخ، داشت مردم به انواع ظلم و ستم (از سوی حاکمان و از سوی خودشان) و خرافه و... گرفتار بودند؛ ولی وقتی به وسیله تعالیم یوسف پیامبر علیه السلام با معارف توحیدی آشنا گردیده و دل هایشان به نور توحید منور شد، انواع و اقسام برکات مادی و معنوی به آن ها روی آورد.

ص: 300

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (1)

ای پیامبر بگو به امتت که این است راه و روش من؛ ایمان و توحید. دعوت من پیامبر به خداست (جل و علا) نه به خودم. شما هم اگر دعوت می کنید به خدا دعوت کنید و نه به خودتان و نه به حزبتان و نه به مرامتان و نه...

شک نکنید که هر دعوتی به غیر خدا (با هر شکل و رنگ و آرم و... باشد) شرک و بت پرستی است که ساحت خداوند متعال از شرک پاک و مبرا است. طی طریق این راه (ایمان و توحید و درنهایت دعوت به سوی خدا)، بدون بصیرت و آگاهی ممکن نیست.

این بصیرت، هم برای رسول الله صلی الله علیه و آله لازم است و هم برای کسانی که تابع آن جناب هستند.

متأسفانه تقیصه بزرگ دینداران که خدا در وصف آنان فرمود: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ)، (2) این است که در دینداری فاقد بصیرت هستند.

ص: 301

1- آیه 108 سوره یوسف.

2- آیه 106 سوره یوسف.

با این همه تأکیدی که دین و اولیاء دین بر کسب بصیره نموده اند، اهل دین در وادی دیگری سیر می کنند؛ همان طوری که از طریق وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله بصیرت داده می شود.

اوصیاء رسول الله سلام الله علیهم اجمعین که وارثان حقیقی علم رسول الله (صلی الله علیه و اله) هستند در قله رفیع بصیرت و علم و دانایی قرار دارند ما که ادعای تابعیت این بزرگان را داریم بایستی دینداری مان بر مبنای بصیرت باشد.

اگر کسب معارف حقّ الهی، در حد اعلا- یک واجب کفایی است (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) (1)، همه که نباید به سوی جهاد بروند، یک عده هم باید رو به جهاد علمی جهت فقیه شدن بروند؛ ولی حضور در محافل دینی و استماع سخن عالمان دین و کسب بصیره، یک واجب عینی است.

قول امام سجاد علیه السلام: (أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي).

اگر شخص اهل کتاب و کتابخوانی باشد هم در محضر علماء است، ولی باید مراقب باشیم که کسب معرفت دینی به صورت خودآموز ممکن است باعث انحرافات شدیدی در دین شود.

ص: 302

داستان آن آقایی که می گفت: «من وقتی قرآن در خانه می خوانم غلط ندارم!»

گفتم: «بنده خدا کسی نیست که غلط تو را بگیرد و مثل آواز خواندن در حمام می ماند!»

وقتی رسول الله صلی الله به امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام)، بشارت شهادت می دهد حضرت مولی به رسول الله (صلی الله علیه و اله) عرضه می دارد:

(وَذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟) «آیا در آن حالت، دینم سالم است؟» (1)

دیگران باید حساب کار خود را بکنند کم نیستند افرادی به ظاهر دیندار که دینشان ناقص است دینشان ضایع است و یا اصلاً با معیارهای دینی این ها بیدین هستند

(أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا): خداوند ما را از شر خود و اعمال بدمان حفظ کند.

ریشه تمام این مصائب، بی بصیرتی است!

ص: 303

آخرین پیام آیه

(... وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ). (1)

من پیامبر مشرک نیستم شما مسلمین و مؤمنین که خودتان را تابع من می دانید، شما نیز اهل شرک نباشید. برای این که مشرک نشوید، بایستی ملتزم به این امور باشید

1. در همه حال، مردم را به خدا دعوت کنید و نه به خودتان و حتی نه به دیگران؛ (... اَدْعُو إِلَى اللَّهِ...) (2)

2. در امر دین و مکتب هم خودتان اهل بصیرت باشید و هم کسانی که از شما تبعیت دارند؛ (... عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...) (3)

3. بنابراین سعی داشته باشید که موحدانه زندگی کنید و نه مشرکانه.

ارتباط آیه با داستان یوسف علیه السلام

یوسف علیه السلام این بنده مخلص الهی در تمامی فراز و نشیب زندگی خود، با بصیرت کامل همواره به یاد خدا بوده و در تمامی حالات، اطرافیان خود را به خدا دعوت می نمود و در هیچ لحظه نیز به خدا شرک نورزید.

ص: 304

1- بخشی از آیه 108 سوره یوسف.

2- بخشی از آیه 108 سوره یوسف.

3- بخشی از آیه 108 سوره یوسف.

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ). (1)

در طول تاریخ بشریت، خداوند تبارک و تعالی برای سعادت دنیا و آخرت، انبیاء را مبعوث نمود. همه انبیاء از آدم تا خاتم صلوات الله علیهم اجمعین، از یک خدا حرف زده اند، اصول کلی واحدی را به بشر ابلاغ نموده اند و همه را به یک جهان آخرت دعوت نموده اند.

در جریان بعثت انبیاء آنانی که دعوتشان را لیبیک گفتند (هرچند افراد قلیلی بودند)، به سعادت دنیا و عقبی نائل آمدند و آنانی که نه تنها نپذیرفتند بلکه تکذیب نمودند و به ساحت قدسی انبیاء تهمت و افتراء بستند به نکبت های دنیوی و اخروی گرفتار شدند.

امروز سرنوشت امت های سالفه برای ما (امت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله) بایستی مایه عبرت باشد. خداوند همان خداوند است و سنت هایش پابرجا و همیشگی است پس با ماست که انتخاب کنیم که در کدام مسیر سعادت یا شقاوت می خواهیم گام بنهیم.

ص: 305

یکی از دعوت‌های اصیل انبیاء الهی، دعوت به عالم باقی و عدم دل‌بستگی و وابستگی به این عالم فانی یعنی دنیا است اگر انسان طالب سعادت ابدی است بایستی بر مبنای تعالیم انبیاء بر جاده تقوی گام نهاده تا سعادت را کسب نماید؛ (... وَكَذَٰلِكَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ). (1)

این مسیر هم یک مسیر عقلانی است. اگر انسان از عقل سلیم خدادادی خود استفاده کند قطعاً دعوت انبیاء را می‌پذیرد؛ اگر شهوات و نفس اماره بر عقل او سیطره پیدا کنند و فریب دنیای فریبنده را، بخورد لاجرم پشت به دعوت انبیاء نموده و راه شقاوت را برمی‌گزیند.

نکته: در آیات قرآنی 2 بار کلمه «بصیره» ذکر شده است:

1. در همین آیه 108 سوره یوسف.

2. در آیات 14 و 15 سوره القیامه می‌فرماید:

(بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) ، (وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ).

در آیه 108 سوره یوسف خداوند از اهل ایمان می‌خواهد که «علی بصیره» باشند و از جهالت‌ها، نادانی‌ها، خرافه‌ها و پیرایه‌های بی‌اساس در رابطه با دینشان فاصله بگیرند. همچنین مبنای دینداری آن‌ها براساس تعلم، تعقل و بصیرت باشد.

ص: 306

1- بخشی از آیه 109 سوره یوسف.

موعظه ای از جانب رب العالمین به یکی از پیامبران اولوالعزم، حضرت نوح علیه السلام:

(وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدِي الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ). (1)

(قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ). (2)

وقتی خداوند متعال شیخ الانبیاء علیه السلام نوح را این چنین موعظه می فرماید، ما باید حساب کار خودمان را بدانیم.

بنابر آیات فوق از مصادیق جهالت، نداشتن تجزیه و تحلیل صحیح در امور جاری و در نتیجه عدم قوه تجزیه و تحلیل (عدم بصیرت) قضاوت های نابه جا و نادرست است.

از گذشته های خیلی دور تا به امروز افرادی که فاقد بصیرت کافی در دین هستند و به عبارتی دچار جهالت های علمی و عملی هستند چقدر در قضاوت های فردی و اجتماعی دچار اشتباه فاحش هستند.

(قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ). (3)

ص: 307

1- آیه 45 سوره هود.

2- آیه 46 سوره هود.

3- آیه 47 سوره هود.

ارتباط آیه با داستان یوسف علیه السلام

یوسف علیه السلام نیز همچون پیامبران متقدم از او و متأخر مردم را به حق و حقیقت و تقوی دعوت نمود. ایشان برای دعوت به تقوی و اخلاص، سختی ها و صدمات زیادی متحمل شد (جور برادران، فراق پدر، دعوت به گناه و تحمل تهمت از سوی زلیخا، تحمل حبس و زندان)؛ ولی اراده حق تعالی بر این تعلق گرفت که یوسف (علیه السلام) عزیز مصر شود. این اجر دنیوی یوسف و یوسف صفتان بود، اجر اخروی آن ها که جایگاه ویژه خود را دارد.

(وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ). (1)

(وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ حَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ). (2)

ص: 308

1- آیه 56 سوره یوسف.

2- آیه 57 سوره یوسف.

(حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ). (1)

شکی نیست که انبیاء علیهم السلام برای ترویج دین الهی و دعوت مردم به ایمان و توحید رنج های طاقت فرسایی کشیده اند. از بزرگ ترین رنج ها، تلاش های زائد الوصف انسان های والا مقام و عظیم الشان، برای سوق دادن آن ها به دین حق در مقابل کفر و عناد و لجاج مخالفین و معاندین بود. گاهی به گونه ای می شد که انبیاء را به سر حدّ یأس و ناامیدی از ایمان آوردن مردم می رساند و در این زمان نصرت الهی نازل می شد.

نظیر این آیه 214 سوره بقره است:

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالصَّرَاءُ وَزُلُّوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ). (2)

ص: 309

1- آیه 110 سوره یوسف.

2- آیه 214 سوره بقره

طرح یک سؤال و جواب آن از دیدگاه روایت الامام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیها:

سؤال: چگونه ممکن است انبیاء علیهم السلام که دارای مقام عصمت هستند و در قلّه رفیع ایمان قرار دارند حالت یأس به آن ها دست دهد تا جایی که گمان برند آن وعده های داده شده به آن ها دروغ بوده است؟

جواب: **ابن بابویه قال: حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمِ الْقُرَشِيِّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّيْسَابُورِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَعِنْدَهُ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ، أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ؟ قَالَ: «بَلَى» وَذَكَرَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ فِيهِ: فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا. قَالَ الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ): يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ مِنْ قَوْمِهِمْ، وَظَنَّ قَوْمُهُمْ أَنَّ الرُّسُلَ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَ الرُّسُلَ نَصْرُنَا. (1)**

(حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ). (2)

ص: 310

1- البرهان في تفسير القرآن، جلد 3، ص 217.

2- الميزان، ج 11، ص 282

در آن لحظات آخرین که پیامبران از ایمان قومشان ناامید گردیده و قوم نیز گمان کردند که وعده های داده شده (از نصرت مؤمنان و عذاب کافران) دروغی بیش نبوده است، نصرت حق آشکار شد و مؤمنان نجات یافته (فنجی من نشا) و کفار و مجرمین، به سزای عناد و لجاج خود رسیدند.

(... وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ). (1)

ارتباط آیه با حکایت یوسف (علیه السلام)

آن وقتی که یوسف توسط برادران، ناجوانمردانه به چاه انداخته شد.

آن وقتی که یوسف توسط همین برادران به کاروانیان فروخته شد.

آن وقتی که یوسف به عنوان یک برده، در بازار مصر توسط عزیز مصر خریداری شد و به عنوان غلام زر خرید به کاخ برده شد و... همان زمان بود که این آیه شامل آن می شد: (حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ... (2)

اوج حرمان و ناامیدی بود و هیچ نشانه ای از نصرت حق به ظاهر در کار نبود. در این هنگام که دیگران سخنان یوسف را شنیده بودند (یا به آن ایمان آورده بودند یا صرفاً به عنوان یک مستمع بودند و یا جزو مشرکین و مخالفین یوسف بودند).

ص: 311

1- بخشی از آیه 110 سوره یوسف.

2- بخشی از آیه 110 سوره یوسف.

در هر صورت هیچ آثاری از بروز و ظهور وعده های نصرت الهی را مشاهده نکردند؛ (... وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا ...) (1) ناگهان خداوند قادر متعال جهت تعبیر یک خواب (خواب عزیز مصر) یوسف را از قعر زندان رها نمود و بر سریر سلطنت مصر نشانید.

(... فَنَجَّيْنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ)، (2) دوستان و یاوران ، یوسف سرشار از نشاط و خوشحالی و مشرکین به سزای اعمال ننگین خود در طی سال های گذشته رسیدند.

ص: 312

1- بخشی از آیه 110 سوره یوسف.

2- بخشی از آیه 110 سوره یوسف.

(لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ نَصًّا دِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ). (1)

قوله تعالى: (لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ...)

اسّ و اساس قرآن بر هدایتگری استوار است. آن چه را که از امم سالفه برای امت پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه و آله در قرآن مجید انتخاب نموده است صرفاً برای هدایتگری است لذا در آیات نورانی قرآن از حکایات ماضیه آن چه ذکر نشده است نیازی به ذکر آن نبوده است.

اگر هم نیازی به آن باشد، می توان از بیان اهل البیت علیهم السلام و تفاسیر روایی بهره مند شد و ثانیاً از بیانات علماء مفسرین در شرح و بسط آیات قرآنی بهره وافی و کافی را برد.

آن چه قرآن بیان نموده است، حتماً و قطعاً یک نکته با پیام موعظه نصیحت و... در آن نهفته است که اولاً باید فهمید ثانیاً به آن ایمان آورد و ثالثاً آن را به کار برد.

یکی از ابزارهایی (ابزار معنوی) که از قصص قرآن میتوان بهره برداری هدایت گری نمود، عبرت آموزی از قصص قرآنی است.

ص: 313

در جاهای مختلفی، قرآن ما را به عبرت آموزی دعوت نموده است یا از تاریخ یا از امورات جاری و یا مشاهدات عینی:

(وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِيُنذِرَ لِمِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِفًا لِّلشَّارِبِينَ). (1)

«فرث» در لغت به غذاهای هضم شده درون معده گفته می شود که به مجرد رسیدن به روده ها ماده حیاتی آن جذب بدن شده و تفاله های آن به خارج فرستاده می شود و هنگامی که تفاله های آن خارج شد، «فرث» (سرگین) گفته می شود.

می دانیم که مقدار کمی از غذا مانند بعضی از مواد قندی و همچنین آب از همان دیواره های معده جذب بدن می شود اما قسمت عمده غذای هضم شده وقتی منتقل به روده ها شد، وارد خون می شود، می دانیم که شیر از غده های مخصوصی که درون پستان است، تراوش می کند و مواد اصلی آن از خون و غده های چربی ساز گرفته می شود؛ به این ترتیب این ماده تمیز و خالص، این غذای نیروبخش و گوارا از میان غذاهای هضم شده مخلوط با تفاله ها و از لابه لای خون به دست می آید.

آیا این به راستی عبرت انگیز نیست؟!

ص: 314

عبرتی دیگر:

وقتی خداوند قادر متعال می تواند از بین «حرث» و «دم» یک چنین غذای (شیر) پاک و خالص را بیرون بیاورد عبادالرحمان نیز بایستی چنین خلاقیتی از خود نشان بدهند که در این دنیای سراسر آفات، فساد، گناه، غذای سالم و مقوی (اخلاق الهی، اعتقادات حقه و...) را استخراج نموده و بار رسالت خود را به سرمنزل مقصود برسانند البته این کار هر کسی نیست.

این آیه با اندکی تفاوت در سوره مؤمنون آیه 21 نیز ذکر شده است:

(وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ).

از رفت و آمد شب و روز هم عبرت بگیرید:

(يَقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ). (1)

عبرت های مادی و ظاهری از گردش شب و روز:

پیدایش شب و روز، تعدیل سرما و گرما پیدایش فصول، بارورشدن گیاهان و حیات تمامی موجودات زنده، نزول باران ها و ذخیره آب در سفره های زیرزمینی.

ص: 315

1- آیه 44 سوره نور.

نشئه دنیا، محل تغییر و دگرگونی است؛ نه نور پایدار است و نه ظلمت. در زمان زندگی کنید و منتظر شرایط بعدی و آینده نباشید؛ نه این که آینده ای نیست هست؛ ولی ممکن است شما آینده را درک نکنید!

ممکن است آینده را دریابید ولی طبق شرایطتان (از نظر جسمی و فکری) توان بهره وری از آن را نداشته باشید!

ممکن است آینده را دریابید شرایط فکری و جسمی شما هم چون گذشته پایدار باشد ولی «زمانه» به گونه ای باشد که به شما اجازه بهره برداری لازم را ندهد!

(ما فات مَضَى وَ ما سَيَأْتِيكَ فَأَيُّنَ قُمْ فَأَغْتَمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ). (1)

المنسوب الى الامام على (عليه السلام)

هر آن چه الآن دارید، استفاده کنید که داشته ها در دنیا همه در معرض تغییر و دگرگونی هستند.

به جوانی دل نبندید که روزی پیر خواهید شد.

به سلامتی خود دلخوش نکنید که با پیری و... از شما گرفته خواهد شد.

ص: 316

به ثروت خود تکیه نکنید که با اندک حادثه ای از کف خواهید داد.

به دوستان، به زن، فرزند، مقام و... دل نبندید.

آن چه پایدار و ازلی و ابدی است، خداوند حی قیوم، لایموت است. هرچه دارید برای او هزینه کنید که فرمود: (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (1)

عبرت گیری از سرنوشت فرعونی که ندای (... أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (2) داشت.

(هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى) (3)، (إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى). (4)

احتمال داده شده که «طوی» سرزمین مقدسی فیما بین مدین و مصر باشد. برخی نیز گفته اند معنای وصفی دارد؛ «طوی» به معنای پیچیدن است. گویی آن سرزمین در قداست و برکت پیچیده شده بود.

به گفته راغب، موسی می بایست راه طولانی بپیماید تا آماده وحی شود، ولی خداوند این راه را برای او در هم پیچید (به واسطه طی الارض) و او را به هدف نزدیک تر ساخت.

ص: 317

1- آیه 96 سوره نحل.

2- بخشی از آیه 24 سوره نازعات

3- آیه 15 سوره نازعات

4- آیه 16 سوره نازعات.

در آیات 17 الی 19 نازعات می فرماید:

(اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ)، (فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَٰهٌ إِلَّا أَن تَرْكَبَ)، (وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ).

ببینید خداوند به موسی علیه السلام چگونه تعلیم می دهد که با این طاغوت گردن کیش بگوید: (فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَٰهٌ إِلَّا أَن تَرْكَبَ)، (وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ)، آیا میل داری که پاک و پاکیزه شوی؟! (وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ).

فرمود «رَبِّكَ» و فرمود «رَبَّنَا» تا به فرعون برنخورد!

ثمره هدایت به سوی پروردگار، «خشیه» است.

هدف اصلی انبیاء، مبارزه با طغیانگر، تزکیه و هدایت انسان ها است. آنانی که بی محابا معصیت می کنند و نسبت به پروردگار عالمیان خوف و خشیتی ندارند هنوز به هدایت حقیقی راه نیافته اند!

در آیات 20 تا 25 نازعات می فرماید:

(فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ)، (فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ)، (ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ)، (فَحَشَرَ فَنَادَىٰ)، (فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ)، (فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَجْرَةِ وَالْأُولَىٰ).

ص: 318

نکال (بر وزن ظلال) در اصل به معنای ضعیف و ناتوانی و عجز است و لذا در مورد کسی که از ادای حواله ای خودداری می کند، می گویند نکول کرده است.

«نکل» بر وزن «فکر» به معنی زنجیر سنگین است که انسان را ضعیف و ناتوان می سازد و از حرکت باز می دارد و از آن جا که عذاب الهی مایه ناتوانی است و افراد را از ارتکاب گناه باز می دارد، به آن «نکال» گفته می شود.

مراد از «آخره» و «اولی» در آیه چیست؟

برخی از مفسرین گفته اند که «نکال آلاخره»، مراد عذاب های اخروی است (که به خاطر اهمیت مقدم شده) و «نکال الاولی» مراد عذاب دنیا است.

برخی دیگر گفته اند که مراد از «الاولی» کلمه نخستین است که فرعون در مسیر طغیان گفت و ادعای الوهیت کرد (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَي الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ). (1) «والاخره» اشاره به آخرین کلمه ای است که گفت و آن ادعای ربوبیت اعلی بود؛ (... أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (2) و خداوند او را به مجازات این ادعای کفرآمیز در دنیا مجازات نمود.

ص: 319

1- آیه 38 سوره قصص.

2- آیه 24 سوره نازعات

در تفسیر مجمع البیان ذیل این آیه آمده است:

وَ جَاءَ فِي التَّفْسِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

(إِنَّهُ كَانَ بَيْنَ الْكَلِمَيْنِ أَرْبَعِينَ سَنَةً). (1)

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى). (2)

داستان فرعون زمان موسی علیه السلام مایه عبرتی است برای کسانی که نسبت به حضرت پروردگار خشیه دارند.

کم نیستند افرادی که وقتی بر کرسی ریاست تکیه می زنند اگرچه با زبان قال نه، ولی با زبان حال ادّعی الوهیت دارند!

قوله تعالی:

(لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ....) (3)

کسانی از این قصص عبرت می گیرند که جزو اولوالالباب باشند.

ص: 320

1- مجمع البیان ج 10 ص 432

2- آیه 26 سوره نازعات.

3- بخشی از آیه 111 سوره یوسف.

تفسیر زیبای راغب اصفهانی (رحمه الله عليه) از کلمه «لُبُّ»:

اللُّبُّ: العقل الخالص من الشوائب، وسمي بذلك لكونه خالص ما في الإنسان من معانيه، كالألبابِ واللُّبِّ من الشيء، وقيل: هو ما زكى من العقل، فكلُّ لبِّ عقل وليس كلُّ عقل لمبًا.

ولهذا علّق الله تعالى الأحكام التي لا يدركها إلا العقول الزكيّة بأولي الألبابِ (1)

در گویش فارسی از «لُبُّ» به «لُپ» تعبیر می کنند. می گویند «لُبُّ» مطلب این است که «لُپ» مطلب را... بگو یعنی مغز و خلاصه کلام.

بدیهی است کسانی که عقلشان زنجیر به هواهای نفسانی و شهوات است، نمی توانند از این قصص قرآنی عبرت گیری کنند؛ چراکه جوهره عقل در مملکت وجودی آن ها خالص نیست اسیر امیال نفسانی هستند و تصور آن ها از این قصص این است که این ها قصه هستند رمان هستند تمثیل و استعاره اند و... .

ولذاست خداوند در ادامه آیه می فرماید: (.... ما كانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى) (2)

ص: 321

1- المجمل 791/3، والأفعال 418/2

2- بخشی از آیه 111 سوره یوسف.

این ها داستان های تخیلی، غیر واقعی و بافته شده نیستند. این ها حقایقی هستند که در تاریخ بشریت به وقوع پیوستند شما با عبرت گیری مراقبت کنید که گرفتار نشوید.

(... وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ... (1))

غیر از قرآن، در کتب آسمانی موجود (همچون تورات و انجیل) هم چنین حقایقی آمده است و مطالب قرآنی تصدیقی است بر مطالبی که در کتب آسمانی گذشته آمده است.

در بخشی از آیه 111 سوره یوسف می فرماید: (... وَ تَقْصِيْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ). ما به طور تفصیل این معارف و حقایق را در آخرین کتاب آسمانی قرآن بیان کردیم تا موجب هدایت اهل ایمان و در نتیجه رحمت خداوند شامل حال آن ها شود.

ص: 322

1- بخشی از آیه 111 سوره یوسف.

(اللَّهُمَّ اهْدِنَا مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

تَمَّتْ بِعَوْنِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ)

5 فروردین 1399 ه. ش

مطابق با 29 رجب 1441 ه. ق

في مدينة اصفهان

ص: 323

منابع:

- (1) قرآن كريم
- (2) نهج البلاغه
- (3) اصول كافي
- (4) بحار الانوار
- (5) مجمع البيان
- (6) المعجم
- (7) الافعال
- (8) من لا يحضره الفقيه
- (9) البرهان في تفسير القرآن
- (10) تفسير الميزان
- (11) اثبات الهداه
- (12) تحف العقول
- (13) منية المرید في أدب المفيد والمستفيد
- (14) غرر الحكم ودرر الكلم
- (15) پرتال امام خمینی (وابسته به مؤسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی (رحمه اله عليه))

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

